١

رب يسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الوقوف بسر الله

حامدا لمن ظهر سره بحقيقة الانسان فجعل في الارض

خليفة وجعل قلبه بوسعة لظهور الاذعان امانته بعدد

كلماته التامات تقدس شانه حضرت الوجود الكامل

العظيم الاعظم العلي الاعلى جل سلطانه ومصليا على من

خلق من نور الله فظهر بذلك السر وخلق الاكوان من

نوره جاء توسط الفيضان لجود الكامل الرحمن فجعله الله

مظهر

٢

منظهر ربوبية انورانه طه يس صاحب خلق عظيم شافع اشد المذنبين

وسيله اشد المتحيرين بفضل السبحان اذا استغفروا وم بحجه فغفر فنعمة الله

الرحمن الرحيم بشان المخص بوجه الاخص مخص رسالته بعد وكل معلوم الله

تعالى افوق مكانه حضرة الشهود الشامل خليل المحبوبي احم[illegible] وبلبل المجتبي محمد مجتبى

حبيب الآلهي حميد محمود صاحب قاب قوسين اوادني عالم اسرار الاخفي

تم برهانه بالتحيات الطيبات بالصلوة والسلام الدالتامة تام البركات عم

فيضانه وعلي اله واصحابه الطاهرين الطيبين المحبوبين اعلمين الاعملين المجتبين

اكمل الايقان اشرف الايمان افضل النبي اشرف الحبيب بفضل الرحمن وعلي اتباعه

المجاهدين المجذوبين اشرف الكسب مكرم الايقان اعجب الايمان بكرم المنان

بعد وكل معلوم له سبحانه وعلي جميع الانبياء والمرسلين وملائكة المقربين وعباد الله

الصالحين قاريا للفاتحة الجامعة بكمال الثناء والدعاء ميكويد فقير حقير بنده دال محمد

اضعف بني آدم بن اسمعیل بن بهو وابن حاجي یوسف بن یعقوب بن داود
بن اقبیل بن سعدي بن قلندر که از نسل شیخ المشایخ سید محمد که از اولاد
سید علی ولد سید اسمعیل صاحب الاخبار ولد سید ابراهیم برادر خورد امام
علي رضا ولد [illegible] موسی کاظم است اللهم صل علی محمد و علی آله وصحبه وتبعه بکمال
حبک ورضایک موصلة بکمال انعامک وفضلک لجمیع امته بقدر کل معلوم لک
وسلم وبارک کذلک وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وملائکة المقربین وعباد الله
الصالحین علی ذلک برحمتک یا ارحم الراحمین. این رساله ایست مسمی بنکات الاسرار
برائی فرزندان وبرادران وطالبان صادق اهل فطرت سلیمه منصف الفطانت
که مبرا از هوائی نفساني باشد به نکات لائقه باشارات رائقه درمعاني فائقه
بتحقیقات حقایق ضروریه بتکمیل ایمان حقیقي چنانچه برای حصول حقیقت بعضی
مسائل اجمالیه عقاید اسلامیه متفق علیه برفع خدشات متفرقات مختلفه خلافیه

۳

واختلافیه فقهاء کرام وعرفاء عظام تحقیق حقیق مستحق باشند مثلا در بیان
نسبت ذات وصفات باری تعالی عقیده لازمی هر مومن چیست یعنی لاهو
ولا غیره که متفق علیه ست قوله علیه السلام والصلوة لا تجتمع امتی علی الضلالة
وازینا والی کنه حقیقة این کلمه اجمالیه که بتفصیل فقها وعرفاء متاخرین بتحقیقات
اختلافیه واقع شده اند اگرچه چندان محذور صوری نیست زیراکه بر تحقیق
طرفی از طرفین حکم اجماع امت نیست واگر متاخرین مابین خود بر یک طرفی
اجماع خواهند حکم اجماع بران محال بود چراکه تا چند کس هم از علماء بدان
سوالی متعرضانه باقی داشته باشند حکم آن متفق علیه نباشد نکته در
این چنین مسایل تحقیق اختلاف نما از متفق علیه سلف اگرچه اختلاف خفی تر باشد
چون بر قابلیت قبول تحقیق مختلفه خود بوده باشد اگر اختلاف وی ناپدید بود
بحمل استقرار خلایق محل خطر باشد زیراکه بکشف سری جنانی و بایمان وعلم

نور ایقان حقیقی متحقق گشته است که حضرت حق تعالی بر محض اطلاق اصرف و بر عین

بحت اقدس بکمال عظمت و جلت مقدسه است ازینجاست که اختلاف امت رحمت آمد

پس بران طلاب اهل همم عالیه و صاحب فهم متعالیه در تکمیل مراتب و ایمان ایقانی

بتحصیل درجات ... و معانی تحقیق حقیقی چه نعمتی خوشتر ازین و باین بندهٔ احقر اضعف

درماندهٔ بی حیله از خادمی خلق الله سبحانه چه خدمتی بهتر ازین که همان کلمات اجمالی

متفق علیه در عقاید اسلامیه من حیث تفضیل بمناسبت و موافقت نقلی و عقلی اصلی

بتحقیق صحیحه متحقق صریحه کردند بتوفیق الله سبحانه و بفضله تعالی منه الرشاد و علی صراط

السداد و نکته واجب براز کیا انکه هرچه موافق تحقیق اصلی تحقیق حقیقی نتوانند دریافت

بخلاف مقررهٔ عقائد متفق علیه نکرائید و ظاهر وجود این متصدی امی عامی را درمیان

نه بینند و بخدشات محمولات متعرضانه بهوای نفسانی غم و غصه نخورند و بفریب وسوسهٔ

شیطانی درین تحقیقات ملقیات رحمانی که مثبت بتجربه قبول محمدی علیه و علی آله الصلوات

والسلام

والسلام تم برهانه و اجابت حضرت هادي حق العلام عم احسانه بتکرار کثیره الهام

حقانی بعلم لدنی موهبی اصلی نصیب شده اند از تحصیل محقه در تحقیق حقه باز نمانند

واز بند نادانی رهائی جویند تا باشد که از پایهٔ تقلید صرف بمرتبهٔ تحقیق اشرف برسند

که قیمت هر شئی بر قدر اوست و قدر هر کس بر همت علم او و فهم اوست که کلام حدیث هست کیست و سمیع انما

نکته بعضی جا که الفاظ متشابهه بر امثال ظل و اصل بنسبت حضرت حق و ظهور او اقدس

وارد کردند در خاطر عزیزی خدشه نگذرد چرا که مثل ازین هم در کلام اولیاء او تعالی

اینچنین عبارات منطلق گشته اند و امثال این اطلاقات اگرچه در ارباب ظواهر اهل

شرع واقع نیستند اما در احادیث قدسی و نبوی علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

نظر باید کرد که بسیار واقع شده اند چنانچه بر محدثین کرام پوشیده نیست و آن از جمله

متشابهات باشند اما اختیار این فقیر چنین الفاظ بنا بر ضرورت از تنگی میدان عبارتست

و مراد ازان بمناسبت اصل و فرع و چشمه و آب و صورة و عکس و امثال آن نیست

بلکه در چنین الفاظ مراد بنسبت مجهول الکیف است بمناسبت نور و پرتو علی هذا

القیاس که دلالت کند بر نسبت معدوم الکیفیة و سوائی این معنی مسطوره

حقیقت تحقیق از اطلاقات کلمات ظلی و اصلی من حیث تفصیل بحسب مراد مدعا ما هیچی

بفهم خویش منتظر در بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی نکته لازم بر اتقیا آنکه بتحرز نکیت بنهند

صاحب افاده استفاده منصف الفطانة باب این تحقیقات را بقیل و قال

و ازین نقل عبرت گیرند تعلم الکلام والنظر والمناظرة فیه و رای قدر الحاجت مکروه

لما رُوِیَ اَنْ اَبَا حنیفة رحمة الله تعالی نهی ابنه حمادا عنه فقال یا ابت رایتک فیه فما تنهانی

فقال یا بنی کنا نتکلم فیه و کُل وَاحِدٍ مِنَّا کَانَّ علی راسه الطیر مخافة ان یزل صاحبه وانتم

الیوم تتکلمون و کل واحد منکم یرید ان یزل صاحبه وَهٰذا کاراده ان یکفر صاحبه و من

اراد هذا فقد کفر قبل اَنْ یکفر صاحبه المختار من الجواب فی هذه المسئلة ان المکروه کثرت

المناظرة فیه و المبالغة فی المجادلة لان ذلک یودی الی اثارة البدع والفتن و

وتشویش العقاید وهذا مکروه تعلم علم الشریعت لیعلم الناس افضل من تعلمه

للعمل لان نفعه اکثر وذلک التعلیم عمل منه ودخل تحت قوله علیه الصلوه والسلام

تعلموا ما شئتم فلن توجروا حتی تعلموا وانجا نکته ایست باید دریافت افضلیت علم

شریعت درین قول بحکم جامع واقع است نه سوای علم عقاید ایمانیه بدیکر علوم شریعت

واکر همچنین واتند پس این فضیلت بقید کثرت عمل است واین افضلیت کثرتی باشد

نه قولی ومعلوم است که بمناسبت اعتبار درجه قوت اعتبار درجه کثرة چه تفاوت

مفضولیت دارد چنانچه تفاوت افضلیت درجه نفس ایمان ویقین حقیقی اکرچه

تقلیدی باشد به نسبت درجاتی فضایل نفس ورد ووظایف از عبادات دیکر

وازنفس این عبادت که بدرس وتدریس واقع است والله تعالی اعلم بحق الحق

سبحانه واین رساله مبنی برچهار فصل است فصل اول دربیان حسن عزم

وحسن سلوک وعرفان مقاصد اصلی فصل ثانی فی نکات الوجدانی باسرار

حقیقه
الحقانی اما این فصل بر دو نوع است نوع الاول دربیان تحقیق تحقق اصلی صفات
واسماء واجبی حضرت اله حقیق اقدس تعالی نوع الثانی دربیان تحقیق حقیقت بنسبت
حقیقی صفات وذات حضرت جل وعلا **فصل الثالث** دربیان تحقیق حقایق اشیا
واین فصل نیز بر دو نوع است **فصل الرابع** دربیان توحید بحقایق کلمه شهادت و
دربیان بعضی اسرار غریبه فی الایات والاحادیث والاقوال بنکات متنوعات
اسال الله ان یجعل نیاتنا خالصا لوجهه ومقرونا لاجابته بان یغفر الذنوبی وبان
یتوصل لفضله بمحض فضله بکمال فضله وان یغفرلنا والوالدی ولمن توالدا او
لجمیع المومنین والمومنات بحرمت محمد واولاده واصحابه واتباعه واحبابه
اجمعین علیه علیهم الصلوات والتسلیمات برحمتک یا ارحم الراحمین **هذا فصل الاول**
فی نکات حسن العزم وحسن السلوک وعرفان ومقاصد الاصلیه وترغیب علو الهمة
باشارات المخفیه متضمن حکایات اجمالی در احوال فقیری که درین زمانه محمدی المشتهر

بدان

بدان معامله اوست والله یقول الحق و هو یهدی السبیل نحمده و نستعینه

و نؤمن به و نتوکل علیه و نصلی علی خیر خلقه مقتداء السالکین المحبین المحبوبین

مامور الامر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم

والله غفور الرحیم و قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من

اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی

اولاده و صحبه و تبعه و احبابه و سلم و بارک غزل هان هلا ای عاشق

فطانه سر عشقی بشنو از افسانه میرود همچون حکایت عامه در حکایت

نکته فرزانه عرض احوال یگانه خوش بود مختفی اندر صورت بیگانه

متقی خوش بی تکلف میزید فارغ از تکلیف مرسومانه این وان دیدن

مرائی بود و بس خاص آمد و جه صدیقانه هرچه میگوئی بگو از راز یاره

خوش بود در مجلس یارانه کار باکج بینی اغیار نیست احول مذهب چشم اغیارانه

عشق کار بالغ الابلغ بود ❊ عاشقی کار نیست نی طفلانه ❊ نی می عشق هست

نصیب ناقصان ❊ میرسد پر کامل البیانه ❊ عالم و جاهل ضعیف و ظالمی ❊

آمد انسان اقبل و فنانه ❊ قصه از عشق عاشق بشنو لن ❊ خواه تذکیر است و

خواه فسانه ❊ حسن القصص آمده اندر کتاب ❊ قصه احوال عشاقانه ❊

حکایت فقیری کار افتاده معاملات حب میگوید که روزی پدر من

غفر الله تعالی ذنوبه گفت وقتی آن سرور عالم را علیه وعلی اله الصلوات

والسلام خواب دیدم در میان سراپردهای نورانی بر کرسی نورانی نشسته

مارا پیش خود طلبید و بدست [illegible] راست کریم بر سینه خود عظیم مالیدن

غلوله واری چیزی از سینه مبارک برآورده مارا داد و باذن آنحضرت فرو

بردم بعد از آن از صلب پدر در شکم مادر ظهور خلقتم شد و معلوم کرده اند

که خلقت من از آن غلوله هست و از ایام طفلی بشارت عجیبه و اشارات غریبه

در خواب و بیداری از روحانیان مبشر بوده ام از آفت اوباشی طفلانه

و جوانانه مصون و با ادب و صلاح مقرون ماندم و بوجه اویسی به تربیت

جذبه بکیفیتی غریبه مربّی بودم لیکن چون مزلّی خاص بودم قیام بشدّت و موصل

بکمال نشد و چون جاذبهٔ خاص عنایت خداوندی در رسید جد و جهد را پیش کردم

و در خدمت اکابر طرق شطاریه و چشتیه و قادریه و نقشبندیه سلوک ها کردم

و خدمتها بدنی و مالی و جانی بهتک جاه و عزت باختیار خرابی و بی ننگی خود

عجایب غرایب بودم و ترک دنیا کرده مرگ را نصب عین نموده بنفی مراد جهان

پرداختم که از اطوار دنیادارانه و فقیرانه و صالحانه و صوفیانه هیچ ناموسی و

پنداری جلی یا خفی قولاً و فعلاً و حالاً در خلا و ملا از من کمتر ظاهر می‌شد قصیده

چیست دنیا احمق آباد حماقت خانهٔ * کنه دیر اهل هوا آتش زده ویرانهٔ * کس ندیده

اهل فطرت را در و آسودهٔ * بهر مستی اهل غفلت زرست خوش میخانهٔ * لهو و لعب طفلکان

کار دہر و پر غرور ∴ سازش تدبیر او بازیچهٔ طفلانه ∴ قطع او وصلت

وصلش قطع پیش عاقلان ∴ عاقل اندر اہل او چون ابلہی دیوانه ∴ ز ابتلا

رنج تعلق آن مخنث کی رہد ∴ وارہد مرد سلیم الفطرت مردانه ∴ دور شو از اہل

ہوا ور نه بباد ت میدہی ∴ جمع دین و دل چو ذرات ہوا پرانه ∴ در برابر ہوا

افضل سکوت ہست گرچه سگ ∴ لی سکوت زعم چون اہل ہوا احمقانه ∴ کوه سنگین

صفائی رہست سد اسکندری ∴ حفظ دل را از فساد حمق یاجوجانه ∴ توده

رعنا غبار آخرت معراج آنکه ∴ گرد باد اندر تماشا خود بخود بیجانه ∴ عمر

چون حباب آب جاری میرود ∴ کی دل آساید بدان اہل خرد فرزانه ∴

ترک ہار اس العبادة جبہار اس الخطا ∴ اندکش ہم بس بلا در فہم ہشیارانه ∴

احسن الاعمال ترک ماسوا فی حب حق ∴ ایکم احسن عمل اینجا بود رمزانه ∴

خلق را کاریست ہر آنی بخالق نی بغیر ∴ مرد دانا را بس این یک نکته و انایانه ∴

٨

لیکن چون گویم چه گویم فطرت بشریتی ❁ مقتضی هر لمحه بر حال مختلفانه ❁

چون بود پاک از تعلق غیر در دنیا کسی ❁ چون بود پاک از سیاهی ورد کاشانه

ظالم و جاهل چه گوید هر چه گوید خویش را ❁ اضعف احقر بنی آدم بهم دونانه ❁

فضل تو درگیرد این درمانده بیچاره را ❁ یا مجیب الداع بر احوال مضطرانه ❁

و گوید اگرچه زمانی چند از غایت قبض مضطرب میماندم اما آخر که نتایج

کثیره فراگرفتم در نظاره و سماع بمشهودات عالیه و بنحو دیهما متعالیه و بمکشوفات

تلوینات عجیبه و احوال کیفیات بتجلیات غریبه رسیدم که شرح آن طولی

دارد و اوراق بزرگان خلافت ارشاد یافتم و بحسب قبول ایشان دانستم

که بمقصد اصلی بکمال تکمیل رسیدم و ظهور تاویل و توجه خیالی بجدی غالب آمد

دانستم که علم لدنی است بر کلام پیشینیان شرحها نوشتم و برجوع عامی و عالم

مجالس گرم شد ناگاه وقتی صدق ذاتی ظنی پیدا شد که الله اعلم این مراتب

علوم و معارف من برطبق علم جنابی مصطفوی باشد یا نه پس دعا کردم
خداوندا هر آنچه که بر تبع حقه محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام نباشد
از من دور کن زیرا که حق ناحق را تو بهتر میدانی و شاید آنوقت اجابت بود
که از همه آن معانی و مواجید مسلوب گشتم پس مضطرب شدم و سبب سلب در خاطر نی
ملهم فرمودند که سبب آن دعاست پس هر گاه که تاب نماند میل به احوال و مواجید
مسلوبه واقع گشت همه عود کردند بجمعیت ساکن شدم اما در خاطر خدشه پیدا شد
روزی بمثل دعای اول دعا کردم باز مسلوب گشتم باز همچنان کردم باز همان
معانی و مراتب مسلوبه ظهور کردند آن ردو بدل تبکرار کشید حیران شدم و
اندوهگین و متفکر گشتم که مرگ در پیش است افسوس اگر بهمین حالت بمیرم پس
بفضل خداوندی همتی پیدا شد میگفتم خداوندا اگرچه عمر تا شصت رسید اکنون بطلب
استقامة میخواهم که هرچه بمرضی و تبع آن هادی حقه تو نباشد صلی الله تعالی علیه واله وسلم

چنان ازمن دور شود که هرگز باز نیاید بعد روزی چند باز مسلوب گشتم ٩
حتی که ازانمرا تب هیچ نماند هرچند که قلق هوائی پیدا شد بر نگشتم قبول کردم
که اگر یکی از اعم عوام صرف مقلدان این امت باشم بهتر ازان که در محال غلط
مانم او میداند تعالی و شاید رسول او را هم اگاهی باشد که از برائی چه این
خراب حالی اختیار کرده ام عامیانه حال ساکن مستقر بدین خلو چند ماه گذشت
پس هم بدین ماندم همت نصیب شد که یا باقبال قبول آن حضرت صلی الله علیه وسلم
کارها بر اید یا در طلب آن جان بسر آید پس دایما بدعا و تضرع خواهان بدان مسعودم
اگرچه خود را قابل آن قبول عظمی نمی یافتم لیکن جستم میداشتم پس گفت ناگاه وقتی
پس متعجب شدم عجیب دیدم و همه را ان واقعه ازان سرور کاینات صلی الله علیه وسلم
در حضور خدمت برائی خود شنیدم که این را این منصب من داده ام بعد از افاقت
از غلبه تعجب گفتم خداوندا سبحانک این مسکین بکدام لیاقت شایان این مرتبه باشد

اگر همچنین هست برهانی صریح صحیح بدین واقعه بما لوح محفوظ بر من مکشوف نمودند
والهام کردند به بین تا نصیب تو آن هست همچنان دیدم بعد از ان من حیث
مناسبت تقاضای قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال هذه سبیلی
ادعوا الی الله علی بصیرة بمقتضیات ظهور نتایج محبت وحب اصلی احوالی دیگر بطور
عجز وانکسار وافتقار نفسی مبرا از سر پستی هوای بر محمول بر مطابقت سلف متابعت
دعوت مصطفوی صلی الله علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات بر مسلوک نسبت توجه
وآگاهی احمدیه شیخنا ومولانا قدس سره بر طریقه علیا علائیه نقشبند بر من هویدا شد
شیخ سعدی گوید رحمة الله تعالی علیه بیت بهنگام سختی مشو ناامید
کز ابر سیه بارد آب سفید بوعلی دقاق گوید علیه الرحمة هر کرا رد کنند اگر باز
نیاید میدان خالی ماند شیخ الاسلام گفت قدس سره نه رد هست بلکه ناز است
بازای که قصه دراز است قال الله تبارک وتعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نات

آگاه ... [illegible]

بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض وما لکم من دون الله و در خدمت این شیخ آخرینه خود که کمال بخشیع یک توجه او بهتر از سلوک هزار ساله با بود قدس الله تعالی سره بسرعت سیری بعروج در عروج بسیر مراتب عظمی عروجی و نزولی انتفا و بقاء متنوعه چنانچه قبل ازین از احوال مراتب عدم و وجود مختلفه گذشته بودم و بعد از مدتی مرتبه دیگر غریبه بنصیب ظاهر واقع شد همه مراتب مکشوفات و مشهودات از درجات غیبی و علمی هم رفتند حتی که علم هم رفت چون ازین مرتبه ترقیات کثیره کمال گروت بعد از مدتی توجه هم مفقود شد تا پنج روز همیشه متواتر بر من این مصرعه از غیب ندا می شد چون توجه نماند حق ماند و حضرت شیخ ما قدس سره هرگاه در خلوة مجلس میکردم میفرمودند که حمد خدای جل وعلا بر تو بسیار واجب است اینمعامله که نصیب تست کار این زمانه نیست بلکه درین زمانه کسی پیدا نیست که ازین معارف

و علوم تو فهم هم تواند کرد و این فقیر در مقابل این کلمات کریمه عجز و تحقیر نفس
امری نفسی خود مینمود و عرض میکرد که هرچه از خیر و اثر کمال این ناکس را باشد
محض از اثر توجه عالی ایشانست بحسن تواضع میفرمودند که از قابلیت استعداد
ازلی شماست عرض مینمودم که اگرچه همچنین هم باشد اما چون ظهور آن موقوف
بتاثیر نور توجه و تاثیر نظر عالی شما بوده است چنانچه صریح ظاهر مینماید پس
هرچه باشد محض از پرتو لطف این حضرت باشد و پیش از ایام این معامله عزیز
ما را بارشاد و علوم طریقت اول در اجمیر بعده باز در بلده سرهند اذن عام
نموده باز هم در سرهند بوديم که بتاکید مکرره نام خدمت محمدی صلی الله
علیه وسلم در میان آورده ماذون و مجاز فرموده بودند و هیچکس بدین
معاملات احوال ما از یگانه و بیگانه واقف نبود الا آنحضرت قدس سره
و همدران ایام بعلم و عرفان حقیقت قرانی و بشهود ظاهر صورت آنحضرت صلعم

و کشف ملائکه که بر اهتمام امور دنیاوی موکل اند در حالهٔ افاقت مشرف شده ۱۱

بودم بعد ازان آنحضرت ازین دار فنا بدار بقا رحلت فرمودند و داغ

آتش سوز الم فراق بر سینهٔ ما مهجوران کردند قدس سره نور مرقده و در

وقت غسل خارقی از ایشان صریح ظاهر شد و بعد ازان چند مرتبه یاران در

جماعت نماز حاضر دیدند و از مجلس مجاورت قبر ایشان مر مخلصان نزد اکابرا

و بعید از ابجد و توجه بروح ایشان تا حال نفعهای صوری و معنوی مریانه

میرسند الغرض بعد از دو سال دغدغه پیدا شد که شاید اتمام کار هنوز میسر نشدست

در بعضی تحقیقات معارف سابقه از هر عزیز زمانه که استفسار میرفت بهیچ

وجهی از ایشان تحقیق مطلوبه حاصل نمی گشت و خود را نیز علم فوقی آن نبوده

و لوله قلق غلبه کرد و بس قطع صحبت خلایق کرده و ترک تمامی از سر نو خواسته

سر بکوهستان زدم که یا درین راه بهلاکت فروشوم یا مراد برآید تا رضا

ظاهر کردند کریان وحیران بازگشته بخانه رسیدم و کفت همدران ایام

روزی در سیر صحرا برلب دریا ایستاده بودم که دست نورانی از طرف

بالا پدیدار آمد با حلقه دراز شصت واری برابر سینه ام رسید و بدان حلقه

از زیر قلب از بالا بیخ رکی که در هندوی اورا انکلا و در فارسی شهرک

و در عربی ورید کویند و قلب بربالای آن رک است وآن رک باصل خود

که آن رک را بهندوی پکهنا کویند در محل ناف می پیوند و مثل شاخ رکی دیکر

که ازوی می براید بمثل شاخ دومی در هندوی اورا پیکلا نامند وآن شهرک

دومی است لیکن از طرف ته این رک نفس مرا بدان حلقه مذکوره بر آورد دو بصورت

هزار پایه لیکن مجسم تر در پهن و خورد تر در طول از هزار پایه و پایش بهر چار

طرف دیدم که بدان حلقه اویزان و لرزان همه پایها می جنبانید و رنکش زرد و

چرب تر بغایت مکروه نما بود فی الحال حالم متغیر کشت و بکلیه خود از هر دو عالم

سر دگشتم اما آرامی با امن خفی در باطن پیدا شد همدران وقت مذاکر شد
که از قدرت خالق تعالی این چنین صد نفس دیگر پیدا شوند وانکشاف کیفیت حقیقی
صورت و باطن اصلی نفس و حقیقت این نمودارهای وی بصور مختلفه چنانچه
که باولیاء متقدمین هم واقع شده است قدس اسرارهم با حقایق ودقایق
عجیبه همدران وقت متحقق شد وراه امن مسدود گشت و معلوم کردند از مکر که امن
او تعالی هم از مکر اوست سبحانه افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون
وگفت دنیا بکرات مرات در خواب میمود و قبولش نمیکردم روزی در باغ
نشسته بودم که دنیا ظاهر شد آن نقل واقعه مجلس آنسرور عالم یاد آمد به نیت
متابعت آن صلی الله علیه و سلم و بارک بهر دو دست روش کردم دفع نگشت
دریافتم که آن دست پاک مصطفوی بودند که فی الحال بردن آن دفع شده بود
بسیار غصه خوردم وگفش راندم بعد از وقتی دور شد و نکته درین است

بائد دریافت که آن اندک رد آن هر دو دست پاک مبرا مطلق از مکر جلی

وخفی نفس بود واین همه رو متوجه خود از تذویر جلی یا خفی نفسانی مطلقاً

پاک نمیدانم وگفت بعد ازان شبی در حجرهٔ خود بر چبوتره نشسته بودم که

دنیا قریب چبوترهٔ ظاهر آمد قبول نکردم چون مکروه دیدم بسویش تف کردم

دیدم که قطرهٔ محقری ازین تف بر رُویش رسید و رویش فی الحال روشن گشت

وجمیله نمود در خاطر گذشت که ما را مضر نخواهد بود ندا کردند که این نور شیطانیست

که برای مکر بر رویش ظاهر گشته است فی الحال متنفر شدم و دنیا مخفی شد

حمد حفظ حق سبحانه بجا آوردم ولیکن حیران ونگران چشم همت بر منتهای مقصد

بمحض هدایت فضل اتم حق سبحانه میداشتم عم احسانه وگفت بعد ازان روزی

دیدم که در مجمع روحانیان از اکابر اولیاء عجم وعرب عبارتی عجیبه از کاغذ

مذہب طوری بعبارت معنی هر دو مرتبهٔ اصلی وظلی چیزی باسم من خواندند وان ا

شعر قُطعُ القُطّاعِ في هِمَمٍ ❊ قُطبُ الاقطابِ في الدهرِ ❊ حیران شدم که ۱۳

من قابل این مراتب چه نوع باشم همانگاه که بیدار شدم در هوشیاری

بیداری بدستی نورانی همان چیزی کاغذ طوری رو برویٔ من از غیب پیدا شد

همان عبارت که در خواب دیده بودم بدان کاغذ دیدم و یاد گرفتم همان

وقت معلوم شد که این دست مبارک امیرالمؤمنین علی است رضی الله تعالی

عنه و گفت بدانند آخر بتحقیق معلوم کرده اند که آنکه بعضی مشایخ بر سر همه اقطاب

قطب الاقطابی گفته اند که آن زیر قدم حضرت ابابکر صدیق است رضی الله تعالی

عنه یا مراد از قطب الاقطاب اهل قطبیت غوثیت باشد و یا از همین عزیز

نادر العصر یگانه زمانه که باصالة اهل معنی آن مصراع اول مذکور است و بظلیت

اهل معنی آن مصراع ثانی مذبوره است مراد بود و الا فی الحقیقة آن عزیز الوجود

سلطان خلیفه است فوق مرتبه تمام قطبیت و غوثیت اگر صاحب منصب امامت

وخلافت باشد والّا باہلیت کمالات امامت وخلافت صاحب کمالات

آن سلطان خلیفہ باشد وگفت مہتر خضر علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ اگرچہ از غوث

وقطب در علم وکشف اسرار زمانہ قوت بیشتر دارد اما با قطب مدار بنا بر تعلق

امور زمانہ اکثر ہم صحبت می باشد من حیث الجلا والخفا وگاہی ہمچنان با غوث

زمانہ ہم واگرچہ غوث افضل از قطب ست اما قطب مدار را از غوث علم اسرار زمانہ

بیشتر می باشد ودر بعضی مہمات ضروریہ کہ آن خلیفہ را علم بدقائق آن مہام اگر

مفقود ست آن ہر سہ عزیز یا یک دو از ینہا البتہ ظاہر میشوند ولی تکلف عرض

اسرار مینمایند واینہا را ہمچنین عظیم دست رسی ست کہ بمجرد گفتن واشارت اینہا

دل این خلیفہ بر رائی اینہا میگردد حتی کہ در بعضی امور کہ دل آن خلیفہ در آن باب

تمام نیاید آن امر صعب را از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم استدعا نماید

اگر بقدرت اللہ سبحانہ آن کار خواہ ناخواہ ہرگز بتقاضائی قضائی مبرم یا دور از توقف

صورت پذیر نیست فی الحال آن عزیزان ظاهر میشوند و بآن خلیفه از ناقابلیت ۱۲

وقوع آن کار رمزی ظاهر میکنند فی الحال ول آن خلیفه بر میگردد و حضرت

پیغمبر هم صلی الله علیه وسلم رائ اینهارا قبول میفرمایند لیکن اینقدر هست که اول

دران باب عدم ظهور رائ این خلیفه باشد بعد ازان بعدم ظهور رائ حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم دران باب بظاهر آید یعنی که رائ اینهارا آنسرور عالم

بموافقت رای این خلیفه قبول میفرمایند و نیز حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم

در جواب باصواب بنظر کمال مهربانی و قبولیت خود بوجه استصلاح مخاطب

این خلیفه را میسازند نه ایشانرا و نیز هرگز بعدم توسط خفی یا جلی این خلیفه

از آن هر سه در هیچ امری سعی و جرأت نمیتوانند کرد و تواند بود که در اکثر امور

از خلیفهٔ زمانه اینهارا علم بیشتر باشد الا در علم بالله سبحانه زیراکه این درجهٔ اعلی

از علم خاص محمدی بوجه خاص نصیب این خلیفه هست صلی الله علیه وآله وسلم وبارک

و دیگر مراتب حقایق قطبیت و غوثیت و امامت و خلافت در قسم ثانی باب

ثانی فصل ثالث در خلاصة المعارف مفصلا مرقوم شده است و کفت القصه بعده

بروز آینده بعد از نماز فجر با یاران از صحبت اهل طریقت در مسجد نشسته بودم که

یکبارگی بصیرة سری بعلم لدنی اصلی نصیب من عطا نمودند چنانچه علم و عین یکی شد

و کار به بداهت رسید چنان شد که به نسبت همه معارف سابقه گویا از شب روز

برآمد و علم دیگر ما ورائی آن همه علوم ماضیه غیر مکرر بنصیبم ظاهر شد پس بدان علم

تحقیق ماهیت خلقت و بود و نمود خلایق بظهور مراتب و جزئی تم کماله و شهود

مراتب کونی مقدوریه بتقدیری ازلی حق سبحانه بموافق عقاید شرع شریف بر نص

و حدیث بتحقیق حقیق عقایده مقرره اجماع سلف بلی احتیاج تاویل موضوعه بهدا هست

پیدا شد و دیگر معارف و عجایبات صحیحه صریح که نصیب شدند نمیتوان گفتن و این همه

از محض فضل اوست تعالی انگاه حقیقت صحیح معلوم فرمودند آن علوم و معارف با حوال

۲۹

۱۵

اولینه لطائف تلوینات عجائبات که بدعا تبع مصطفوي سلب شده بود نداز ظل ولائیت اولیا بتصفیه خیالي بعلم وجه مصدریه خیالي بودند که من حیث آن عجائبات في درجات مراتب عروجي ونزولي خیالیه بکمال ولائیت بزعم خود وبتجویز بزرگان اهل آن مراتب صاحبان یقین ظني بکمال ولائیت بزعم خود محمول بودند وخیال امریست که درحقیقت شان خیال سلطان العارفین شیخ بازید بسطامي قدس سره میفرماید جائي که سالک بسالها نرسد سلطان خیال بیک لمحه میرساند وآن دیگر مرتبه علوم ومعارف باحوال ثانیه که درخدمت شیخ آخرینه خود قدس سره باهمه لطائف تجلیات غرائب بمراتب عروج ونزول میسر شده بود ازنفي ولایه اولیا بعلم لدني ظلي بوده وآن دیگر مرتبه علوم ومعارف ثالثه هم درخدمت حضرت شیخ خود قدس سره که درآنمرتبه ثانیه سمت ترقیات درجات عالیه فقدان وخفاي وصول وظهور آنمراتب علیا آنمرتبه ثانیه روز بروز میسر شد از کمالات ولایه ملاء اعلي بود واکثر حجب

قبل ازین بعضی مراتب را ازان همه مراتب ماضیه از ولایت اولیاء و بعضی را از
ولایة انبیاء و بعضی را از ولایة ملاء اعلی و بعضی را از نبوت انبیا گمان متوزی برده
بودم و از رسایل بعضی مشایخ قدس سرهم مدلل کرده بودم این زمان بدلایل
بالغه به علم لدنی اصلی وانمایند که در مراتب نفس ولایة اولیاء عرفان حصولی و
حضوری موجود است و ظهور علم اصلی مفقود و بظهور عرفانی و خفای علمی چنانچه
در مراتب ظلالیه این ولایت مذکور ظهور مکشوفات تلوینات و موهومات خیالیه است
و در نصیبی که از کمالات ولایة ملاء اعلی باشد عرفان معدوم است و علم حضوری
هم مفقود چنانچه که علم حصولی مفقود است الا بتوسط یافت ایمانی و یقینی و در ظهور
نصیبی که از کمالات ولایة انبیا باشد عرفانی مفقود است و مرتبه نفس علم اصلی
موجود بظهور علمی و خفائی عرفانی سوای مرتبه مصدریه اگرچه ثمرات مرتبه مصدریه
وقوع الظهور باشد و این مرتبه علم حضوری و حضور علمی باشد و در ظهور کمالات

نبوة انبیا حضور در حضور است با جمیع مراتب حضوري و حضور ظهوري ۱۶

واین فضل بحسب حقیقت است نه صورة علیهم الصلواة والتسلیمات وگفت درمعرفت

درجات ولایة ونبوة واطلاقات علم حصولي و علم حضوری و علم الیقین و عین

الیقین وحق الیقین وبیان حقیقت ظاهر وباطن ولایة. وبیان صورت و حقیقت

تجرید وتفرید وطریق جمالي وجلالي و ما یناسب ذلک باید دانست که ولایت و

نبوة هشت قسم است و علم لدني بر دو قسم است وکیفیت آن اقسام اینست که درجات

نبوت چهارگانه اند و درجات ولایة نیز چهارگانه امّا در درجات نبوة مطلق

اوّل مرتبه عام نبوة مطلق است که بدان نبي باشد دوم مرتبه خاص رسالة است

که بدان مرسل باشد سیوم مرتبهٔ اخص عزم که بدان اولوالعزم بود واین عزم

بمثل عزیمت غیراولوالعزم نیست که هرچند غیر وي در امور دیني ودنیوي اهل عزیمت

خواهد بود اما قصد وی از رخصت بطرف عزیمت خواهد بود بعزم مقید یعني غیر مطلق

عزم مقبول زیراکه مادهٔ مظهریه وی که مقتضی ظهور صفت فعل است بهچنین

پاکی ظهور نموده است که از مقتضیات خصوصیات تمامی عناصر اربعه در عظمت

بکمال اکمل ظهور نموده است پس نفس عزم او با فعال متنوعه در همه اوقات

به بی تکلفی بلکه به بی تاملی چه در حرام ماموره و عزمیت بلکه در جمیع امور رخصتی

هم بعین عزمیت بمقصد واقع میشود اینجا مستحق خالص تخصیص با خلاق الدمی با تحقق شد

سبحان الله سبحان الله زهی فضل عظیم حق تعالی اولیاء الله را نفس الهام

وکشف ظنی است که رحمانی باشد یا غیر رحمانی و دیگر انبیا را غیر آن اکمل الانبیا

اگرچه نفس الهام وکشف شان ظنی نیست اما نفس عزم شان یعنی نفس قصد شان

ظنی است بعد از وقوع فعل در قواهر صوری فعل شان ظنی نخواهد بود که مبرا از

حرام و نامرضی حق سبحانه خواهد بود زیراکه معصوم التخلف اند اما این نفی

ظن بر حرام از حلال خواهد بود نه بر رخص از عزمیت و آن فرد اکمل را فعل چه که

نفس عزم هم رحمانی است و برمرضی حق سبحانه است پس تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللهِ

در حق چنان عزیزی کما لا راست آید و آنکه گفته شد که رحمانی غیر رحمانی رحمانی

خود رحمانی است که بحق وصواب از حق است تعالی اما غیر رحمانی چه یعنی نفسانی

باشد یا شیطانی نفسانی چه یعنی که در مرتبهٔ شهاوة بشهود اول جامع [اجمع]

یعنی بظهور اول که آنرا نور اول در مخلوقات خوانند چنانچه [هرچه] تقاضاء مادة

مظهریت نفس وی ظهور صفت کلام و بصورت مکلمات و مبصرات شئی از خلا [مرتبه]

درین مرتبه ملا ذهنی و خارجی بدان تقاضا بظهور رمی آیند و بالهام و کشف ظهور

مینمایند چه بالهام هاتفی و کشف خارجی و چه بالهام قلبی و کشف ذهنی لیکن [الهام]

و کشف نفسی که از بیرون چنان ظاهر گردد که آنرا کشف بصری و الهام هاتفی

رحمانی گمان برده شود و سخت تر است ازان کشف و الهام نفسی که از باطن چنان

ظهور نماید که آنرا الهام و کشف قلبی رحمانی گمان کرده شود اما تخصیص نفسانی

بدان سبب باشد که بمراد نفسی باشد اگرچه در امور مباحه باشد و تخصیص

شیطانی بدان سبب بود که بخلاف امور مأموره شرعی باغوای شیطانی

بود و اگر از اطوار این هر دو جنس نباشد آنرا کلام نفسی مکلمات نفسی و نظر نفسی و

مبصرات نفسی خوانند فافهم پس آن فرد اکمل است که بمعاملات عزیمت اقتدار نماید

در امور غیر مأموره و از اولیاء اهل کمالات نبوة و ولایت انبیا علیهم الصلوة

والسلام در اولیاء است این مرتبه اخص غالبا به نصیب حضرت خواجه نقشبند و بعضی دیگر

از متقدمین آمده و اولیاء صحبت کرام این مرتبه اخص غالبا نصیب حضرت فاروق

آمده که در باب او وارد شده کَانَ رَایُهُ مُوَافِقًا بِالْوَحْیِ وَالْکِتَابِ

رضی الله تعالی عنه وعن الصحابه اجمعین و وجه تسمیه فاروق بدین معنی باشد

یعنی نفس عزمش فرق کننده است از بطلان و خطا بحق و صواب در امور مرخصه

و مناجات مطلق اگرچه بمعنی دیگر هم واقعه شده است اما بحقیقة الحقایق معلوم این

مسکین چنین واقع شد که مذکور شد چهارم مرتبه اجمع اکمل مرتبه اصل خلافت و نبوت است

کما فی قوله تبارک تعالی فی اظهار شرف حقیقت شان الانسان إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

ما قال انی جاعل فی الارض عالما او ولیا او نبیا او مرسلا او اولی العزم و این مرتبه

اخص الخواص است بشهد صادین در مراتب نبوة مطلق و آن هر سه مرتبه اصلی

ضمنی حوو را که نبوت عام مخصوصه و رسالت خاص و عزم اخص باشد جامع

اجمع است و این مرتبه باول اصل منصب سرور جمیع عالم است که اخص الخواص

ممکنات است بشهد واو و صادین و آن محمد رسول الله است علیه الصلوة والسلام

ای برابر تمام مومنین و ملائکه مطلق انبیا اخص الخواص اند بشهد صادین و واو

در جمیع انبیا که صاحب مرتبه نبوت عام و رسالت خاص و عزم اخص اند اهل

مرتبه اخص الخواص خلافت بشهد واو و صادین که اصل الاصول تمامی مراتب ولایة

نبوت مطلق است محمد رسول الله خاتم النبیین است علیه الصلوة والسلام وانکه

خاتم

۱۹

خاتم الخلفا گفت ازینجاست که مرتبهٔ خلافت در جمیع انبیا و اولیا و خاص و عام

و در ملوک و حکام و علما و فضلا بلکه در هر متبوعی علی حسب استعداد هم ساری است

مگر در آنحضرت علیه الصلوة والسلام که بوجه کامل است و چون خلیفه اصل اکمل او است

بهیچ خطابی دیگر مخاطب نشد چنانچه انبیاء دیگر بخطاب خلیل و کلیم و روح و صفی

و غیر آن بعضی کمل ملقب شدند الا برسول که جمیع مراتب الهیه را و مظهر کامل است بحکم

لولاک لما اظهرت الربوبیه پس اوست که شایان خلافت کامل اوست پس این

خلیفه اکمل را بهیچ مرتبه مقید مخصوصه کردن شایان نبود الا برسول که آن فرستاده

بحکم خلافت کامل فی الحقیقه بهیچ مرتبه مقید از کملان عالمیان مخصوص نیست که بدان

خطاب ملقب باشد الا بخطاب رسول مطلق که بظهور آن جمیع مراتب ولایة نبوة

بحقیقه نفسی و توابع نفسی خود توسط همه مقبول است از اولیا و انبیا علیه و علیهم الصلوة

والتسلیمات و حقیقت آن خلافت بحقیقت محبوبی است که خاصه حبیب آمده صلی الله تعالی

علیه وسلم نه خلت محبی زیراکه خلت محبوبی دیکرست وخلت محبی دیکر چنانچه

در قدسیهٔ حضرة محمد پارسا هم واقعست قدس سره و در تمام اولیا این مرتبه

با ولیت از اولیا صحبت غالبا نصیب حضرت صدیق اکبرست ولهذا در شان او

وارد ست إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا أَحَدًا خَلِيلًا

وایضا وارد ست مَا صَبَّ اللهُ فِي صَدْرِي إِلَّا وَقَدْ صَبَبْتُهُ فِي صَدْرِ أَبِي بَكْرٍ واز اولیاء امت هرکه

از مرتبه قطبیت وغوثیت بلکه از مرتبه امامت هم کذشته تا مرتبه خلافت برسد

اکرچه این مرتبه بعد از خلفاء اربعه تا محمد موعود بطریق جلی میسر شدنی نیست اما

بطریق خفی هم اکر فردی را نصیب شود نادر نادر ست واین مرتبه من حیث عام

خلافت بعامه بادشاهان دنیا شامل است وحقیقت آن مرتبه خاص خلافت دران

هر سه مراتب عام وخاص واخص شامل ست از اینجا تواند بود که آن مرتبه میسر

غیر خلافت نکشت واز اینجا توان دریافت که با وجود حضرت فاروق صاحب

آن خصوصیت و قابلیت که در حدیث محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم واقع شده است

لو کان نبی بعدی لکان عمر و با وجود حضرت ذی النورین و حضرت امیر که صاحب

مراتب اهل بیت اند حضرت صدیق اکبر مستحق امامت و خلافت اول آمد و هم ازین

قابلیت استعدادیه بدانمرتبه رسیده که در شان او سرور عالم مخصوص فرمود

لو وزن ایمان امتی بایمان ابی بکر لرجح رضی الله تعالی عنه وعن الصحابه اجمعین

و نیک واضح است که از جمیع مراتب دیگر چنانچه سخاوت و شجاعت و زهد و عبادة

و علم مرتبه ایمان مر عباد را افضل است اما درجات چهارگانه از ولایت

مطلق برین قسم اند اول مرتبه عام مطلق که ولایت عامه گویند و آن نصیب عامه

مومنین است و بدان ولی عام باشد علیهم الرحمة بحصول متابعت علم تقلیدی

و علم کسبی با اول ظهور نور موهبی ایمانی یقینی دوم مرتبه خاص که ولایت خاص گویند

صحیح البیاض

وآن نصیب مومنین خاص ست که اولیاء امت اند قدس الله تعالی اسرارهم

بعد حصول علم قلبی مطلق در معرفت خاص ذات وصفات عبد و رب تعالی و تقدس

و فی الحقیقه این اول مرتبه ایست از علم لدنی مطلق واین مرتبه ظلی است که باین علم

حصول وصول مراتب ظلال است یعنی ظهورات مراتب اصلی واجبی در مرتبه ثانی

یا ثالث الی غیر ذلک وحقیقه تمعرفه اطلاق اصلی واطلاق ظلّی و ظلال بمرتبه ثانی

وثالث وغیرها بشتر در فصل چهارم ملهمات واضح خواهد شد انشاالله تعالی

واگرچه کم کسی این فرق کرده اما حضرت علام الاسرار مطلق عزوجل معلوم این

حقیر الی هیچ شبه وشائبه چنین میفرماید سیوم مرتبه اخص که آن ولایت هر چهار ملک

مقرب ست نصیب ازان مرتبه خاصه مر اهل کمالات ملاء اعلی ست چهارم مرتبه خاص

الخواص بشد صادی آخر که ولایة انبیا گویند و نصیبی ازان مرتبه خاصه مر اهل کمالات

ولایت انبیا ست بوصول علم جانی وآن مرتبه اخیره اصلی ست از علم لدنی مطلق

۲۱ که باین مرتبه وصول باصول است بامتیاز ظلال از اصول باید دانست که در مرتبه علم

و معرفت که بوصول کمالات نبوت انبیا تعلق دارد حضور در حضور است یعنی علم

حضور را اینقدر هست که اهل کمالات نبوة من حیث تبعیت که از کمالات نبوت دارد

از کلام و معرفت حضرت حق علیم مطلق عز و جل بحضور علم از مرتبه حضور صرف بالاصالت

بتبعیه نبی خود اخذ میکنند امامور و آنعلم حضوری است و دیگران بعلم حصولی

و علم حضوری هر چند از احضور علم دانند و مجهول الکیفیه یابند در حضوری علم

و علم حضوری تفاوتی بعید است شتان ما بین هما و تفاوت در دیگران اینست

که اهل ولایت اخص یعنی ولایت ملاء اعلی که ظل مرتبه نبوت نبی است در اخذ

کلام و معرفت غیب الغیب مناسبت تبعا با اهل نبوت دارد هر چند مناسبت

قلیل بل اقل است و اهل ولایة خاص الخواص یعنی ولایت انبیا بعلم حضوری

از مرتبه حضور علم بالاصالت می یابد و اهل ولایت خاصه که ولایت اولیا است

که ظل ولایت انبیاست بعلم حصولی از مرتبه علم حضوری تبعا اخذ مینمایند و اهل

ظل ولایت اولیا بکشف و الهام حصولی از مرتبه علم حصولی بهره میگیرند و متلذذ می شود

بدانید که ولایت عام ظل ولایت اخص است و ولایت اخص ظل نبوة انبیاست

و ولایت خاص ظل ولایت خاص الخواص است که ولایت انبیاست واین هردو

مرتبه هریک بالاصالة خوانده که ولایت انبیا ظل ولایت ملا اعلی بود و یا ظل

نبوت شان باشد علیهم الصلوة والسلام و حقیقت عقیدة تفاوت افضلیت ولایت

و نبوة انبیا بیشتر واضح خواهد شد انشاء الله تعالی علیهم الصلوة والسلام و دیگر

حقیقت احوال و علوم معارف این هرچهار مراتب در قسم ثانی خلاصة المعارف

مفصلا تسوید یافته است اما فهم حقیقت علم لدنی چنانست که حضرة مولانای عبدالرحمن

جامی قدس سره فرموده که باصطلاح متفقه اکابر مشایخ گفته است علیهم الرحمة

علم لدنی علمیست که اهل قرب را بتعلیم آلهی و تفهیم ربانی معلوم و مفهوم میشود نه بدلائل

[illegible]

عقلی

عقلی و شواهد نقلی چنانچه در کلام قدیم در حق حضرت علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام فرموده که عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا و فرق میان علم یقین و علم لدنی
آنست که علم یقین عبارة از ادراک نور ذات و صفات الهی است و علم لدنی
کنایت از ادراک معانی و فهم کلمات است از حق سبحانه بطریق الهام و فهم
حقیقت دقایق موجهات اطلاقات که بعلم مطلق از حصول و حضور منطلق می گردند
چنانست که هرگاه از استعداد طالب مطلوب حقیقی و قابله قاصد مقصود اصلی
حجاب ظلمت وجهالت که وجود و توابع وجود را چنانچه ذات و صفات اصلی
بغیر شهود اول حق سبحانه که ان شهود بنور اول مسمی است در تمامی ممکنات
منتسب میکرده برخاست بر قدر آن رفع ظلمت و زنگ از ان مرات استعدادش
ظهور کمالات نور علم لدنی برحسب تقاضای آن قابلیت هر مرتبه ظهور خواهند فرمود
و برحسب معلومات و دریافت این تخصص صفت العلم که نقطه واحد و مبدا است

از جمیع اطلاقات منطلق خواهد گشت چنانچه اگر چیزی از علم معلوم نسبت وی علم

حصولی است معلوم الکیفیه باشد یا مجهول الکیفیه و اگر چه دیگران معلوم مجهول الکیفیه

را منتسب بعلم حضوری میفرمایند اما نزد این فقیر بتعلیم ملک العلام تعالی و

تقدس بتحقیق من حیث الحقیقة آن معلوم منتسب بعلم حصولی است زیرا که در

معلوم مجهول الکیفیة آن معلوم غیر معلوم است که این معلوم است پس از بر قدر

آنچه معلوم باشد از ادنی یا اعلی از مراتب ممکن یا واجب از تشبیه یا تنزیه

هر چند تنزیهی که در زعم این شخص مقدس اقدس بود فی الحقیقة منتسب بعلم حصولی

بود و پس واضح شد که موجبات اطلاق مرتبه حصول بر صفت العلم معلومات

محصولی باشند فلاجرم بدین حیثیت آن صفت واحد که نقطه ایست حرف و

قابلیتی است محض موصوف و مسمی بمرتبه علم حصولی بود که همان صفت مطلق را

برحسب افهام خلایق علم حصولی گویند که ادنی و اکشف مرتبه از مراتب بیست متعدده ا

کیفیة [illegible]

۲۳

اما موجب اطلاق مرتبهٔ علم حضوری و حضور علم بدان صفت العلم المطلق

الواحد آن حقیقه ست که بهره از دریافت این هردو مرتبهٔ خاصه اهل ولایت

ابنیاست علیه و علیهم و علی آله وصحابه وتبعه الصلوة والسلام چنانچه بهره مندی

آنمرتبهٔ حصول نصیب شخص صاحب مرتبهٔ ولایهٔ اولیا بوده ست علیهم الرحمة

والتحقیقه چنانست که چون وجود وتوابع وجود از ذات وصفات ازغیر حق ازخود

وغیر خود برخاسته محض بحضرت واجب تعالی بالتحقیق یقین صادق بی تردد

قرار گرفت اما یقینی که محض کشفی باطنی نباشد بلکه درآن یقین خواهش ظاهری

وباطنی بیافت عقلی وقلبی وعلمی همه یک حکم گرفته باشند چنانچه در یقین

وایمان سماعی تقلیدی همه برابر بیشک بودند اکنون درین یقین وایمانی

وجدانی موهبی بی سببی همه برابر بی شک وبی شبهه بی تردد باشند وهیچ

معلوم نبود که چه معلوم ست پس این معلوم ست که ایمان ویقین نور موهبی ایمانی

ایمانی را سرًا حاضر میدانند پس همان حضوری بصری ذهنا حاصل مینماید و مومن
بنفسه مع توابع نفسی ای ذاتا صفاتا چون اقدس پس محض است معدوم الکیفیه است
پس نفس ایمان نسبت بمومن بحضور محض است و نسبت باین مومن که مخلوق او
تعالی است بحضور علم و علم حضوریست معدوم الکیفیه است و واضح است که
درام اطلاق معدوم الکیفیه و مجهول الکیفیه تفاوتی صریح است شتان ما بینهما
و چون یقین بی معلوم محال است باید دانست که این یقین مومن معنوی اصلی بفضل
رب او مومن المهیمن جل جلاله من حیث حقیقت انسانیت خود است بحضور علم
اصلی که لفظ واحد است و از تعلق معلومات محصولی منزه است یعنی که هیچ ذات
آن معلوم معدوم الکیفیه محصول دارد و نه از صفات او تعالی و تقدس که
اطلاق مراتب تنزلات نماید سوائی خبر قطعی بلکه ازاین چنین اطلاقات
زوائد محذور است و این حذر لازم میدانند بحکم کریمه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

سبحان الله عمّا یصفون . یعنی هر وصف که سوائی امر ماموره حکم کنند

ویحذّرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد . هرچند در موقف بجود غوررسی میکنند

که ایا هیچ معلوم شود غیر از وصول یقینی بآن معانی عالیه هیچ بهره حصولی

ازان نصیب ایمانی خود در نمی یابد و چون میداند که یقین بعلم محال است دریافت

که آن علم علم یقین است ای برادر علم الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا

علیهم الصلوة والسلام نیست که اینجا کشف محصولی و معلومی را گنجایش نیست که بهزاران

هزار مرتبه از ادراک و کشف و حصول و حضور و معلوم عین الیقین وحق الیقین

مصطلحه مشهور اعلی و ابرأست و آن علم الیقین اهل مرتبه ولایت اولیا بوده است

علیهم الرحمة که پایان تر ازان کشف عین الیقین وحق الیقین بوده است پس این علم

حضوری باشد و چون تحقیق کرده دریافت که ما را هیچ از ادراک ذات وصفات

تعالی و تقدس معلوم نیست پس دانست که فی الحقیقة این حضور تا مرتبه منزه مرتبه نفس

علم است که از صفات واجبی ذات است سبحانه واین ظهور وثبوت بعلم حضوری

باین دریافت حضور علم حقیقی اصلی درمن بنابر آنست که مظهر استعداد من بعد ظهور

صفائی قابلیت خود ازکدورات ظلمانی کسافت وجهالت که حجب حقیقی اند بمحض

فضل حق سبحانه قبول ظهور اینقدر کمالات صفت العلم واجبی نموده است وبسبب این

مظهریه استعدادیه که بظهور حقیقة انسانی منوط است این بهره یقینی پیدا یافته ام

پس بالتحقیق دریافت که این حضور علم اوست باو ذاتا وصفاتا سبحانه بس نیک

دریافت که همین صفت العلم واحد صرف من حیث ظهور در مظهر استعداد من بواسطه

آن یقین که بدان سبب را بنصب گشت بی نظر دریافت این حقیقة مسمی ومنطلق است

بعلم حضوری ومن حیث دریافت این حقیقت موصوف ومنطلق است بحضور العلم

ای عزیز من این باشد عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایة انبیا علیهم الصلوة والسلام

که بحضور نفس صفت العلم مطلق تعلق دارد چنانچه آن عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایة اولیا

علیهم الرحمة که بکشوف و حصول باطنی سالک تعلق داشت و دریافت دقایق

حقیقت حضور در حضور چنانست که هرکاه تحقیق نموده که علم غیر ذات نیست که

حضوری بذات داشته باشد که ذات بذاته علیم است نه بوصف زاید غیر ذات

وحقیقه اطلاق و اثبات صفت العلم بدان ذات بجهت آن قابلیت نور ذاتیست

که از نفس ذات و جود اقدس عبارت باسم صفاتی باشد چنانچه قوله تعالی

الی آخره که آن قابلیت مدرک جمیع مراتب غیب و غیب الغیب السموات والارض

و شهادة است و آن قابلیت همه قابلیات آن نور که عین نفس وجود مقدس است

قابل الظهور بمظهریه و مُظهریه و مظهریت اند پس ذات با کمالات خود خود بخود

حاضر است نه صفتی غیر ذات باشد که بذات حاضر دانند اینست سر حضور در حضور

که بوجه اختصار در بیان آمده و اینست حق الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا

علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات حضور صرف است بعلم حضور و حضور علم

چنانچه آن حق الیقین اهل کمالات مرتبه ولایة اولیا بوده است که بحصول المجهول
الکیفه تعلق داشت هرچند که آنرا بنا بر جهالت بر کیفیتش غیر معلوم میدانست اما
معلوم است که معلوم بود اکنون باید فهمید که تا هرجا که سالک را وصول المجهول
و علم حصول است بهره مندی ازان مرتبهٔ علم لدنی است که آنمرتبه مسمی و منطق است
بعلم لدنی ظلی بنا بر اظلال معلومی و محصولی سالک و چون ازان درجات فوق کند
و بعلم حضوری و علم حضوری رسیده بمرتبه علم مشرف شد که آنجا وصول بغیر معلوم و غیر
محصول است آن مرتبه منطلق و موصوف است بعلم لدنی اصلی بنا بر حقائق مصدوره
یقینی حضور غیر معلومی و غیر محصولی چنانچه که پارهٔ ازان تحریر یافته است دیگر واضح
باشند که این وصول آن هر سه مرتبه شخصی کامل الکمل را در آن واحد میسر است نه بآنات
متغایره تعلق دارد و انندیا ندانند اگرچه دریافت این حقائق در عروج من حیث
ترتیب بآنات و ازمان متقدم و متاخر تعلق داشته باشند اما ظهور این همه معانی

مذکوره

۲۶ مذکوره در آن واحد نصیب قابلی و کاملی در واحد زمانه هست که فی الحقیقه نادر العصر است

و الله تعالی اعلم بماهیت الامور من حیث کما هی حقایقها و کتب چون مکرر

چون مکرر استفسار مینماید ما فقیر مسکین را چه مناسبت که محض منظر هیچ کاری خود

هیچ امری غیر از آنکه بهکی همت و بتمامی نهمت منظور کلیه این فقیر احقر حضرت حق سبحانه

و تعالی باشند بنمیخواهم که بهیچ وجهی به پردازم لیکن بنابر درخواست برادران

سخنی گفته میشود باید دانست که غوثیت برسر قطبیت ارشاد و قطب مدار است

و فوق قطبیت افراد است و فوق است بر قطبیت اوتاد و بایان امامیت است

و بایان تر است از خلافه اما انسب بخلافت است هر چند مناسب است با امامت

و در امامت ظهور کمالات احدیه ائم است و در خلافت ظهور کمالات محمدیه صلی الله علیه و سلم بمقدار است

زیاده وا مینماید که در غوثیت دوام بخداوند سبحانه بودن است بحمل بار

تنفاعت احوال دینی و دنیاوی خلق و در قطبیت نیز دوام با خدای تعالی بود نسب

اما بمحل بار وساطت مهام دینی و دنیاوی خلق وانها که اهل امامت وقطبیت اند

گویا برای خلق اند وآنها که اهل خلافت اند وغوثیت اند با خلق وبساطت که

عارف کمالات اینمراتب خود را صاحب این مراتب داند ونداند که هنوز بکمالات

آنمراتب مشرف نشده ایم وبمنصب آنمراتب ممتاز نگشته ایم پس بدانند که اهل

معرفت کمالات اینمراتب ناظر وعارف اینمراتب است واهل معرفت اینمراتب که

صاحب منصب اینمراتب هم باشند که از کاملیت به اکملیت ومکملیت رسیده است

بعضی غوث زمان یا قطب الاقطاب دور است و هم ناظر وعارف کمالات اینمراتب

ومعلوم میشود که چنانچه وجود قطب ارشاد بجمیع الازمان واقع نیست همچنین از وجود

غوث هم بعض زمانه خالی باشند وبقطب افراد هم بهیچ زمانه تعلق ندارد اما در هر

زمانه که باشند که از برکات او افاضه خفیه بر عالمیان واقع است وواقع است

که هیچ عصری از وجود قطب اوتاد وقطب مدار خالی نباشد دیگر روشن باد

ماحصل آنکه غوث مراتب است

که در

۲۷

که در علم بالله تعالی در اهل کمالات غوثیت و سلطان خلافت اینقدر تفاوت است
که درین مرتبه توجه و متوجه بعلم معرفت حضرت اقدس جل و علا در رنگ متوجه
الیه بیچون مینماید و در مرتبهٔ خلافت نفس توجه معد و ممد بعلم بالله و بجای توجه
بعلم ازلی حاضر است پس عالم حق است خود بخود سبحانه و معلوم هیچ نسبت نه محصول و
مجهول مثل غیره تعالی مگر حضور است صرف و بهره ازان بجز وصول اتفاقیست تا بحضور
و هرچه معلوم است همه از وست سبحانه که از ظهور کمالات وجوبیهٔ او در مرتبهٔ شهادت
امکانیه ظاهر است معلوم ذهنی باشند یا محسوس خارجی و بدانند که حضرت سبحانه خود بخود
علیم است اما ازین علم و بیش از صفت حضور صرف بیان نتوانیم کرد که آنحضرت مطلق
بی کیف است ذاتاً و صفةً بیش ازین ندانم که بعین کمال بیکیفی او تعالی با جمیع کمالات خود
خود بخود حاضر است تعالی ذاته و صفة پس نسبت معلوم مجهول الکیفیه برا کنجایش بود
وانکه حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی در جواب سائلی فرموده که الغوث

و نزد محجوبان الکیفیه را

هو القطب و القطب هو الغوث چون ما القطب و الغوث فرموده‌اند عبارت واحد

العالم / ان یکون موضع نظره ذات الله سبحانه فی کل زمان من العلم در نظر این فقیر این

جواب مشتمل بر دو کیفیت هست یکی آنکه جواب بر حسب حال خود بوجه اختصار فرموده‌اند

رمزاً بنفس خود دیگر آنکه بر حسب فهم پرسنده حقیقه تفاوت درجات غوثیت و قطبیت

بفرموده‌اند شاید که او قابلیت فهم الحقائق نداشته باشد لاچار اشاره بیک صفت

مطلق / در معرفه علم بالله تعالی که اهل هر دو مرتبه را آن صفت بر سبیل دوام واقع است

بحسب اختصار جواب فرموده‌اند و الله تعالی اعلم بکماهی حقیقت کلام اولیائه و هو سبحانه

ملهم للصواب فافهموا رموزنا یا اخوانی و بدانند که ظهور ولایت ابتدا در حضرت امیر

کرم الله وجهه علی وجه الاتم الاکمل معلوم میشود بعد از ان بحضرت فاطمة الزهرا و حضرات

حسنین و در اصحاب دیگر هم قلیلا و کثیرا علی حسب اختلاف مراتبهم رضی الله تعالی عنهم

از اینجا توان فهمید انا مدینة العلم و علی بابها و دیگر تصریح حقیقت این حدیث و حقیقه مرتبه

خلفا

خلفاء راشدین در کتاب خلاصة المعارف در قول رابع در فصل ثانی در فصل ثانی از القسم الثانی ۲۸

کتاب واضح شده هست بعد ازان در هر هشت امام دیگر بعد ازان نوبت بحضرت

غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی علی حسب استعداده رسید و باز بدیگر تا مدة

ندیده کمتر رسیده و اگر آخر نصیب نادری باشد اما وی باوجود آن مرتبه در کمال

غوثیت نماند بلکه بامامت برسد یا بخلافت یا بکمالات این هر دو مرتبه و ایشان با وجود

آن مرتبه ولایة انبیا علیهم السلام غوثیت بر ثقلین دارند و این معامله باین حیثیت

در دیگری کمتر مینمایند و بدانند که در حضرت غوث الثقلین ظاهر ولایة خاص الخواص

که ولایت انبیا باشد نسبت بباطن این ولایة بغایت ظهور اظهر کرده و غالب ظهور

آمده حتی که ببعضی خصایص ظاهر این ولایت بر ایشان نسبت باهل بیت هم رضی الله تعالی

عنهم ظهور غالب نموده و ظهور باطن این ولایت در آنحضرت علیه الرحمة والرضوان

نسبت بآن ظاهر که در آنحضرت واقعه شده هست و نیز نسبت بآنکه چنانکه در ایمه اثنی عشر

من حیث کمال کامله باطن این ولایة بظهور غالب اغلب واقع گشته قلیل آمده فافهم

مضمون قوله رضي الله تعالی عنه شعر افلت شموس الاولین وشمسنا ٭ ابدًا علی افق

العلی لاتغرب ٭ و قطب الاقطاب مدار که کار و بار زمانه با و تعلق دارد و در هر عصری

بمطلق ولایة خاصه و بظاهر ولایة خاص الخواص نائب مناب آنحضرت غوث الثقلین است

بلکه هر دو قطب الاقطاب دیگر هم که قطب الاقطاب دیگر هم که قطب الاقطاب اوتاد

و قطب افراد باشند نائب مناب اویند و دیگر هر همه اقطاب ارشاد و مدار و اوتاد

و افراد که هزاران توانند بود در هر زمانه نائب مناب آن هر چهار قطب الاقطاب اند

علی حسب اختلاف درجاتهم و غوث ازین هر چهار فائق هست و او گویا وزیر است

و در مدار مهام و انجاح مرام گویا مطلق التوسط هست و آن هر چهار گویا ارکان دولت اند

و گویا ایشان نیز در ملک مطلق العنان هستند و کار دینی و دنیاوی براه تقرف

و برکت شان اکثر رو نمود اما همه اقطاب را خصوصًا قطب اقطاب اوتاد را خاص تر

قطب اقطاب افراد را مناسبت صفات بکمالات امام بیشتر معلوم میشود چنانچه

مناسبت قطب الاقطاب ارشاد و مدار بکمالات خلیفه و مخفی نماند که قطب اقطاب

ارشاد و مدار زیر قدم حضرت امیر اند و هم زیر قدم حضرت فاروق و بهره از

علم قلب نبی علیه الصلوة والسلام در قطب اقطاب ارشاد بیشتر است چنانچه بهره

از حکمت او صلی الله تعالی علیه و آله وسلم در قطب اقطاب مدار زیاده تر است و

قطب اقطاب اوتاد زیر قدم حضرت عثمان است و قطب اقطاب افراد زیر قدم

حضرت صدیق اکبر است و آن شش دیگر از اقطاب اوتاد ستة که پایان تر از آن هر

چهار اند و فایق تر از همه اقطاب دیگر اند زیر قدم آن ستة از عشره مبشره اند و امام

در اولیاء امت نایب مناب حضرت امیر و خلیفه نایب مناب و هم زیر قدم حضرت

فاروق است و قطبیت ظل امامت است و غوثیت ظل خلافت و امامت ظل ولایت

احمدی است و خلافت ظل نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام و صاحب منصب امامت

برائی استفاده خلق امام خلق است بسوئی خالق عز وجل بفضل تمام او سبحانه

و صاحب منصب خلافه خلیفه خالق است تعالی بسوئی خلق برائی افاده خلق او عز وجل

بفضل تمام او تم احسانه واکثر اقطاب را تعلق بحضرت امیر میشر باشند بتعلق زیر قدمی

و همچنین غوث را بحضرت فاروق و بحضرت امیر نیز باشند که وی بی کمالات قطبیت

هم نمی باشد اما در شخص واحد اگر هر دو جانب غوثیت و قطبیت در وی برابر باشند

زیر قدم حضرت امیر میشر است واگر جانب غوثیت غالب بود زیر قدمی حضرت

فاروق زیاده تر دان عزیزا اکمل نا در العصر سلطان خلیفه که قطب اقطاب افراد است

مناب اوست واو اواز کمالات قطبیت و غوثیت گذشته بغوثیت و قطعیه

اصلی رسیده است از کمالات حضرت خواجه اویس قرنی مستفید است و فوق جمیع

اقطاب اوتاد و مدار ارشاد و افراد که قطب الاقطاب گفته اند همین سلطان خلیفه

را توان گفت اما من حیث ظاهر ولایت او در و هر بحسب الصورة من ظاهر کما لکه

بحسب

بحسب معنی من حقیقت کماله چون شخص واحد سلطان خلیفه است بکسب همت اکمله

خود در همه تمام خلائق آنوقت و مرتبهٔ غوثیت را که بزرگان قدس اسرارهم

کرده اند و بر نفس قطبیت مطلقاً موقوف کداشته‌اند سر شرّ این چنین باشد که قطب اقطاب

هر مرتبه را از مراتب اقطاب اوتاد و مدار و ارشاد و افراد مشتمول بکمالات

غوثیت هم واقعه است در امور تحصیلی آنمرتبه بنابر حصول کمالات آنمرتبه که

هیچ قطبی بی کمالات این غوثیه قطبیت اقطاب آنمرتبه نمیتوانند شد پس چون

تمامی کمالات غوثیت مطلق کامله ازین کمالات غوثیت این چهار مراتب

قطبیت که مذکور گشتند بزوائد زائده در نفس خود زائد نیست پس بلاغه از اطلاق

نسبت غوثیت توقف کرده منحصر بر عبارت مخصوصه مسمیت بقطب الاقطاب

اطلاق کرده باشند و بر قطبیه و غوثیت وی فردیت اصلی و قطبیت و خلت

حقیقی غالب آمده باشد و در مرتبه تربیت و ارشاد و در واقعه و معامله در عالم انسان

از حضرة رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و در عالم ملایکه در خواب از روح
الامین تربیت یافته باشد و یا بعد از ان از روح خلفاء راشدین خصوصاً
از روح حضرت صدیق اکبر و حضرة امیر واما از ارواح اولیاست محتاج تربیت
کمتر بود و در باب وی بساست که جمیع روحانیان کبار از اولیا و ملایکه بجلا
یا خفا و بملا یا خلا بعد از ظهور آن مرتبه و آن نسبت مناصب یا پیش از ظهور آن
این خطبه خوانده باشد شعر قطع القطاع فی همم: قطب الاقطاب فی
الدهر: مصراع اول مشعر بر حقیقت باطنی اوست و این حالت او را محض لله باشد
و مصراع ثانی مبنی بر معنی ظاهری اوست و این حالت او را محض للخلق بود و
قطب الاقطابی گویا ظل حقیقت المصراع اول است و قطب الاقطاب فی دهر
آن بود که بقطبیت کامل و غوثیت شامل فرد کامل زمانه بود و قطع القطاع
فی همم آن عزیز اکمل بود که منتهاء همتش و مقصد نهمتش بقطع نظر از کمالات قطبیت

وغوثیّت مرتبهٔ خاص فردیّت وقطبیت وخلّت اصلی حقیقی بود باصالت

تبعی نه بظلیّت ظلّی وچون نقد نصیب امامت وخلافت بآن مرتبه اصلی خلت بر سد

اگرچه طفیلی بود واین زمان این عزیز اکمل نادر الدهر ودر مرتبهٔ کمال سلوک سیر

وخاص حضرت خواجه اویس قرنی بود من حیث قطع همت از تمامی علایق جسمانیه

وروحانی بتخلیص خالص سرّی ودر مرتبهٔ کمال منصب نایب مناب حضرت صدیق اکبر بود

وزیر قدمی حضرت حبیب حق احمد مجتبی محمد مصطفی باشد که بوجه تفضیل مراتب نبی

الرحیم الرحمن حقیقی است علیه الصلوة والسلام اگرچه بوجه مطلق نبی الله ورسول الله

وحبیب الله مطلق اکمل است علیه الصلوة والسلام ازینجا سرّ این مرتبه را نیز

توان جست که پیش ازین حضرت حبیب را صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

وبارک از اولوالعزم هم با وجود اثبات هرسه مرتبه نبوة ورسالت وعزم

ممتاز گفته ام ودر اولیا بهرهٔ خاص آن مراتب اخص الخواص بالاصالت بحضرة

صدیق اکبر گفته ام واین مرتبه را مسمی بهیچ اسمی علاحده بجز اسم خاص سالة
وخلافت نیافته ام که بهمه کمال مشتمل مساویست در هر سه نبوة ورسالت وعزم
خاص بطریق خلّت درنهایت هر کمال مراتب نبوة ورسالت وعزم وبهره از مرتبه
اولو العزم بحضرت فاروق بالاصالة نوشته ام الغرض مذکور ما قبل را تمام بیان کنیم
واضح باد که آن هر چهار قطب اقطاب متنوعه رابعه یعنی مراتب اوتاد ومدارو
ارشاد وافراد را واسطهٔ نیابت حضرت شیخ محی الدین جیلی ثابت است قلة او
کثرة بعد از ان نسب زیر قدمی آن اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنانچه
بالا گذشت وحقیقة کیفیت این همه اقطاب چنانست که مثلاً قطبیت مدار است بعضی را
این قطبیت بر دو دیه وبا دو شهر است وبعضی را بر چند دیه ویا چند شهر است و
بعضی را بر یک دو ویا بر چند سرکار و دیار وبعضی را بر یک دو اقلیم ویا چند
اقلیم باشد وقطبیت قطب اقطاب اینمرتبه بر هر هفت اقلیم است وعلی هذا القیاس

کیفیت آن هر سه قطب الاقطاب و دیگر هم توان دریافت و باید فهمید

تواند بود که بعضی کسانرا از کمالات این مراتب بهره ورشده باشد و بمناصب

آن مراتب مخصوص نشده باشند و بمناسب آن مراتب و گمان برده باشند که بدان

مخصوص شده ایم و جایز هست که ازان همه اقطاب دیگر متنوعه بعضی را علم

بر کمالات و منصب خود باشد و بعضی را نه اما آن چهار قطب الاقطاب را البته باشد

و حقیقت قطب اقطاب را البته باشد و حقیقة قطب اقطاب ارشاد برین مسکین

چنان ظاهر ساخته اند که ارشاد بدو مرتبه هست یکی عام دیگر خاص اما ارشاد عام

گویا دریائیست منجمد که زیر قدم این قطب الاقطاب ارشاد هست که هر منکر

و مخلص این صاحب آن مرتبه ازانجا بهره می یابد برحسب استعداد خویش و آن

ارشاد عام بر ظل ولایت اولیاست و براکثر کمالات نفس این ولایت اولیا

نیز واقعه هست و دیگر مرتبه ارشاد خاص که بر بعضی کمالات کامله ولایة اولیا ست

اما خاصه بکمالات ولایهٔ انبیاست حواله این اقطب الاقطاب ارشاد و حاجبی

آنمرتبه ہست فی الحقیقه و آن بحکم نبی ہست علیه الصلوة والسلام و بطفیل ریزقدمی

حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه یعنی بدانند که قطب اقطاب ارشاد از نبی

علیه الصلوة والسلام محکوم و مامور ہست باین امر که ہر کرا ہستعیم بمتابعت آنسرور

یابد بارد ہد پس ہر کس ہر بوساطت وسیله این کامل نصیبی نتوانند یافت و جا بجای

اقطاب دیگر که تابع این قطب الاقطاب اند برحسب قطبیت خود برسان کلان

ہر دیه یا ہر شہر یا ہر اقلیم علی ہذا القیاس حکم این دربانی دارند و آن سر حلقهٔ

شان داخل مجلس اندرونی آند رجه آید بعنی بفرق اصالت و تبعیت و آن

مجلس اندرونی اشاره از مرتبه ولا ابنیاست علیهم الصلوة والسلام و این

خدمت که آن قطب الاقطاب بدان مخصوص از صاحب آن مجلس ہست بالاصالة

علیه الصلوة والسلام از تابعان او بسیار جاریست به تبعیت التبعیت و این کار

از روح این اشخاص می برآید و معنی و سیادت با رواح اهل اشترنا و علماً و
جهلاً که بعضی را علم درین حقیقة تحو د باشد و بعضی را نباشد وکشف اینمعامله
برین مسکین پیش ازین بد و سال گذشته است که حالا در تحریر آمد دیگر بدانند
که کمال ولایة اولیا امت یعنی ولایة خاصه تابع نبوت است وکمال ولایت اهل
ولایة انبیا در اولیا امت است وکمال در کمال نبوة بغیر نبی را تا خلافت است

تا امامت است

ونزد این فقیر ظهور سرا یمعنی بوده است فی الحقیقة که خلافت حضرات شیخین رضی الله
تعالی عنهما بی تردد بر پا ماند و بقول همه امد و بغایت عدل و قوة داشت زیرا که
جانب کمالات نبوة نبی که در ایشانست اکمل و اغلب است از جانب ولایة ایشان
در ایشان و در خلافت حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنه که برزخ است بین
الولایة والنبوة نبی علیه الصلوة والسلام شور وشر شروع شد و در خلافت حضرت امیر
کرم الله تعالی وجهه که در ایشان جانب ولایة نبی غالب است خلل کمال شد اما چون

صاحب یکمرتبه که امامت حقیقی باشد مستثنی بوده اند مقبول در باب خلافت

نشدند و حضرت ذی النورین بقبل رسیدند در باب خلافه که برزخ بوده است

بین حقیقه الامامت والخلافه و بهیچ یکی ازین هر دو مرتبه مخصوص و در نظر این

مسکین از حضرت امیر امامت فی الحقیقه شروع افتاد و در ظاهر ختم خلافت شد

که صاحب کمالات نبوة هم بر کمال بوده است و در دیگران که والی ظاهر در ملک و ملت

باشند سایهٔ خلافه می آید من وجه که فی الحقیقه صاحب کمالات نبوة و ولایت

در ایشان که بعد حضرت امیر باشند کمتر کسی مینماید فلا جرم این دیگران مسمی به بادشاه باشند

اما امامان عشره از اهل بیت چون در کمالات خلافه که اشارت از کمالات

نبوة است بهرهٔ قلة داشتند نه کثرة مخصوص و ممتاز بخلافه نشدند و منتمی و سرفراز

با مامت آمدند و چون در هر چهار خلفاء راشدین و حضرة مهدی از کمالات نبوة

هم بهرهٔ بکثرة است اگرچه طفیلی است بخلافه برسند که فی الحقیقه سخن خلافت باشند

اگرچه

اگرچه خلافت آن دو خلیفه بشور و شر باشد بنابر اسرار مسطوره و حضرات حسنین

رضي الله تعالی عنهما من حیث استعداد اکمل خویش که جزء نبی بودند علیه الصلوة والسلام

گویا في الحقیقة در راه اکمال و تکمیل این مرتبه حقیقی شهید شده اند و بعد شهادة

درکمال مرتبه ولایة نبي علیه الصلوة والسلام قریب اقرب بوده باشند نسبت بحالة

حیاة خویش بحقیقة معارف بعلم الله تعالی وچون در حالة حیات نبي نابالغ بوده اند

واستعداد انساني تا حین بلوغت در دنیا کامل نمیشود فلاجرم از بهره که در صحبت

نبي در ظاهر بیشتر مانده بودند بعد شهادة یافتند و داخل اصحاب عظام شدند

پس این سختیها گویا ریاضت بود برایشان في الحقیقة برای ظهور آن نعمت حقیقی

اگرچه بطفیل جد و پدر ما درخود طفلی ونسلی وعطائی صرف بوده است اما بعد ان

ریاضات شهادة تبعا باصالة وکسب نیز پیوست و مزیتی دیگر پیدا گرد فنور علی نور

حاصل شد رضی الله تعالی عنهم وحضرت امام محمد موعود من حیث معنی الحقیقة فی الباطن

امام باشند و فی الظاهر خلیفه و مرتبه خلافت شان کوته بود بمرتبه امامت شان اما

چون مرتبه امامت عظیم است و مرتبه خلافت اعظم پس شهود بخلیفه باشند بشرف استعداد

خویش دیر نه بید ولت مدعی بد بخت بمعنی نالایق دعوی خلافت کرد و قاتل آن قابلان

اهل معنی حقیقی آمد محروم سعادت گشت والله سبحانه اعلم بحقایق حکمت اوامر و فی

وقوع الامور لقضائه تعالی کماهی که حقایقها الغرض بر سر اصل سخن مذکور باید دریافت

و باید دانست که مرتبه کمال ولایة اولیاء است که ولایة خاصه است بکمالات غوثیت

و اکملیت و رینمرتبه غوثیت جن و انس است و این نصیب خاصه حضرت شیخ عبد القادر

جیلی است که غوث الثقلین است و لهذا غوث الاعظم اکمل حقیقی است و خود اهل ولایة

ابنیاست که فوق آنمرتبه باشد و اینمرتبه را که اهلیت ولایة ابنیاست مرتبه امام باشد

اگرچه خفی باشند و داخل دوازده امام نباشند اما و همه اولیاء امت باین این دوازده امام

این امام باشد در هر عصری که باشد سر قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله را اینجا توان

جست

جُست بهر دو معنی یکی معنی کمال غوثیت دیگر بنظر ظاهر ولایه خاص الخواص

که در ایشان نسبت بهمه اولیاء اولین و آخرین غالب ظهور آمده بود لفظ کُلّ

ولی الله بدینمعنی فرموده باشند پس در اولیاء اهل ولایت خاصه بنظر اما است که

بوصول ولایه انبیا منوط است اگرچه مخفی باشند قدم آنحضرت بر رقبهٔ هر اهل مرتبه

عامه و خاصه لایق مطلق باشند یعنی تفوق ایشان بر آن همه دیگران واقعه باشد

و اولیاء اهل کمال باطن مرتبهٔ اخص و خاص الخواص ولایه مطلق ازین زیر قدم

بیرون باشند و چون نادر است که در اولیاء امت فردی بولایه انبیا برسد

که اینمرتبه خاص الخواص از ولایه مطلق است بلکه بولایه ملاء اعلی هم که این مرتبهٔ

اخص از ولایت مطلق است پس حکم مراکثر است لاچار کل اولیا هم توان گفت و

رسیدن بعلم و کمالات ولایهٔ انبیا آسان نداند که برهانش آنچه بیش ازین نوشته شده است

در کتب و رسایل اکثر اولیاء امت نایاب است و دیگر اکابر قدس اسرارهم بنظر کُلّ

مطلق مخصوص بزرمانهٔ ایشان گفته اند رضی الله تعالی عنه ومعلوم این مسکین انچه معانیه
کشته اند که مذکور شد ویک روز مبشر از روز تسوید این حقیقة قبل ازین بچند سال
همین هردو وجه که بالا مسطور شدند بخاطر میگشتند که بعد ازآنوقت روح الحضرت
غوث الثقلین حاضر شد وباین فقیر این عبارت فرمود که فرزندا هردو وجه خود هیچ
غلطی نیست بعد ازان معلوم شد که این کلمه ازان حضرت بی نظر وتفکر بطریق بیقصدی
بالقاء ربانی از غیب ظاهر شده است وحضرة شیخ الشیوخ هم در عوارف فرموده است
قدس سره که این کلمه از حضرت شیخ عبد القادر در سکر برآمده ای برادر نزد این فقیر
بر تقدیر سکر هم باشد واین سکر ممدوح است نه مذموم ازینجهه که هیچ ترقی خالی
از حالت مستی بمطلق نمیشود مستی جلی باشد یا خفی وچون آنحضرت بدان مرتبهٔ خاصه مخصوصه
خود مشرف شده اند بعقارت الله سبحانه بی تکلف وبی قصد بالقای ربانی فرموده اند
قدمی هذا علی رقبة کل ولی الله من حیث آن تفوق ظاهر ولایت که بر وجه تامه منصب خود

یافتند و روشن است که در کلام صوفیه طور شکر عبارت از ان حالت است که
صاحب آن حالت نتواند پوشیدن چیزیرا که پوشیدن آن چیز پیش از آن حالت لایق و لازم
بوده است پس واضح شد که حضرات اصحاب کرام و حضرت مهدی و بعضی افراد دیگر هم
من حیث کمال باطن مرتبهٔ اخص و خاص الخواص ولایة ازین زیر قدمی بیرون باشند
و فوق بلکه افوق بوند اگرچه هر همه اولیاء اولین و آخرین غیر اصحاب کرام من حیث
جمع آن هر دو وجه مذکوره که کمال ظاهر ولایة خاص الخواص و کمال غوثیت باشد که منصب
اکمل متوجب بکمال مرتبه خاصه ولایة است تفوق آنحضرت غوث الثقلین واقعه باشد
اما کسانی را که من حیث کمال باطن ولایة خاص الخواص برابر ایشان باشند یا بر ایشان
هم تفوق داشته باشند اهانت پیدا نمیکنند و آن تفوق مستلزم افضلیت غوث
الثقلین بر اوشان نمی باشد فافهموا اسرار کلام الاولیاء یا اخوانی و اگر این وجوه مخصوصه را
بگذاریم و بر حکم علی العموم ائمه عامه اولیا آن وقت باشند از مبتدی تا منتهی ولایة

مطلق چنانچه حضرت حماد دباس هم که پیر صحبت ایشان بوده اند فرموده است که این عجمی را

قدمی است که در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود هر آیینه مامور شود بانکه بگوید

قدمی هذه کل ولی الله و همه اولیا گردن نهند و بدانند که لفظ مامور بنظر اثبات شکر که

حضرت شیخ شیوخ علیه الرحمة فرموده است مراد بامر خفی باشد تقدیر و ارادت بامر

جلی الهاماً و انکه حضرت حماد دباس گفت که این اعجمی را قدمی است الی آخر دلیل مرتبه مخصوصه

ظاهر میکند از مراتب ولایة مطلق قدمی گفت که بقید حرف یا بکلمه قدم تکلم کرد و معبر

ساخت یعنی چنانچه اثبات مرتبه غوثیت تامه که اکملیت مرتبه خاصه است با وجود مرتبه

خاص الخواص از ولایت مطلق و نیز از عبارت شیخ حماد دباس مذکور زمانه ایشان بقید

بعبارت وقت ایشان هویدا است و نیز نقل است که از حضرت شیخ فرید الدین چشتی قدس سره

شخصی پرسید که شیخ عبد القادر فرموده است قدمی هذه الی آخره شما چه میفرمایید فرمودند

که اگر من در آن وقت می بودم بر چشم میگرفتم پس تابعان شیخ فرید قدس الله سره گفته اند

این اشارت به تخصیص زمانهٔ ایشانست بنظر کل مطلق به اولیاء آنزمانه و زمانه عبارت

از مدت صد سال است و نیز چون محمد و آن مایهٔ خود ایشان بودند و در آنوقت دیگری

همقرین ایشان واقع نباشد لاجار قدم ایشان بر گردن همه اولیاء آنوقت بود

یعنی در آن زمانه تفوق ایشان بر همهٔ آن اولیا واقع باشد و این تفوق ممثل تفوق

دیگر است بلکه سخت فوقی است دیگر باید دانست لازم نیست که در هر زمانهٔ دیگر هیچکس

افضل از مجدد آنمایه نبود چنانچه حضرت شیخ ما قدس سره که مجدد این الف ثانیست و همقرین

الف حضرت مهدی افضل و اکمل از ایشان و از همه اولیاء است مبعوث شدنی است ان شاء الله تعالی

و نیز باید دانست که هر مرتبهٔ ولایهٔ مطلق را ظاهریست و باطن ثمرهٔ ظاهر تصرف بر خلق است

و لفظ ولایت بر حسب نظر این حیثیت واو باشد و ظهور صفت جلالی در آن بیشتر است و ثمرهٔ

باطن قربت و علم بحق است و لفظ ولایت بحسب نظر این حیثیت بکسر واو باشد و ظهور

صفت جمالی در آن زیاده تر پس واضح کنیم که تحصیل ظاهر ولایت عامه منوط بعبادت ظاهر است

بشرط جمعیت قلبی و وصول باطن و ولایت عامه منوط بعلم کسبی است بشرط و وصول بهره

از علم لدنی وحصول ظاهر ولایت خاصه منوط بعبادة و ریاضت ظاهر است بصورت تجرید

اگرچه آن تجرید درباطن هم بود اما بشرط جمعیت قلبی و وصول باطن ولایة خاصه

منوط بعلم لدنی است اگرچه این علم لدنی ظلی بود بعبادت و ریاضت باطن است که

خلوص اخلاص و ترک هوست بصورة تفرید اگرچه تفرید باطن از جمیع خواهشها متوحد

باشد خواه خواهست دنیوی خواه اخروی و وصول ظاهر ولایت خاص الخواص منوط

بعبادة و ریاضت وجد و مجاهده باشرائط کامله است بحقیقة تجرید و وصول باطن این

ولایت منوط است بکمال علو همت که موصل فقر حقیقی اصلی است بقطع نظر از جمیع تجلیاة

وجمیع تعلقات معلومی بکشف باطنی مطلوب حقیقی وحاضر بودن بحضرت غیر معلوم یعنی علم

معدوم الکیفیه که فوق علم معلوم الکیفیت ومجهول الکیفیه است بعلم لدنی اصلی بحقیقة تفرید

بقرب ابدیه بخلو متخیله خالص وآن طرفه کلمه کامله است رمزاً تماماً درنظر این فقیر از کلمات

درنیه

قدسیه حضرة خواجه نقشبند که فرموده است قدس سره بی فقر ظاهر و باطن کار

تمام میشود و پر روشن است که افضل منتهی حقیقی همانست که بعلم بالله اکمل باشد اگرچه

در مراتب دیگر چنانچه قطبیت کامل و غوثیت اکمل غیر وی بر وی مزیتی داشته باشد

زیرا که در جمیع علوم و مراتب مرتبه علم بالله و مرتبهٔ کمال خلت اصلی باو تعالی افضل

واقرب است چرا که اسم حبیب بر غیر اهل خلت منتهای محبوبی که بدین اعتبار محمد رسول الله

حبیب الله است منطلق نشده علیه الصلوة والسلام و اینمرتبه مر اهل کمال در کمالات

باطن و لایة حبیب الله را علیه و علی آله الصلوة والسلام بکمال نهایت علم بالله

بکماهی کما هو سبحانه ذاتاً وصفاتاً بر تقدس سرمدی جل و علی با وجود ظهور کمالات

خویش بمراتب الخلق تقاضا، مراد کُنتُ کَنزاً مَخفِیاً الی آخره و بکمال علم حقایق

نیستی اشیا در اولیاء امت میسر باشند پس فضل حقیقی مر اهل باطن آنولایت راست

و شرف صوری مر اهل ظاهر آن ولایت را من حیث حقایق المذکوره اینجا بود که فقیر

حقیقی تبعاً و طفیلاً میسر کردد و اینجا بود که سرّ الفقر فخری دریافته بشود که فرمود
علیه الصلوة والسلام الفقر فخری واصلاً بمراتب دیکر اشارهٔ بهم تخصیص
فخر نفرمود والله سبحانه اعلم بکما هی حقایق الامور کلها وهو غافر الخطیات
والملهم للصواب وواهب العطیات تم افضاله ثم اعلم هذه الاسرار الغامضه
من کلام حضرت قطب الولایة شیخ شیخنا و مولانا خواجه محمد باقی قدس سرهما

سید الطائفه جنید بغدادی

غوث الثقلین وختم الولایة داخلان تماماً و کمالاً مشائخ اربعه نقشبندیه تمام
داخل اند والمتاخرون من مشائخهم تحت هذا المقام متصلین بمحیط الدائرة بل مقدم
روسهم واخلافیه مولانا محمد قاضی ملا خواجکی خواجه کلان شیخ تاج مرزا حسام الدین
وجمع من اصحابنا یدخلون تحت المقام بتوفیق الله تعالی الا الشیخ احمد فانه

الي الصدر رداخل في المقام وبالمآل الي مقدم الفخر وكذا الكاتب باذي زيادة

حالاً ومالاً شيخين سهروردية الاول الي الصدر والثاني القريب من النترة المشايخ

خمسه چشتية تا مقدم فخذ والمتاخرون من اهل التوحيد الصوري منهم ليسوتحت هذا المقام

كما كانوا خارجين من كماله ومن تحت مقام الكمال دايره معرفة وولايت بفتح

الواو مراتب اللاهويت واليسر في الدو

غير من مراتب القرب ٥

خواجه احرار درمعرفة وجه الافراق من النقشبنديه فان لهم فيهما اقداماً

راسخة وخطوطهم منهما وافرة وجه الافراق من چشتية في الولاية بكسر الواو

ومقامات السلوك وكلهم من الفريقين من خلص عباد الله تعالى واخص اوليائه

دايرهٔ تكميل بالكمال

المقيد بالفناء والبقا

مشایخ اربعه نقشبندیه داخلون تماماً والغوث والختم ایضاً والمشایخ الخمسه
الی ما بین الصدر والسرة شیخین بسهروردیه الاول الی مقدم الصدر والثانی
الی موخره الشیخ الاحد والکاتب داخلان تماماً فی التکمیل قد بقی من القدمین
خارجین عن الدایره دایره کمال مطلق

خواجه بزرگ تمام داخل قریب خواجه محمد پارسا نیز داخل لیکن رفیق خواجه احرار
تا ساق سلطان المشایخ تا نصف فخذ شیخ نصیر الدین تا ساق لیکن باریک شیخ
الشیوخ تا کتف شیخ بها والدین تا قریب ناف لیکن این هردو به نزدیک شیخ
نصیر الدین حضرت غوث الثقلین تمام داخل شیخ محی الدین ابن عربی تمام داخل
بلند شیخ نجم الدین کبرا تا کتف شیخ علا والدوله تمام داخل میر سید علی همدانی
تا ناف شیخ احمد بالفعل سر داخل بالمال تمام کاتب بالفعل نزدیک بکتف تا

اربعین تا ناف بالمال تمام واصل شیخ تاج و مرزا حسام الدین تا اربعین کاتب

قدری از سر بالمال تمام سر لیکن سهرهردویک گز فوق شیخ الهداد نزدیک

مابین دو بالفعل و بالمال آن دو خیلی فائق دائره کمال باطنی

درینمقام خواجه علاء الدین بلندتر از خواجه احرار مشائخ چشتیه همه محاذی خواجه

علاء الدین سلطان المشائخ قدری فرو تر شیخین سهروردیه از مقام اول

اندکی فروتر بلکه متصل بدائره لیکن سرهای محاذی مشائخ چشتیه شیخ ابن العربی

تا اکثر فخذ و شیخ احمد زیر مقام متصل بدائره قدری فرو تا اربعین کاتب تا کتف

تا آخر تا پاره از فخذ شیخ احمد تا آخر مثل همین انتهی کلام قدس سره بدانند که

بدانش قاصر این فقیر این کشوف معارف در کشف ظهور انوار آنمراتب اند که بتمثیل

دوائر ازان مراتب و به بیان او خال العضای داخلین آنمراتب آنحضرت قطب الزمان

کامل العرفان قدس الله تعالی سره مرقوم فرموده اند و درکت حقیقة کشوف

این چنین معامله بظهور انوار بعضی مراتب ازین اقسام بدین فقیر در مجالس روحانی

اولیاء الله چنانچه حضرة سلطان ابراهیم و رابعه بصری وغیره بمذکوره معرفت

حقیقت نفس و معامله انوار و مرتبه بعضی خصائص که بعد فنا نفس نصیب شو و بظهور

آن انوار رحمت الهی که بعد آن فنائی متحقق اند پس ازین بمدت سه سال گذاشته است

و انکه آن حضرت خواجه قدس سره در آن مراتب جز معامله حال و مال آن بزرگان

فرموده اند حالا بکشف نفس آن انوار و بکشف مثالی هم میتواند بود اما مالا به الالهام

و یا من حیث کشف قابلیت استعدادی شان باشد بحسب ادراک فراسته والله تعالی

اعلم بحق الصواب و بکماهی حقایق الامور کلها و هو غافر الخطیات و ملهم للصواب و

گفت اکثر مشایخ مجتهد و بعضی از صوفیه بر اند که نبوت افضل از ولایت است هر چند

ولایه همان نبی باشد و بعضی از اهل اجتهاد و اکثری از اهل تصوف با فضیلت ولایت

٤١ هر ولایة هر نبی بر نبوة او قایلند و در آخر کار این مسکین چنان فرموده اند

که نبوت هر نبی افضل بر ولایة اوست ولا هر همان نبی اشرف بر نبوة اوست لیس

اگر چه بمرتبهٔ ولایة مزیتی پیدا شد امّا دلیل افضلیت نبوت اقوی گشت زیرا که

با وجود آن مزیتش نیز فضل نبوة ثابت شد باید دانست ماهیت کماهی حقیقه نبوة

و ولایت نبی همان نبی داند صلی الله تعالی علیه وسلم بامر ازلی او رب العالمین

سبحانه امّا آنچه با فراد نادر از اولیاست بعد از طی مراتب ابتداء و وسط ولایت

ظلّی و اصلی در انتها برسیدن کمال براندازهٔ او بدرجات ولایة نبوة انبیا نصیب

میشود پارهٔ از علم آن در حیز تحریر می آید که بوجه کامل اکمل من حیث مرتبه اکملیه

مرتبهٔ ولایة اشرف است از مرتبهٔ نبوة و بوجه اکمل تکمیل من حیث مرتبه تکمیلیه مرتبه

نبوت افضل است از مرتبهٔ ولایة اگر چه ولایت همان نبی باشد هر چند بعضی از

اکابر دانسته اند و فرموده اند که ولایت همان نبی افضل است از نبوة او زیرا که

در ولایة رو بحق است و پشت بخلق و در نبوة رو بخلق است و پشت بخالق چونکه

در مرتبه نبوة رجوع بخلق است از خالق برائی دعوت اگرچه مرتبه تکمیل است گویم ا[illegible]

در مرتبه ولایة پشت بخلق است و رو بخالق تعالی بخلاف مرتبه نبوت و درست است

که در مرتبه نبوة رو بحق سبحانه معلوم نمیشود اما چه میفرمایند مگر ندانسته اند که در مرتبه

نبوت رو بخالق آنزا بجهت نیست که به خالق است سبحانه و برائی دعوت بعد حصول تکمیل

رو بخلق دارد بنظر انصاف باید دریافت چه قدر تفاوت است در حال شخصی که رو

بمحبوب دارد و نسبت بحال مردی که با محبوب باشد. اگر نیک فهم کنی هنوز طالب است انکه

رو بمحبوب دارد و بالحقیقة الحقیقة واصل همانست که با محبوب است فلاجرم نبی من حیث

مرتبه نبوت خود مامونیست نمرتبه ولایت دیگر دلیل افضلیت نبوت بر ولایت

همان نبی است که نفس وجود و ثبوت همان ولایة نبی بثبوت نبوة آن نبی است

که اگر همان نبی را نبوت نباشد ولایة وی از ولایت انبیا نباشد بلکه از ولایة

اولیا بود

اولیا بود و نیز لازم آید که بعد مبعوث شدن آن نبی را به نبوة در مرتبهٔ ولایة

ترقی نشود بلکه ولایتش همان حالت اولی باشد و آن غیر واقعه است هرگاه

بعد بعثت بنبوة ولایتش مزیتی یافت البته افضلیه نبوتش بر ولایة او ثابت

گشت که بطفیل وجود نبوة وقوع آنمراتب ولایة است و دلیل اشرفیت ولایة

آن نبی آینست که نبی بیولایة نبود و اگر گویند بتقدیر لو فرضا باشد پس گویم

که ناقص باشد بلکه هرگز نباشد و آن ناقص هم هرگز نبی نباشد پس نبی هرگز

بیولایة نباشد علیهم الصلوة والتسلیمات و باید دانست که نبوة را صورتست

و حقیقة زیرا که این امر حقیقی است و ولایة را صورت است و معنی چرا که این امر

معقولیست و حقیقة نبوة آنکه حق تعالی بر مظهر نبی خود خبر دهد هذه است بی توسط

بمحض خفا یا بجلا هم و استعداد اهل این مظهریه را شرط عصمت است و صورتش

آنکه حق سبحانه بمظهر نبی بتوسط خبر میدهد اما صورت ولایة بمطلق ایمان بالله است

مبدی ومنتهی را اللّه ولی الذین آمنوا ومعنی اشس آنکه از علم حقیقت ایمان

بمطلق باللّه نصیب باشد و آن بر درجاتیست اوتوا العلم درجات و استعداد

اهل این را محفوظیه شرط است پس هر که علم وی در ایمان باللّه از عقاید حقه

قطعیه شرعیه برخلاف بود از محفوظان نیست اگرچه در دقایق معارف و مواجید

و بمکشوفات عجیبه و تصرفات غریبه معتقد جهانیان باشد اما اگر کسی ازان

عرفا با وجود آن نقص صحیحه معارف خود را بدلیل و تاویل موافق عقاید مقرر

اسلامیه میسازد نه آن عقاید موافق معارف خویش پس او از محفوظان صور نیست

و نیز باید دانست که از مراتب مطلق ولایت مرتبه اولی که مسمی بولایه عامه

مومنین است ظل ولایه ملاء اعلی است و مرتبه ثانیه که مسمی بولایه اولیاست است ا

ظل ولایه انبیاست که این مرتبه چهارم اصلی واعلی واعظم است ازمطلق ولایه

و مرتبه ثالثه که مسمی بولایه ملاء اعلی است ظل نبوة انبیاست واین هرد و مرتبه ولایت است ونبوة

نبي مرنبي را بوجه اصالت وبحيث تخصيص اند نه بوجهي من الوجوه ظليت

ونعيم و بايد دريافت كه اكر ولايت نبي به تبعيت يا بظليت ملك مقرب باشد

پس بعلم حضور و قرب باطني بحق سبحانه مرنبي را توسط ملك لازمي ذاتي باشد

وآن محال است زيرا كه انبيا افضل جميع خلايق اند واين افضل بحسب حقيقت است

تصورت عليهم الصلوة والتسليمات **نكته** غامضه درباب هركرا ولايت بظل

نبوتي باشد علم ومعرفت او اضطراري خواهد بود نه اختيار هرچند برسوخ

استقلال باشد زيرا كه سير كمالات نكات نقطه نسبت اشرف كه مسمى بولايت

مطلق است وصول بحضور حق است باجتباء سبحاني اكر جهلا هم باشد **فمنا من**

علم ومنا من جهل وسر كمالات نكات نقطه نسبت افضل مسمى النبوت مظهر است

نور وخير هدايت خلق است از خلايق باصطفائي رحماني پس اكر اهل كمالات اين

نسبت افضل صاحب كمالات اصالت است اكرچه تبعيت است ليكن بي كمالات نور

در هر وقتی اثری بظهور خواهد آمد اما ظهور کمال این معنی فی الواقع بحسب
ظهور کمال فقرای تمامی فقر واقع خواهد بود هم بدان تمامی فقر کمال مراتب
ولایة مطلق است و روشن است که نفس ولایة مطلق را چهار مرتبه است
کمالات
چنانچه بالاتحقیق یافته است عامه و خاصه واخص خاص الخواص اما شروع در
مرتبه عام از اول ظهور حبی بوصف گروید کی بحق است سبحانه واول تقوی این بود
لیست
که از نفس کفر مطلق رهائی یافته بایمان مشرف شده واین مهم محض موهبی از
که بر وقت مقرره ازلی مقتضی الظهور است زیرا که تا زمانی که نور ایمان بر باطن
بنده ظهور میکند هرگز از ظلمت مستوجبات اماره من حیث مقتضیات طبیعی خلاص
نمیشود فلا جرم از کفر می برآید اینجا باید دانست لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي
أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس از اینجاست که با وجود جهل
وتعالی
علم قلبی بحقیقة غیب ایمان بالغیب بحضور سری واقعه میشود وبنا براین میفرماید سبحانه

۲۵

آن و وظایف تحقیق کشفی سرّی نخواهد داشت اگرچه تقلیداً بر حسب استعداد خویش

رسوخ راسخ ایمانی میداشته باشد و شروع در کمالات مرتبهٔ خاصه از ظهور محبت

ذاتی است و اگر این کس را محبت صفاتی هم باشد در پردهٔ محبت ذاتی خواهد بود

و در شروع ظهور این مرتبه ظلالی آن مراتبه است پس با کثر او قوع قبل از شروع

شروع ظهور ظلّ مرتبهٔ خاصهٔ مذکوره است و تجلیات صوری و معنوی و آثار کیه

بانواع لطایف ستّه بوجه نورانی و ظلمانی متنوعهٔ ذهنی خاصهٔ اینانست حتی که از

تجلیات صوری از مراتب متنوعهٔ موالید سه گانه گذشته قلّه او کثرت از تجلیات

برقی و نجمی وارسته در آن شهودات و هستی مثالی نورانی و ظلمانی تا گمان جبروت

ولاهوت و هاهوت و باهوت یقین بسته اند و بعضی از اینها که به پارهٔ تزکیه و تصفیه

هم بانجلای قوای عنصری صاحب خارق شده اند ظنّ او اینها موجب کمال استحکام

رائی هوائی برای خود و برای دیگران آمده است چنانچه بعضی ارباب توحید محض برای



تکمیل عوام منحصر میدارند اگرچه فی الظاهر خود هم بتقید تکالیف شرعیه میگذرانند

امّا بعضی از آنها این تقیّد را محض صلاح ظاهری برای خلق میدانند و بعضی برای خالق هم

و ارباب مرتبهٔ عامه و ارباب ظلّ مرتبهٔ خاصه تفریق قلبی را از نفس در باطن خود

هنوز انکشافاً و حالاً نه دریافته اند و اینها نند که تصفیهٔ قلبی ایشان متعلق

بمکشوفات تصفیهٔ خیالی اینهاست و بعد ازین ظهور نفس مرتبهٔ خاصه است و در مرتبهٔ

انکشاف معارف مراتب احدیّه و واحدیّه علی هذه القیاس به ثمرات خمسه و مراتب

ستّه واقع است کمالاً و نقصاناً و اکمل اهالی این مرتبه شیخ ابن عربی میباشد قدس سره

و کمال علوم و معارف شیخ ما در علم بالله بسیار بسیار ازان بالاتر است چنانچه

اهل ردّ کلام شیخ گمان برده اند و زبان تشنیع دراز کرده اند و بعضی از صوفیه هم

که بردّ آن کلام شیخ آمده اند نیک واضح شده است که در طی مراتب مرتبهٔ عامه ولایت

مراتب ظلالی مرتبهٔ خاصه ولایت منکشف ایشان شده است چنانچه از کشف توحید خویش خود

تجرد داده اند

خبر داده اند که من عالم را در دریائی وحدت مثل خس و خاشاک و برگ اشجار

یافته ام و یا بغلبهٔ فرط محبت مَا رَأَیْتُ شَیْئاً إِلَّا وَرَأَیْتُ اللّٰهَ بعده و قبله

و فیه وَمَا رَأَیْتُ شَیْئاً إِلَّا اللّٰهَ منکشف ایشان شده باشد دریافت مراتب وحدة

بتصفیهٔ خالیه در وجدان قلبی ایشان حصول پذیر باشد نه که بنفس مرآت سرّی

یا قلبی بحضور حقیقی واقع بود و همین حقیقت عرفانی را کمال عُرفان گمان برده

وصل عُریان و وصل یاس در همین مراتب عرفانی تشخص کرده باشند چنانچه

از کلام اینها استفاده میشود و بعد از آنکه بکمال ظهور آن انوار صفات وجوبیه

بتقاضائی کمالات مرتبهٔ اخص ولایت رسیده اند مطلقاً از مکشوفات مرتبهٔ خاصه

که رئیس اهل این مکشوفات شیخ ابن عربی مینماید و خدمت مولانای عبد الرحمن جامی

در تفصیل تحقیقات وحدت وجودی که خاصهٔ اهل کمال این مرتبه است صاحب کشف غامضه

مینماید قدس سرهم انکار کرده اند والله تعالی اعلم اگر بکمال اینمرتبه خاصه چنانچه

شیخ در کمال این مرتبه است میرسیانند چطور از کردیدگی باین کمال و از آنحضار

الملیة درین کمال میکردشتند. و باید دانست که مرتبهٔ علم ظلّی از علم لدنی مطلق

طیّ کمالات مرتبهٔ خاصه ولایة است اگرچه آنرا اصلی دانند و بانجذاب جذبات

جذبه یکبار و بار حصول و حضور و وصول شان تا طیّ آنکمالات است و بعضی که این

معارف گویند که وجود مطلق بلا موجودیه بقیدی من حیث الخارج موجود نباشد

حاشا و کلا بلکه این اطلاق بر وجود خلقی که موجود امکانی است منزه باید چرا که در

موجود امکانی با وجود نفس کمال اکمل لطافهٔ نورانی هرچند هرچند که مجهول الکیفیه نباشد

چنانچه در خلقت اوّل باشد که آنرا نور اویس نور محمدی گویند علیه الصلوة والسلام

نفس بقید نفی واقع است زیرا که بنفسه معدوم الکیف نیست و حقیقة حیثیت موجودیتی

موجود امکانی همچنان واقع است چنانچه اوشان بر حضرت موجود واجبی مطلق سبحانه

گمان برده اند ای برادر نکتهٔ سرّی اینجا باید دریافت که اطلاق نفس اسم وجود بر موجود

امکانی از حیثیت معنوی مفهوم ترادفی بمعنی ثبوت است چنانچه اطلاق لفظ
اسم موجود بر وجود واجبی عز شانه از حیثیت معنوی بمفهوم ترادفی بعینه
ثابت باید دانست که قایلان آنجناب معارف شطحیه در آنوقت از همان
امالی مرتبهٔ ظل ظلالی آن مرتبهٔ خاصه اند که انها اهل عرفان در مراتب شهود جامعه
اوّل آن مراتب اند ماحی الوجود از نور مطلق اقدس اند که آن مرتبه مقتضی الظهور بوجه
شهود شهادهٔ بسیطه مطلق عرفانیست خواه این ظهور شهادی آن مرتبه را بعضی
نور جامعه اوّل خواه بعضی نور محمدی یا روح محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام
انتها خواه بعضی عقل گویند اما معلوم شده است که روح محمدی یقین اوّل
قابل الظهور بوصف تفصیلی مر مراتب اجمالی را از ان نور جامعه اوّل است
قابل الظهور بوصف اجمالی مر جمیع مراتب را بوصف تفصیلی مر مراتب اجمالی را
ازان نور جامعه اوّل است که معبّر بنور محمدی باشد علیه الصلوة والسلام

اکرچه بعضی مراتب ازان مراتب اجمالی در پردهٔ موجودیه ظهور کمالات قابلیات

جلالی مقتضی الموجودیة والمشهودیة باشند بمشهودیت اولی او ثانی او ثالث

او غیرها و در کشوف همین مرتبهٔ شهادی اول که کیفیت وقوع وجود موجود

بالکنه مبرّا از ادراک باشند نفس آنرا محض بحجت سازج انکار رند و من حیث این

عرفان بر حضرت اقدس مطلق سبحانه چنانچه بمعنی ظهور صفاتی اطلاق اسم الباسط

همچنان بمعنی ظهور فانی لطلاق اسم البسیط بی تحاشی نمایند و نظر بمعنی لغوی نکنند

ظهور اصطلاحاً مفهوم اسم البسط را مقابل مرکب فهمند برآنحضرت سبحانه اطلاق مینمایند

عجب ست نمیدانند که مقابله حیثیات مرکب مفهوم حیثیت مفردست نمفهوم حیثیت نفس

تعین فردیت مطلق اسم المفرد ازینجهت که این فقیر برادر آنرا از اطلاق مشتی غیر

از اطلاق قرآن و حدیث و اجماع سلف احتراز مینماید له الاسماء الحسنى

فادعوه بها این آیهٔ کریمه باجتناب ازان جراتها هدایة کافی ست والله ولی التوفیق

الغرض از همان نور جامعه اوّل دیگر مراتب مدرکه مجهول الکیف عقلی علمی را

بوحدت وواحدیّت گویند و مراتب مجهول الکیف عقلی را بعضی باعیان ثابته

وبعضی بصور علمیّه خوانند واین ظهورات خارجی همان مراتب اند ما تحت آن نور

اوّل شهادی را که عالم امر و عالم مثال و عالم خلق هست چه از ارواح وملائکه

وچه از مثل عکوسی وچه از مثل نفوسی وچه از اجرام واجسام بوصف جامعیه عالم

شهادة گویند و در مرتبه کثیفه و لطیفه همین عالمیان نورانی وظلمانی اطلاق

حقیّت خلا و ملا متعین نمایند وازین معرفت غافل باشند که این همه بظهور ثانی

که مرتبهٔ ملاست ظهور ثانی قابلیات همان مرتبه خلا از مطلق عالم وبعضی ظهورات

لطیفه لطیفه الطف را در ظهورات عالم امر نفس عقل و بظهورات عقل باسامی مخصوصه

مستقر کردند وبعضی ازین عرفا وعقلا گاهی این عالم را آثار واحکام الصّور

مصطلحه خود دانند ونفوس آن صور علمیّه را محض موجود علمی وبانفسها معدومه

خوانند و گاهی نفوس آنصور علمیه را محض موجود علمی بنور وجود مطلق نامند

چنانچه مشهور است و بر ارباب فطرت سلیمه نیک روشن است که در تحقیقات خود

آنقدوم بر تعریف حقایق اشیا چه تدقیقات خیالیه متفرعه مینمایند گاهی که حقیقتش

معلومیت معدوم و گاهی گویند که حقیقه عالمیان وجود واجب تعالی و بر

مظاهر لطیفه و کثیفه بوجوه کثیفه خیالیه مثالیه خود مراتب بغید منزه و که سازند

وحیثیات و اعتبارات را سد تقیدی نظر خود میکنند و همان اصل شهادة که

نور جامعه مخلوقه لطیفه را که در رای ایشان مستغرق استیقان بطن غالب خیال وهمی

بذات بحت میگردد و مجهول بحال متنوعه الظهور میدانند و کمال غلطی اهل بحثت

مکشوفات آنکه بعدم عقل و نفوس اصول عالمیان عالم بطن و بهی قایل گشته ر

بتاویلات وهمیه قیاسیه کمر بسته اند و حضرت حق قدیم مطلق را سبحانه غیر از ذاتی

بقدم زمانی معدوم گفته حیف است هر چیزی را که مخلوق گویند محدوث ندانند

واگر بوجه

واگر بوجه نسبت اثر و عین آن منتسب نمانند پس عقل را از جملهٔ صفات قدسی
گمان خواهند برد و حق تعالی را سبحانه از عاقل گفتن هیچ محذوری لازم نخواهند
دانست و آن غلطی از آنست که این غلطی از آنست که این کشف فوقانی کملان
ایشان همه در مرتبه مثال پس قیاسات ایشان همه درین مرتبه واثر باشند
هرگاه که در مکشفاة قلبی و ذهنی خود که از مکشوفات مثالیه مراتب لطیفه و کبیره
هر سه مرتبه بلا قلة و کثرة گذشته در مکشوفاة مراتبه لطیفة الطف مرتبه خلا
در افتند آنجا این غلط پذیری واقعه شود و نمیدانند که این همه مدرکات مثالیه
عکسی از مرتبه مثل و عکوسی عالم مثال که اعلی و مخفی تر از مرتبه مثل نفوسی
آنعالم است بر مدرکه مثالیه مرآت خیالی و وهمی ایشان واقعه شده اند و
قوت عقلی و علمی بدان تعلقات پراگنده گشته است ای برادر عالم مثال
عالمیست که از محققین بعضی صوفیه آنجا این غلطی واقعه آمد که گویند در عالم نفس

مراتب وجوبی قدسی راهر مثالی واقعه است ونداانند که این ظهور الطف

مراتب اند ماجه مرتبه خلاراازمطلق عالم درمرتبه مثال واقعه است واین

غلطهاء ایشان بانظراعتماد به هوائی خود من حیث بجلائی مراتب لطیفه

مثالی خودکه مسمی بخیال است و دیده کشائی نوربصرت قلبی رابرمرتبه مثل

عکوسی عالم مثال که مقتضی الظهورجمیع مراتب جلی وخفی اول ازمراتب مرتبه

مثل نفوسی که درعالم مثال واقعه است بعدازان ازمراتب جلی وخفی عالمیان

متنوعه عالم خلق بعده بحسب کمال انجلا مرآت مثالیه خیالی وتصفیه قلبی عارف

ازمراتب جلی وخفی عالمیان عالم امرهمچو کلید آمده پس هرچه بصرت قلبی ازان

منکشفات بعلم حضوری بهره گیرد وآن همه رابروقت وحالت مقتضی الحصول

همین مرتبه مثالیه خیالی آلعارف وعاقل خود مظهرآمده باعث گرفتاری ویابستگی

ازعلم غیب نفسی ذات صفات باریتعالی که مقتبس ازانوارمشکوة مرتبه اخص

۵۱

و مرتبهٔ خاص الخواص از ولایهٔ مطلق کامل است بلکه بعضی را باعث ضلالة

از صدق و با فضلیت نبی و لزوم متابعت آن معنوی و حقیقی بر خود گذشته است

قوله علیه الصلوة والسلام و علی آله بئس العبد عبد اهوایضله و کمال این ضلالة

بعضی را بانکار صانع عالم میکشد ای عزیز من زمانی که این فقیر را تقاضاء ظهورات

مندمجه مرتبه خلا از عالم مطلق بظهورات کمالات این مراتب متنوعه مرتبه بلا مکشوف کنند

ادراکه تا بجائی درین تحقیقات گذشت که بهمه اطوار متنوعه که بنفی و اثبات کمالات

صانع و حالات مصنوعیت مصنوع کرده شود از فردی که نقلا و عقلا از هر وقتی

از هر جانبی که ظاهر شود و همه تقاضای ظهورات دهر هست خواه آن ز النفس کره مجمل مطلق

خواه نفس اصل الاصول عالم خواه دهر گویند بزودی زود و بمحض فضل موهبی غیبیه

بوسیلهٔ وجود صدق اتباع آنسرور عالم وسیلة المتحیرین صلی الله تعالی علیه و علی آله

و سلم هدایتی واقعه شد که در ما صفت فعل باختیار صریح ظاهر واقع هست پس از هر مرتبه

که از من واقع میشود واگر انجا باختیار ثابت بنفسه نسبت از وی در مایان چطور

باین حیثیت بنوت مخصوصه ظهور نماید بلک هرگز فی الواقع واقع نشود واگر در وی

ثبوت قدرت نفس امری خود واقع هست و بمراد و بالفعل و بایجاد و غیر او نسبت پس همان

هرچه بنفسه فی الواقع موجود هست خالق مایان وخالق مایان وخالق همه عالم است

الحمد لله علی ذالک سبحانه تعالی الغرض بعده شروع در مرتبه اخص ولایت است

واهل آن بایمان بالغیب بانکشاف سرّی اجمالا مشرف میشود و استعداد نفس بکمال

ظهور میکند که بمعارف اهل ظلال کمالات مرتبه خاصه چه که بمعارف اهل کمالات نفس

مرتبه خاصه هم هرگز نخواهد گردید و بکمال تنزیه ازین بتسبیح مومن حقیقی خواهد بود

که چنانچه امور متقابله اسما وصفاة وجوبیه را از حضرت تعالی وتقدس مستبعد میداشت

همچنین نفس تعیناة اسما، وصفات را از انحضرت اقدس متقابل حثیات ان امور

متقابله موجود انتزاعی از منتزعات خواهد داشت و برحسب حال خود همچنین امثال خواهد گفت

بهت

نظم چگویم با تو از مرغی نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه * ز عنقا هست
نامی پیش مردم * ز مرغ من بود آن هم نام هم گم * و درین مرتبه توجه و متوجه
در رنگ متوجه الیه بجوش میدانند اما چنان مینماید که نهایهٔ اهل ایمان کامل از اهل مرتبه
خاصه که مومن و مشغول ذکر الله بحضور نقطه قلبی بنفس بحت مطلق است بلی اهلیت
بهره از خصوصیت خاصه از مرتبهٔ اخص نسبت حرفی بس است بعده شروع در کمالات
مرتبه خاص الخواص ولایت است و درین اهلیت حضور علم بنور سری در تحقیقات
حقیقه و حقائق همان نفس بحت مطلق است که نفس غیب است و مراتب نفسی آن نفس
غیب الغیب که ملزومات صفات ذاتیه حضرت حق الله تعالی و تقدس و حضرت الهیه
حقیقی را بکمال بحت قدس و موصوف و مسمی بصفات و اسماء قدس بامان محققانه
حقیقی مومن است و درین مرتبه نفس توجه بحضرت اقدس مفقود است ای برادر تفاوت
کثیره صریح ظاهر است سبحان الله نیک باید دریافت اهل مرتبه خاصه غیب الغیب نفس ذاته

را میدانند زیراکه صفاة ای تعینات ای کمالات ای قابلیات ذاة را

و تعیّنات صفاة را از مراتب قابل الادراک میشمارند چراکه نمیدانند که این

ظهور مراتب نفسی حضرت حق مطلق اقدس بر مرات مراتب منزله نفس ذات : نیست

و اهل مرتبهٔ اخصّ از کمال تحیر در تقدیس مطلق باین و آن هیچ اطلاق کردن نمیتوانند

و اهل مرتبهٔ خاص الخواص ذاة و صفاة را غیب مطلق و قابلیات صفاتیه ذاتیه

را غیب الغیب بر حق میدانند و تفاوت درین هر دو عزیز که اهل مرتبهٔ اخص و اهل

مرتبهٔ خاص اند هست که آن نادر العصر صاحب علم حقایق و حقیقة آنحضرت اقدس بحت

مطلق نیست که بحقایق اشیا هم کما هو اگاه بدیهی بنوعی که عین حق بدانند و با : نفسها

همه ظهور شهودی نفس همان قابلیات صفات ذاتیه که غیب الغیب اند بدانند نیست

بخلاف آن عزیز نادر العصر فرد کامل زمانه که اهل کمالات حقه عالیه مرتبه خاص الخواص

ولائیه هست که این مرتبهٔ اعظم انها معروف و مسمّی بولایهٔ انبیاست علیهم و علی مقربهم الصلوة

والتسلیمات

والتسلیمات مثنی نمونهٔ خرواری بود مثل مشهور است وبرهان اهلبیت این

مرتبهٔ اعلی وافوق این علم حضوری حقیقی است بحضور سرّی ای سرّ الانسان ای

حقیقهٔ انسانی که حقایق عقاید ایمانیه بوجهی که بی احتیاج تاویل قیاسیه وخیالیه بحسب حقیقه

حقه صادقه ثابته علابسند باشد منکشف باشند واهل کمالات اینمرتبه را علم لدنی

اصلی خواهد بود وکار وبار وحصول حضورش باحتبا خواهد بود واگر این فرد کامل

عزیز الوجود زمانه را شغل بذکر الله سبحانه بحسب کمال اکمل خود از علم کلی وکاجمالی

بیقین صادق شامل بحضور حضرت واجب الوجود اقدس کامل بایمان مطلق مبرا از حیثیات

اجمال وکل منزه از علم وآن بقین که شامل علم بحضور بیقین صفات یا ذات انسانی باشند

خواهد بود ودر آنوقت بهره مندی از کمالات مرتبهٔ اخص الخواص که بندهٔ صادق است

وآن مرتبهٔ مسمّی به نبوة انبیاست خواهد بود علیهم الصلوة والتسلیمات این است اجر عظیم

در دار دنیا که گفت فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ سرّ آیهٔ کریمه که در اول کلام بمحمد واقع است

از ینجا باید دریافت قوله تعالی یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ ما قال یَعْلَمُونَ بِالْغَیْبِ او

یَعْرِفُونَ بِالْغَیْبِ که بکدام متنوعه احاطه حقائق احوال علوم و خواص دارد زیرا که انکشاف

که مبتدی و متوسط اند ایمان بالغیب جماله و تقلیدا دارند و بعضی را که در تجلیات متنوعه

وقوع کمان وصول بالغیب بحق سبحانه واقع است ازان راه است که بتوسط مظهریه

هر آن ظهور کمالی از کمالات خود که مقتضی الظهور بحیثیت آن تعین که در آن وقت بدان

ظهور وصولی آن امر خلاصه انسانی که مظهر سر ربانیت بوصول حق سبحانه واقع شده است

و یک ظهور مختفی بوجه خاصه ازان محبوب حقیقی بجا و به این ظهور رفوط محبت از ظهور آن

حب حقیقة قدسی مخفی کقوله تعالی یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ تجلی سری بر حقیقه انسانی شان

کرده است و از ینجا که آن مرتبه اصل این شخص است بر فروع این مرتبه که علم و عین و

عقل و خیال و وهم و فهم این شخص باشد ظهور نموده است و تمثیل این معنی جنابت

که گفته است شیخ سعدی علیه الرحمة بیت تشنگان را نماید اندر خواب ❊ همه عالم بچشم چشمه آب

زیرا که

زیرا که نفس صفت آبی که با قوای احاطه دارد و تبقاضای تشنگی که از مستوجب ظهور

غلبهٔ صفت آتشی و بادی است بر مرات کمالی از آن کمالات وی که در جواب

مقتضی الظهور بدان حقیقت نمودن صفت آبیست که بنفس وی سریان یعنی احاطه

مخفی دارد و موجب وی ظهور خفی نموده است و غلطی در ان یافت یعنی که مراتب

نور سرّی وی واقع شده است نیست زیرا که این مرتبه از مراتب وی هم نور

مطلق آن ظهور قدسی بدین قابلیت از سر این شخص ظاهر شده است که مظهریّه

آن ظهور مخفی را سرّا قابل آمده بلکه غلطی از نقص ظهور علمی و عقلی است بمعلومیت

آن فرط محبت که استعداد این کس در فرط جذبه استقلال تاب ماده ندارد بس لاجار

مُظهر را مَظهر میداند نیست وصول حضوری ایمان عرفانی ظلی ظنی اضطراری لحق سبحانه

که هر چند ظهور آن مظهریه بدان مظهریة الطف ومجهول الکیف ظاهر شود و ما ورای این وصول

ایمانی علمی تقلیدی است و آن وصول حضوری علمی اصلی ایمانی یقینی حقیقی اختیاریست

بحق سبحانه که خاصه مرتبهٔ اخصّ بالغیب بعدم علم حقیقة این حضور معدوم الکیف
بالغیب وخاصه اهل کمالات مرتبهٔ اخصّ الخواص بوجهی که بالا مذکور شده واقعست
ای برادر هرچه ازین ابواب گفته و نوشته میشود گویا یک حرفی است از دفاتر
این علوم که ظاهر میکردد وچه گویم وچه نویسم که آن هم برحسب مرات وفطرت
مستمعان ظاهر خواهد گشت من حیث الحقیقه اللهم نور مرآت اخوان الصادقین
خلص فطانتهم بخلوص حقایق عقاید الایمانیه بجلوه المنجله وتخلیص السرّی تماما وکمالاً
ازینجا باید دریافت معنی حدیث مسطوره موتوا قبل ان تموتوا باید دانست
که بعثت انبیاء عظام علیهم الصلوة والسلام درخلائق بعد کمال این مرگ معنوی
مذکور وکامله است که برائی تکمیل برآن افراد شان درنصبه ظهور نمود همچنین
این عزیزان مکمل اهل دعوت خلق را باید دانست علی حسب درجاتهم من حیث ظهور
قابلیات استعداد ذاتهم وگفت که از سماع ونظارهٔ نزد اهل کمال حقیقی اکمل

سوائی آن احتراز که بخوف بهرهٔ نفسی واجب است زیراکه اکاهی تعریق نفسی را

از دل منوط بکمال متعالیه کملان است بدینمعانی نیز تقوی ضروری بود که حقیقه

انسانی که سرّ ربانیست مظهر نفس حقیقه اقدس بود مطلق سبحانی است و مراتب

آن حقیقه انسانی مظاهر انمراتب ازان حقیقه اقدس اند که بعضی مقتضی الظهور

بوجه اطلاق چنانچه اسماء وصفاة و مرآت بعضی مراتب سرّ انسانی باطلاق

مشهو وند جَهْلاً عِلْماً فَمِنّا مَنْ عِلْم فِنّا مَنْ جَهْـِل وبعضی مقتضی

الظهور بوجه تقیدی چنانکه ملزومات صفات و اسما وصفات و وجوه تقیدی در

مرات اکثر مراتب حقیقه انسانی مقتضی الشهو وند پس هر مرتبه که بظهور حسن کیفیته

یا لطیفه ازان حضرت لطیف مطلق حقیقی تعالی از مظاهر مخلوقات مختلفه بر مرآت

هر کمالی از کمالات این حقیقت انسانی ظاهر شود بوجهی که اشمس بنوعی از انواع

تقیدی مقتضی بخبثیت مستمیش می تواند شد احتراز کرده بعدم لذات و ذوق فراهست

جسماني و روحاني نخلوا منجیله بتخلیص و خلوص سرّی بوجهی که وجه آن نفس حقیقة

انساني خالص بنفسه بنا بر مظهریّه آن اطلاق حضرت اقدس مطلقاً مشهد و مشهود

اطلاق باشد شاغل ذکر الله سبحانه و مستدعی بهمت صادقه باشد و ام این حیثیت خاصه

در کمال اهل مرتبهٔ خاص الخواص از ولایهٔ مطلق تا بحلیه ذکر الله تعالی بهره از کمالات

مرتبهٔ اخص الخواص که بشدّ صادین است مسطور گشته است بایذ بود و اگر گفته شود

الذاد بحسن صورة و صورة در بهشت کملانرا خواهد بود جواب مختصر آنست که تا رسیده

باین بدن در بهشت در کار و بار او بجائی تقلیدی پیش گرفتن دور از انصاف و وقت

بخوف هوائی نفسی در مرغوبات طبعی است زیرا که ناقصانرا بر حسب شان این و کملانرا

بر حسب شان لطافت بدنی ازین حیثیت کثیفه بدان حیثیت لطیفه چنانکه در حدیث و نص

مذکور شده است ظاهر خواهد گشت پس هیچکدامی را خوف روپوشی از ظهورات الذات

این مظاهر فروعی حقیقه انسانی با آن ظهور آن حضور حقیقی اقدس بدان مظهر اصلی نفس حقیقة

انسانیه

٥٥

انسانی که سرّ ربانیت نخواهد بود بخلاف این ظهوراتی که درین دار دنیائی

واقعه باشند و دلیل صحبت است و در دار آخرت انبیا کجا که اولیا هم مبشر بدین

آیهٔ کریمه اند لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . و درینجا فروی محذر

آیهٔ کریمه است أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ وگفت انکه بعضی

علماء مذهب سنت جماعه در آیهٔ کریمه وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ

فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ بنا بر فضل خواص

انسان بر مخلوقات لفظ کثیر ارا تاویلی تکلف کرده اند روزی معتزله شنیدم

که منصف کشاف قصد این تاویل آن بعضی را انگشت نما ساخته چه که همه این

جماعه

همه اهل مذهب علیه ناجیه سنیه یعنی اهل سنت عینه بحسب اتباع اجماع

سنیه صدر اول علیه ناجیه رضوان الله علیهم اجمعین تفسق نکرده حیران

میکرده

ماندیم که صاحب همچنان تصانیف را هم اینقدر سبکساری می باشند لیکن هویدا

حضرة حکیم مطلق جل جلاله خبث هوائی مخفیه بعضی اهل غرور خیالاتی را با همچنین
ابسبابا باین طریق بی باکی نموده ظاهر می سازد حجة لهم ولاتباعهم معاذ الله
سبحانه اما تقاضائی حسن ظن چنانست که آخر از ان اطوار توفیق توبه
یافته باشد مگر درین آیة مذکوره صریح ظاهر نمی یابند که این فضل عامه عام
انسان را بر خلایق کبیره در مرتبه عام است زیرا که در ضمن بیان مطلق بنی آدم فجره
وکفره هم داخل آمد اولئك كالانعام بل هم اضل وفضل خاصه ای فضل
عظیم بعض انسان بر تمامی مخلوقات و وضوح حقیقة افضلیت آن امر خلاصه خاصه
نفس حقیقة انسانی که مظهر سر سبحانی ربانی است وبناء علیه فضلا ازلیا در سر فی انسان
وارد است الانسان سری وانا سره بر امور خلاصه خاصه حقایق خلایق
اجمالا از کلام حضرت آدم در جواب فرزندان خود چنانچه در نسخه حصن حصین سید
عبد الاول که متقی محدثین متاخرین است علیه الرحمة واز صحف حضرت ابراهیم خلیل الله

ودر جایی که بتقریب ذکر حضرت آدم فضل محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم
مکتوب است واز توریة وانجیل ظاهر و باهر است و بوجه جلی اجمالی بوجوه خفی
تفضلی از خلافة مطلق واز آیة سجدهٔ ملائکه لآدم که امر آلهی ادم نشده و کمال
نور بینشانی از سورهٔ نور و حقیقة فضل انسان از سورهٔ احزاب واز آیات دیگر
واز آیه امید لقاء ربانی واز حدیث رؤیة حقانی اخروی واز ان آیه
یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ مطلق نیک واضح است واکر متعصبی در خلافت
قید جن و غیر آن واز آیه سجده ملائکه مخصوص واز آیة امانت نظر ظلم و جهل
در پیش کرده اینقدر هم نه بیند که به نفس مسجودیت و خلافة در تمام خلائق
محض کمل انسان ممتاز است غیر از هزلی انصافی نباشد آری بحصول علمی که از سر
تعصب باشد به تحقیق حقه چطور برسد زیرا که آنجا اِنِّي خَالِقٌ فِي الْأَرْضِ
نگفته است بلکه اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً گفته و اینجا اسرار بر خفایر

اولوا الابصار واضح باد که نفس آن خلاصه خلیفه را در خلقت اول در مرتبه
خلا خلق مطلق ساخته برائی ظهور بوجه الاتم بر وقت مخصوصه علی مراد ازلی
بنابر حصول قابلیت ظهور تامه کمالات صفاتیه ذاتیه آن خلیفه تام الاستعداد
که قابلیت جامعیت بجمیع کمالات مراتب عالم امر و عالم خلق و عالم مثال بوجه
الاتم بوجوه مخصوصه خلاصه داشت تکمیلا لاستکمال لظهور کمالات کمال عجیبه
عظیم نفسه بمرتبه قابل الظهور بوجه جسمانی بودیعت خاص غریبه در نفس حقیقة
آن حقیت لطیفه کرد ظهور ملا در آخرین خلقة یعنی در آخرین پیدایش یعنی
در آخرین پیدائی بوصف جامعیت باوصاف عجیبه غریبه عظمی عظمت خفی از کمالات
اندماجیه وجودی و توابع وجودی مطلق مقتضی الظهور بعنصر خاکی آب و مظهر نفس
صفت الوجود بلذت ظهور است چنانچه نفس حقیت عنصر آبی مظهر صفت الحیوة کما قوله تعالی
وکذٰلک جعلنا من الماء کل شیء حی ونفس حقیت عنصر هوائی بادی مظهر صفت الارادات

ونفس حقیت

ونفس حیثیت عنصر ناری مظهر صفت القدرة بتقاضاء ظهورات اوصاف عجایب

غرایب کمالات آن صفاة مطلق قدسی بوصوف جامعیة واقع اند وروشن است

که یکی از مقتضیات حکمت مطلق بحسب ظهور قابلیات نسبت بودیعت دران حیثیت

خاص لطیفه خاصه ازان لطایف که قابل الظهور بمراتب عنصر خاکی اند که قابل الظهور

بمظهریت اوصاف عجایب غرایب کمالات کامله نفس صفت الوجودی است این

باشند که هرچه بقبول کامله قابل ظهور اوصاف عجیبه کمالات مندمجه مخفی الوجود است

البته اند ماجا فی ضمنه بقبول ظهورات اوصاف عجایب کمالات مندمجه مخفیه توابع

وجودی هم واقع است بتقاضاء استعداد افراد انواع متنوعه ظهورات قابلیات

خود قلة او کثرة چنانچه ظهورات آخرین خاکی و آبی بانواع واجناس موالید ثلثه کائنه

بظهورات اولین بادی و آتشی چنانچه چنیان همه بوصف اوصاف متنوعه عجایب

مختلفه ملک تاثیر قابلیات حقیقه این حیثیت قابل الظهور عجایب غرایب کمالات نفس

صفت الوجود مطلق را من حيث اصليه در تمام عالميان اولين افوق اعلي هم
بايد دانست بزرگي فرمايد خاك شو خاك تا برايد كل كه بجز خاك نيست
مظهر كل امير خسرو عليه الرحمة فرمايد تويي آن احسن تقويم وحرف زابجد ادم
سركشته از تو مستخرج حساب چرخ و ورانش مثال توكه توقيع ذوي الانسان سر شد
چه بي افتد ازين مشتي بهايم طبع حيوانش الغرض نفس آن خلاصه مظهر سر رباني
قابل خلاف راز نور اولي كه خلقت اول بقابليت اندماجي مظهر جامعيت است
بمراتب جميع خلايق وآن نور محمدي بايد دانست عليه الصلوة والسلام من حيث
تعين اولي كامله قابل بجامعيت ظهور كمالاة قابلياة آن نور بسيطه كه آن
تعين مقتضي الظهور كمالات ظاهري وصوري ومعنوي وحقيقي نفس محمدي است
واين از كمال قابليت جماليه كه متوجب استكمال تكميل كمال اكمل مكمل تامه بوند اگرچه
بعضي ازان بلبابس جلاليه هم باشند ظهور بدترست چه قابليت نوراني وجه قابليات

جسمانی پس از نور ثانی که مظهر عالمیان عالم امر است لطیفه قابل الظهور مراتب
روحانی آنرا پیدا کرده آن امر خلاصه مذکوره اصلی حقیقت انسانی را اندما جا
بحقیقه انسانی بکره مجمل عنصری طبعی بنا، لظهور تنوعات کمال حکمت خود سبحانه خانچه
بتقاضا کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیاً فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ مودع ساخته بود
در وقت ظهور هر مرتبه از مراتب مفصله آن کره مجمل که کرهای ناری وغیره باشند
همان امر خلاصه مستغلب الظهور مستوجب الوقوع به این ظهور اتم می آید چون در آخر تنزل
کره خاکی رسیده و وقت ظهورش بوجه کمال رسیده بود وحکم شد اِنِّیْ جَاعِلٌ
فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً پس چون بتقاضاء ظهور کمال مرتبه مستوجب الظهور جسمانی
حیوانی مقتضی الصول وصول اتحادیه همان لطیفه قابل الظهور بوجه روحانی بمقتضیات
متنوعه مکمل باشد همان لطیفه ظاهرا ولیته روحانی مخلوقه مسمی الروح به تنزل ابتدا
در علم خلق لظهور استکمال ظهوراته کمالات عجائبات حقائق قابلیات نفسه چون

بعنصر هوائي رسيده بهدران پيكر جسماني منفوخ كشته بهيات و حداني ظهور يافت

بحسب استعداد استحقاق افضل اعظم موهبي مفضل مقبل ازلي واقع شد علم آدم

عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ پس اكر فردي از ملاء اعلي هم

قابل وقادر بآن بناء مي بود چرا آنجماعه مخصوصه رائي معتزله اشارت بد ونكردند

زيرا كه درباب انسان خود درجواب حضرت حق سبحانه وتعالي محجيب شده بودند

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا الي الآخر الآيه پس ظهور آن افضل افضل حقيقة

اينساني لقوله تعالي أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ

إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوَاتِ الي آخر الآية براي استحقاق سجده ملائكه بود كه سجده

بي تردد وتوقف شايان باشد وبرائي ظهور خبث ابليسي بود كه با وجود آن

برهان بالغه درغرور خود مانده وتخصيص ملائكه درباب بدليل صحيحه آية صريحه

واقع نيست هرچند بعض ملائكه درمقام اعلي ناشند واكر درحمل امانت از لفظ ظلوم وجهول

۵۹

همه انبیا نیز از همه مخلوقات بنظر قبیح بنگرند حیف است در ینها انبیاء کرام

معصومین اند بلکه درین بیان مدح خاص تخصیص انسانی مراد باشد زیرا که آن نور

که با آن علم امین بودن که مستلزم اهل خلافت است خصوص امینی در صنف خود با وجود

آن قابلیات تامه مستوجب الظهور با موری مستلزمه موافقت و مخالفت با فراد

این صنف واقع شود محض امر سرّی عظیم پس انسان چونکه بمجموعیت قابلیات تامه

حیثیات عجایبات ظلومی و جهولی را نیز مقتضی حمل ظهور است بتقاضای حسن فطرتی

که در احسن تقویم واقع است لاستخات من قبایح الظلومی والجهولی که بنا بر عجایبات

صفات جمالیه در پرده و از پردهٔ ظهور عجایبات صفات جلالیه که مظهریهٔ آن

وقوع عجیبه از عجایبات لطیفه نصیب نوع استعدادی قابل الایمان که بمومنین

انسان ظاهر آمده است واقع شده و هم بنا بر ظهور عجایبات همان صفات

برعکس وقوع مذکوره که مظهریهٔ این ظهور ثانی از عجایبات قهریه نصیب نوع

استعدادي قال الكفر كه کافرين انسان ظاهر گشته است واقع شده علي حسب

قابليتهما بنور حسن فرست استعداديه موهبي ازليه اطاعة حلّ آن نور امانت بر خود

لازم داشت تا اين چنين ظهورات کمالات اقتدار عجيبه قدرت سبحانيه را در تحصيل

عجائبات تزكيه وتصفيه وتبعه تجليه بتمامي همت بمحبت ذاتي باالم وعشق جوهر

قلبي بترك ما سوي الله يحبّون فرط جي بكمال ايمان بالله كما قوله عليه الصلوة والسلام

لَنْ يُؤْمِنَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَقُولُ إِنَّهُ مَجْنُونٌ بفداي فنا ونفس استحضار

حضور محبوب حقيقي تم كاله واهم مهام داشته ودر مراد بخشي مقتضيات روحاني

وجسماني نفس خود را ظلومي وجهولي نموده چنان بخلوص سر يا زجملة سيئات

وحسنات باشتغراق آن استحضار مظهر آن کمال علم عسر فاني ميكردد كه بدان شان

عظيمه وارد است لَا يَسَعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي ولكن يسعني قلب عبدي

المومن واون مخلوقات جني وحيواني اضله كالانعام كه براي ظهور عجائبات امتيازي

۶۱ این افراد خواص اهل آن امر خلاصه ازلی در ضمن حقیقت انسانی مقتضی التحقیق

بودند بکار و بار آن عجیبهٔ جلالی بعذاب متنوعه میکردند مولانایی عبد الرحمن

جامی علیه الرحمة فرماید هیچ موجود نیست در عالم ❁ که شناسد حقیقهٔ

آدم ❁ واند آدم حقیقت همه چیز ❁ عین حق از حقیقت همه نیز ❁ اینحکایت اشارت

نهفت ❁ جانب انکه حضرت حق گفت ❁ بر سموات وارض و مافی بین ❁ قد عرضنا

الامانة فابین ❁ لیس فی الکون کاینٌ ماکان ❁ کافل حملها سوی الانسان ❁

غیر انسان کس نکرد قبول ❁ زانکه انسان ظلوم بود وجهول ❁ ظلم او انکه

هستیٔ خود را ❁ ساخت فانی فدای پیر مدرا ❁ جهل او انکه هرچه جز حق بود ❁

صورت او زلوح دل بزدود ❁ نیک ظلمی که عین معدلت است ❁ نغز جهلی که

مغز معرفت است ❁ ای نکرده دل از علایق صاف ❁ مزن از دانش و حقایق لاف ❁

زانکه در عالم خدا دانی ❁ جهل علم است و علم نادانی ❁ سبحان الله سبحانه در ظهور

بیکمرتبه حکمتی چندان ظهورات مراتب متنوعه آن حکمت کامله واقع میشوند که
اکمل عرفا را حیرانی اکمل می باشد پس اگر بشرافت صوری فضل مراد باشد
عام ملک هم از خواص انسان افضل باشند امانظر بهمان امر خلاصه حقیقت
انسانی باید کرد که از تاثیرات متنوعه همان امر خلاصه اگر با کی خواهند بعض
افراد انسانی را این قوتیست که تمام عمر خو و اگر نخواهند چیزی نخورند و اگر عروج
فوقانی خواهند عروج روحانی ببعض انسان اعلی تر واقع است و اگر علم
خواهند عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ومشهور است از آن سرور صلی الله علیه وسلم
عَلِمْتُ عَلَى الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ واز حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه
سَلُونِي مَا شِئْتُم مِنْ دُونِ العَرْشِ واینجا که قید دون العرش واقعست باوب
تقدیس اقدس که از اذهان حاضران مجلس بعید الافهام دانسته قوله علیه الصلوة والسلام
أَنَا مَدِينَةُ العِلْمِ عَلِيٌّ بَابُهَا درین حلی نکته است باید دریافت که علم مطلق فرموده است

وقو

و قوله علیه السلام ما صبّ الله في صدري الا و قد صببته في ایجا هم نکته

باید دانست که لفظ ما صب الله مطلق گفته است چه علماً و حکمةً پس بر شان

بعضی تابعان محمدی نکتهٔ خاص سرّی باید یافت العلماء امتي کانبیاء

بني اسرائیل اللهم صل علي محمد و اله و صحبه و تبعه و سلم و بارک

و علي جمیع الانبیاء و المرسلین و ملائکة المقربین فاعتبروا یا اولي

الابصار مناسب فطرت انساني اینست که سخن طفل ملکت کا فر را بهم درو وقت

تحقیق حقایق بوجهي که در حسن خلق خود فتوري نرود جوابي شافي باید کرد

اگر معقول شود فهو المراد و الا ما علی الرسول الا البلغ بمقتضای وقت

و حالت بکاري ضروري به پردازد و بشود و ببرد و بتخیلات و قیاسات

شیي خود را ضایع نگرداند اما ازین اداهای این فریق متفرقه چه عجب اگر انهیا

بعجب نفسي جلي یا خفي به بعضي اهل علم و تقوي بنا بر ضرور عنادي از متابعت

/

صدر اول بعضی خلافیان هوائی را باتباع قیاس وکشوف خود برخود مباح دانسته

بوسعت تاویلی از قرآن واحادیث همچنان واقع است فَاَمَّا الَّذِیْنَ

فِیْ قُلُوْبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ تَاْوِیْلِهٖ طور اجتهاد پیش

کرده مفتون معقول تعقلی تخیلی خود گشته آیتی وروایتی که موافق مدعاء خود

نیافتند باول یا منسوخ یا موضوع ظن برده یکطرفی مخصوص گرفته تعین مقتدائی

خود نامیدن ضروری دانسته از خوبیهائی اطراف دیگر محرومی قبول کرده باشند

چنانچه بعضی محض بطرف جبریه وبعضی محض بطرف قدریه رفتند وبعضی ببعض

اهل بیت وبعضی ببعض خلفاء ثلثه بتقاضاء خبث نفسانی بفریب شیطانی باعتقاد

طبعی بقیاسات ومنامات بقیل وقال از استدلال هوائی مبتلا گشتند واین خبر لایزال

را سهل دانستند نعوذ بالله نظر نکردند قوله علیه وعلی آله وصحبه الصلوة والسلام

مَنْ اَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّیْ اَحَبَّهُمْ وَمَنْ اَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِیْ اَبْغَضَهُمْ وایضا قوله علیه وعلی آله

و صحبه و تبعه الصلوة و السلام من آذی إلی و أصحابی فقد آذانی فقد ٦٢

آذی الحق و من آذی الحق فقد کفر و در مسئله جبر و قدر امام حسن بصری خدمت حضرت امیر المومنین

امام حسن رضی الله تعالی عنهما عریضه نوشت جوابی باین مضمون و نبشتاوند

که قدری کافرست و جبری فاسق مذهب اعتدال درین هردو طرق متابعت دین

محمدی علیه الصلوة و السلام است و همچنین حضرت امام ابو حنیفه از حضرت امیر المومنین

امام جعفر صادق سوالی و اختیار و بی اختیار نمود فرمودند رضی الله تعالی عنهما

بین بین چنانچه نقل است لا جبر و لا تفویض و لیکن امر بین ذلک پس ایشانان

باین حیثیات از روی اعتدال بران مذهب ناجیه اهل سنت یعنی انچه بر تحقیق تبع

صدر اول است مستقر ماندند و اگر در بعضی جزیات بعض علوم که بایشان اجمالا

رسیده بودند بسبب بعضی ضرر و ریاة همان اجمالی را تفصیلی اجتهاد نه لازمی دانسته‌اند

چه محذورست آری چه عجب اگر کسی از تعصب هوای عناد دیده همچنان احادیث

واقوال را موضوع بگویند وآنچنان آیات را باوّل خیالی خودسازد وقیاس نکنند

که اداب وروش استحقاق تقدم وتاخر عزیزان آن بهتر دانند که در وقت آنسرور

عالم علیه الصلوة والسلام بودند خصوص بعضی کسان که مقرب تر ومقرر تر واولی تر

از همه بودند واوشان با این کسان که بسخنان سماعی یا جهادیّه هوای از

مقررات آنوقت بهر کیف که او مقرر شده ومتفق شان آمده واتفاق گذشت

بمذهب اختراعی بر تفرقه مخصوصه طبیعی متفرق باطن شوند انتهاهی ضروریست

که در مذاهب منکران شیخین وختنین واهل ملت ظاهرین آنوقت بانواع مذهب

تا اینوقت چه بلا فتنهاست که افزوده ومی افزایند وهمچنین در مذهب دیگر

از هر به واغزالیه وقدریه وجبریه الی غیر ذلک پس اگر مذهب ناجیه این نباشد

دیگر چه باشد که بدوستی آنسرور عالم دوستداران طرفین وبدانستن هر طرفی را

ازان طرفین کفر میدانند وباوجود آنکه بفضل شیخین قایل اند لیکن حب اهل بیت را

از شرائط سلامتی ایمان میدانند و می افزایند اولاد حضرت حسین را بر اولاد

حضرت شیخین و بر اولاد همه اصحاب کرام محبوب و معظم و افضل میدارند صلی الله

تعالی علی محمد علیهم اجمعین و به برکت این اعتقاد و این اخلاص اولیت که حضرت

حق تعالی بر ایشان در مسئله جبریه و قدریه بمیانه گزینی و در مسئله امید لقاء حق سبحانه

و در مسئله نفی قدم از غیر حق سبحانه و از امثال آن تحقیق شافی واکر و بس از آن

قباحتها که بتخصص گرفتن یکطرف و بانکار طرف دیگر پیش می آیند چنانچه اهل هر طرف فی

بر اهل هر طرف ثانی خود بیان کرده اند محفوظ و مصون مانند اکنون بالفرور

برائی وضوح حقیقة این مذهب عدل ناجیه متبع صدر اول حقیقت همین یک مسئله

فاعل مختار بودن باتقی اختیار از خود اختصارًا واضح سازیم بر ادراک اهل

فطرت سلیمه منصف الفطانه مشکل نخواهد ماند انشاء الله تعالی باید دریافت که

صفت اختیار ما هم صفتی است از صفات ما بس نفی کردن هیچ صفت خود محض جهل باشد.

وچون ذات ما بان امکانیست پس جمیع صفات ما بطریق اولی امکانی اند و یقین است

که هر موجود امکانی در هر آنی از آنات بهر حالی از حالات دایما عاجز و محتاج

نفسی ذاتی بنفس موجودیه خود است باختیار واجبی عز شانه پس واضح شد

که چون باختیار خود فاعل هم مختاریم لیکن نفس اختیار ما که صفت افعالیه ارادتی

و قدرتی ماست از حیطه عجز فدنی ذاتی که بنفسه ما باشد هرگز بهیچ وجهی من الوجوه

نمی برآید زیرا که هرچه مخلوق است بهر کیف در هر حالی علی الدوام مقدور قدرت

مطلق تم اقتداره پس با وجود این اختیار صحیح ذاتی امکانی حکم لی اختیاری

بفخر نفسی خود در پیش اختیار و قدرت کامله واجبی سبحانه بر خود واجب دانیم

وانکه بر استحقاق تکلیف امور مأموره بعد از تخلیق تفویض اختیار مکلف

میگویند و بعضی صفت این اختیار حق را تعالی کلی میدانند چنین است بلکه اثبات

تکلیف بدان سبب است که در افراد بالغه انسان غیر مجنون بتقدیر ازلی مثل وقوع

حصول آثار اثبات آن مواد که مظاهر ثابته صفات ثمانیه انسانی واقع اند

و وقوع اثر اثبات مادۀ مظهر ثابت صفت اختیار هم بتعقل و تحفظ و تعقل حیثیات

متنوعه از حسنات و سیئات فی ازمان مختلفه بتمیز عقلی بحسب نقص و کمال صحت

قوای محل و مکان ظهور و وقوع مظهریه آن ماده واقع است بخلاف غیر خود

که این اثبات مخصوصۀ مذکوره را هر کز قابل نیستند اگرچه از مراتبه علمی و عقلی

هم نصیبی داشته باشند چراکه هیچ ذی علم را از مخلوقات بغیر از نصیب از مراتبه

یعنی از وجوه مطلق نفس عقل در مرادات و مرغوبات طبیعی خود از خلافیات

آن تمیز واقع نیست اگرچه در بعضی ذی علم این نصیبه قلیل الظهور بل اقل الوقوع

باشد چنانچه نزد اهل بصیرت سلیمۀ عقلا و عرفا مقرر است هرچند که بعضی

وقوع این حیثیت را جبلی کویند آری اینمعنی هم که اینچنین میکویند من حیث جبلی

آن هر یکی همچنین میداند و انکه بالا از وجوه مطلق نفس عقل کفته شد یعنی از قابلیات

مندمجه ذاتیه عقل مطلق که وجهی مخصوصه ازان وجوه مظهر صفت الوهم واقعست

چنانچه وجوه دیگر مظهر صفت الفکر والخیال والفهم والحس المشترک وجوه

واقع اند ونفس عقل وجوداً مظهر بعضی قابلیات عجیبه مخفیه مندمجه ذاتیه نفس

صفت نور ذاتی قدسی یعنی امر ذاتی یعنی امر وجودی مطلق که بنفس امری بنفسه

حیثیت وجودی موصوف الاسمی واقعیت وبنفس صفت علم ذاتی قدسی یعنی امر صفاتی

یعنی امری از امور تابع وجودی مطلق که بنفس امری بنفسه حیث وجودی

موصوف الصفتی واقعه است واقع پس ازینجاست که ظهور عقل در غیر انسان در بهیمه

حیوانات دیگر کالوهم واقعه است مصرع پس کنم خود زیرکانرا این بس است

مشتی نمونه خرواری بود وحقایق مفصله این مسله در قسم ثانی خلاصة المعارف

در فصل ششم واضح تر گشته ونیز بیشتر در بیان معارف حقایق اشیا بر اهل بصیرت

جدیده واضح تر خواهد شد انشاالله سبحانه پس از تابعان محمدی علیه وعلی آله

وصحبه وتبعه الصلوة والسلام عالی همتی چون بفطرت سلیمه باستعداد

عالی نیک می دریابد که به تزکیه نفسی وتصفیه قلبی وتجلیه روحی که اهل وقوع

عجائبات چنانچه سهل تستری وغیره علیهم الرحمة خبر داده اند از وقت خلقت

روحانی آگاه شدیم وبر مراتب فوقانی وتحتانی گردیم واگر صاحب الهام

وکشف از حالاة عالمیان وصاحب قدرة ومراد بحسب خواهش امر کن فیکون

از قدرت خداوند سبحانه هیچ بعید نیست اگرچه کرامةً بالیقین هم باشد امابرای

نفس خود چه سود کرده باشیم پس هر آئی که بغرور ماندگی طغیان نقصانی بدیع

بیجان مقتضیات طبیعی جسمانی ومرادات مستوجبات لطائف روحانی باطمینان

اماره بجمیع کلیهٌ خود بسلامتی تمامی بتخیلهٌ خیالی بتخلیص سرّی بذکر الله سبحانه

بوصف عبدیت حقیقی بعلم حضوری کامله ذاتی بحضور حضور صرف همان امر خلاصه

که مظهر آن امر حقیقت انسانی است بگذرد غنیمت هزار غنیمت است پس بدانند اگر قلب مومن

ازین امر خلاصه حقیقة انسانی که از جمیع امور حقایق مخلوقات دیگر من حیث سرار
مذکوره صدر را افضل واعظم است مراد باشد قلب مومن را خلقت اکمل اتم علی اکبر
توان دانست که هزاران هزار فضل بر تمامی عالمیان دارد خواه ارباب تاویل
بوجوه موّدله حقیقة انسانی را عالم کبیر گویند خواه عالم صغیر و در هر فردی
که بعد از موصوفیت بدان بهمت مذکوره آن علم حضوری خاص وآن حضور صرف
خاصه که باصالة بمنصب اهل مرتبه خاص الخواص واخص الخواص است بظهور آید
بتقاضائی ظهور آن امر خاصه که مظهر آن غیر از حقیقة انسانی نیست خواهد بود و تبعاً
بهره مندی خواص است از کمالات ان هر دو مرتبه مسطوره البته باشند دانسته بر حسب
آن ظهور همان امر خلاصه بر غیر خود افضلیت ذاتی دارد اگرچه آن غیر او نیز افتها
عجیبهٔ صفاتی ذاتی بروی داشته باشند وانشاالله تعالی بدریافت لقاو سبحانی
برؤیت اخروی که اجر عظیم و موهبت اعظم است علی حسب استعداد هم که دارد

۹۶ آخرت برحسب ظهور آثاران امر خلاصه خلاصه خواهد بود و افضلیت و
مفضولیّت هر یکی ظاهر خواهد شد و آنکه بنا بر محذور وقوع جهت و مکان
از رؤیت اخروی انکار کنند گوئیم که المحال هم حق تعالی بر نفس تقدیس و
محض اطلاق صفاتی ذاتی خود هست و لطیف مطلق هست و ما آن همه کیف
مقید و بظهور حضوری نور ایمان از غیب در دل مومن بعلم حضوری باثبات
هستی سبحانی و معیت و اقربیت و احاطه او تعالی مبرّا و منزه از تمامی ملابسات
کما و کیفی که از حیثیات جهتی و مکانی و اتصالی و اتحادی و غیرها باشند
یقین صحیح واقعه هست و برهان این علم حضوری نیست و مقرر بنظر عرفانی است
که بعد تلقی نور ایمانی بعلم حضوری مستلزم اطمینان قلبی که محض موهبی است
هرگز یقین نمی باشد و حقیقة نجات مومن و وصول جنت او با وجود عدم اعمال
صالحه هست که برحقیقة انسانی این فرد انسانیان در آن وقت بظهور نور موهبی:

ظهور آن امر خلاصه خاصه که مظهر خاص سرّ ربانیت واقعه شده است که این فرد

انسان مومن بالله گشته و چون حیثیّت علمي مندمج الوجود بصفت النور مطلق

الهي قدسي واقعه است پس هر مومن بني آدم را بر قدر ظهور همان نور ایماني مو

که ظهور آن بر قلب هر مومن انسان بتوسط همان امر خلاصه خاصه سرّي است

ایمان ویقین من حیث النقص والکمال علی حسب ظهور قابلیات استعدادیه

في الواقع واقع باشد وامور خلاصه حقایق اصناف ملایکه ومومنین جنّ

وغیره اگر بقیات مخصوصه از روح محمدي اند علیه الصلوة والسلام چنانچه

در حدیث آمده   لیکن اند ماج مخصوصه

ضمي الوجودي بدان امر خاصه خلاصه حقیقت انساني که یقین خاص از نور محمدیست

معلوم میشود وبمناسبت اقبلیت واکملیت این یقین خاص خود روح محمدي قابل

الظهور در صنف محمدی انسان آمده وروح محمدي علیه الصلوة والسلام آن یقین

اوّل اکمل ازان نور جامع خلقی اوّل است که در جمیع تعینات ان کا لتعین صفة

الوجود هست در صفات دیگر پس چنانچه اثر امر اولیت واصلیت وقیومیت

واحاطه وغیرها معدوم الکیف از صفت الوجود بجمیع صفات واقعه است

همچنین اثر امر اولیت واصلیت وقیومیت واحاطه وغیرها از تعین اولی

بر تمامی تعینات آن نور جامعه خلقی اوّل شهادی مجهول الکیف واقع است

بعد وقابلیات مخلوقات وصفاته وسلم

وبارک کذلک الفرض اگر همان ظهور نور موهبی سرّی ایمانی بحسب ظهور قابلیات

کامله انسانی غلبه کند که بحضور سرّ قلبی بغلبه ظهور بصیرت علمی غیبی بحکم حیثیت واحد کرده

وکریه شود واقع هست پس اگر فرداکه در جنت انشاالله تعالی همه قوای جسمانی ما یان

ظهور خاص نورانی خواهد شد حتی که چنانچه امروز جنیان من حیث لطافت خلقی

بادی واتشی شان هر مومن را دیده نمیتوانند وانها می بینند همچنین معامله بر عکس

خواهد بود و همه معامله علمی عینی باطنی و ظاهری مایان علی حسب استعداد تا کمال

در کمال خواهد یافت اگر صفت آن قابلیت قلبی که بدان حضور بی کیف کامل واقع

باشد خلاصه چشم را که مظهر بصری است چنانچه مظهر علمی خلاصه قلب نصیباً واقع گردد

از اقتدار قدرة کامله واجبی چه عجب ای برادر اینجا بقبول رؤیت اخروی توقف

آن بی نصیبی را باشد که محالات عقلی را محالات قدرة کامله سبحانی دانسته استبعاد

آن مینماید واین از نقص استعداد و عقلاست اگر کاملی اهل عقل کامل محالات تعقلی را

بر حضرت خالق العقل تام القدرة عز شانه محال نداند معقول عقل کامل باشد

زیرا که خالق همچو انوار عقلی همان قادر کامل اتم میشاید آری تعقل عقلی دیگر است

و معقول عقل دیگر شتان ما بینهما والله علی کل شیء قدیر دلیل قاطع است

ای برادر با وجود این وضوح اوضح این اسرار غامضه انکار رؤیة وا فضلست

کملان انسانی مرهمان کسی ماند که از رؤیة حق تعالی محروم ازلی واز ظهور آن امر

خلاصه حقیقت انسانی خاصه سرّ ربانی معدوم الا استعداد ازلی باشد و تقاضای

ان استعداد نا قابل و بنا بر ظهور معنی ان حدیث قدسی در آخرت این

پابوسی متوجب ظهور بی نصیبی بمحض محرومی و محض یاس از ان اجر عظیم ایمانی

فی الآخرة من حیث این عقیده فاسده نقصان عظیم ایمانی بسبب تمکن ان

تعجب از اقتدار قدرة واجب الکمال نامه در وقوع رؤیه مطلق بی کم

وکیف که اهم جمیع مهام و مطالب و مقاصد لقاء محبوب حقیقی است عز شانه

در خاطرش متمکن شده باشد کما ورد انا عند ظن عبدی بی نعوذ

بالله من شرور انفسنا غزل منش بیچیش ریش دارست در مهجوری آن دلبر

چو حبل ممسد فی جیدها حبل الورید آمد بجز دیدار آن دلبر کل خذلان جنتها

چو گلخن آن بهشتی چون صدائی تو پدید آمد چون عالم بر فضایل بجز از روی آن

یار است کلامش از فضل بر بزل چون بزل آن ولید آمد کمان حنبش و فرح بگشد

تو امید رویت را ❊ که در ایمان او وجب لقایش ناید بدآمد ❊ ظهور الفعل

محبوبش هم از وی برعیان تاید ❊ که نظر از حب ذاتی ثابت از بر

وحید آمد ❊ نکو ید از هوا و ز نکته عاشق را بدین صوفی ❊ سوی الله والله پس گشت

هر قطعش چون باز عید آمد ❊ ضیعفی از بنی آدم ز مدح آل و صحب او ❊ چه گوید تا بعضی هم بجو بعض افضل از بنید آمد

و روشن است که در حدیث آمده که شیطان بصورة انبیا و ملایکه نمیتواند گشت

و بنام ایشان خود را نمیتواند گویانید پس آنوا قعهٔ عظیمه و دلیل صحیحه است که شبیه

بخوابیدم در بیداری امر عطایی آنخواب را دریافتم و این سخن ضروری از ان

واقعه گفته میشود که آنسرور عالم اعلم و اکمل عالمیان علیه و علی آله الصلوٰة

والسلام بدان حال از ان معنی مخصوصه از وجه خاص جامعه لفظ الم مقطعه ذاتی

سوای آن حالت الجمله جلی که بوجه کمال اخص خاصه بعضی افراد عالم امر است اما از

سر حقیقه کامله مخفی ازان حالت با ظهار سر حقیقه الجمله مخفی این حالت کامله حقی که بوجه

کمال خاص الخواص واخص الخواص در ذکر الله بعد از حصول التوجه مخصوصه

دیگر ظلّی آن حالت که از ظهور ظلّی این حالت اعلی تر است از لغطیات الحروف

کلماتی آن معظمات خاصه بعض افراد عالم خلق است توجه فیض اعظم خود را

که بقالب حضرت جبرائیل علیهم الصلوة والتسلیمات ساخته اند بوجه خفی جنان نموده‌اند

که این فقیر را باطلاع آن بافضل عرفان مشرف و مفضل ساخته بنصیب ازلی در

دل این فقیر بجامعیت آن هر دو حالت عظیمه حالتی اعظم غریبه بظهور آوردند

چنانچه در بیداری در خود یافتم و وقوع و ظهور نصیب این مرتبه مخصوصه اعظم

در ملایکه ملاء اعلی او را از آن فضل افضل مخفی حقیقت حیثیت هم خلقتی استعداد او ست

بر حقیقت حیثیت خلقتی آن مقربین خلاصه ملاء اعلی با وجود آن شرفها که بروی دارند

و استعداد ایشان بوصف غالبت آن قبول نفسی خود قابلیت ظهور اثر کمال خلاصه

حقیقت خلقتی حیثیت آبی و بادی و آتشی که در اداء و افر ظهورات حلایق بشدت

الظهور البعجائبات متنوعه کمالات قابلیات تعین صفت الوجودی کامل مطلق

واجبی آمده عزشانها و هم بدان مناسبت علیه مخصوصه خاصه مرسل بانبیا

عظام گشته وظاهرا ابناء علیه قابل رویته هم آمده که در حدیث نبوی محض

بنام او در تمام ملائیک واقعه شده که فرموده است یکد و مرتبه از رویت

بهشتی حق سبحانه جبرئیل را نصیب باشد علیه علیهم الصلوة والتسلیمات ای برادر

هرکسی را باید که ازان افضلیه عظمی برنفس خود و برنفس همه اولیاء است گمان

برد زیراکه در نظر این فقیر زمانی که بر قلب عزیزی مستعد بسعادة ازلی تجلی عظمی معیت

هرد و اصل انخلالت و اینخلالت عظمی یعنی آن خاصه ملکی واین خاصه انسانی که باعث

تحقیق انسانی روح را اولاً در عالم تکمیل انخلالت باشد انخالیه غریبه اعظم الم بمظهر بت

حقیقت خشوع وخضوع وتضرع و خوف وانکسار نفسی ومحبت وشوق واخلاص

خالص وافتقار ذاتی که حقایق عبادت اند پیدا آید آن زمان عزیز نادر العصر قابل

الافضل

الا قبل زمانه بحسب ظهور این حقیقت عظمی که اتم و افضل تمامی مراتب جمیع عباد
عالم امر و عالم خلق است هر مرتبه که مستوجب الرحمة والفضل والقرب حق باشد
سبحانه بسبب ظهور این حقیت عظیمه مندمجه همان امر خلاصه مصدوره مذکوره
که خاصه حقیقه انسانیت من حیث افضلیت این اهلیت کبری که اگر دل مومن
را بحسب این اهلیت عالم کبیر گویند صادق آید که بناء علیه هر مومن آن
قابل ظهور رویه اخروی علی حسب استعداد و داخل اهل قبول جلی یا خفی
ببعض مرتبه از مراتب اهل خلافه آمده است افضل بر غیر اهل آن اهلیت خواهد بود
بدانند که غیر مطلق مومنین هر فردی از مخلوقات بقابلیت قبول آن اهلیت
کبری مطلق معدوم الاستعداد است **أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**
یعنی نه که انسانند کالانعام بلکه اونها فی الحقیقه دابه اضل از دواب اند که بحسب
گوش و چشم و قلب کالانعام اند و دلیل اضل آنکه انعام در مستوجبات خیر خود بیک نوع

جزوي سمعيت و بصارت و فقاهت وارند واو نها بقدر بهم لي نصيب اند

معاذ الله جف القلم بما هو كائن وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله



وكفت ياران متوسلان و فرزندان مخلصان مرا بايد كه تا زمانيكه شخصي را در علم

بالله برهان صحيحه و حجتهاء صريحه مقررهٔ متقدمين سلف نشكر الله تعالى سعيهم

افضل العلم ازين علم كه نصيب اين فقير درين زمانه شده هست ولي بهيچ تخالف

موافق بتوفيق صحيحه صريحه بعقائد قطعيهٔ ايمانيهٔ اسلاميهٔ در معرفت صفات

ذات باريتعالى و در عرفان حقايق اشيا واقعه هست نمايند زنهار زنهار

بعرفا اين ابناء زمانه هر چند بتدقيقات ادنه مالوله توجهي خيالي بصفاء لطيفه

مثاليه خياليه كه موصل لطف مخصوصه قلبيه رو آنمو اجيد ظلاليه كمالات مرتبهٔ خاصه

از ولايت مطلق هست بمتخيلات عجيبه مقتضي الشروح اهل طبيعت زيركانه

با نتساب علم لدني در علم توحيد سبحانه در مسئلهٔ وحدت وجود بوجهي نغزي

 ۷۱

بر وجود مطلق اطلاق مینمایند و منتهاء عرفان اینها فی الحقیقه اینست

که وجود مطلق من حیث الخارج بی موجودیه بقیدی موجودیت فلاجرم

بکمرتبه متعین خود را لنفس ذات بحت گفته مبرا از جمیع نفیات نامیده و بسبب

صفات از نفس تقدیس مطلق جرات نمایند و هرچه در خاطر آید بگویند و حقیقت

این غلطی پیش ازین مرقوم شده است و با بعضی آن اهل عرفان که بی تحاشی

عالم را اظلال اسماء و صفات واجبی میخوانند متوسل نشوند بلکه دیگرانرا

از اولاد و از مخلصان خالص الصدق مایابند زمانیکه این فقیر را نیابند باستخاره

صادقانه مصافحه توسل بیاری یاران ما فرون و مجاز متوسل هرچند که

بوسائط کثیره باشد بکنند و اگر کسی از یاران اهل ارشاد این کمالات که

مقتبس العلم از مشکوة انوار کمالات مرتبهٔ خاص الخواص از ولایت مطلق اند

و مقتبس الحضور را از مشکواة انوار کمالات مرتبهٔ اخص الخواص که بشد صادین است

واقع اند بیا بند و عزیزی دیگر هم علم افضل ازین علم و با اهل همین علم باشند

نیابند راسخ البطون بعقاید اجمالی معتزره ایمانیه اهل اسلام بیقین درست

در خلا و ملا و عبادات و عادات عامل بعزیمت بوده و از معارف و مواجید

خیالی بلکه قلبی هم که در اهل ظل مرتبه خاصه از ولایت مطلق باشد می

اغماض عین نموده و سمت خالص بدان نیت بسته که اگر مارا خبری از علم و عرفان

اصلیه محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام اتباعاً بفضل الله سبحانه میسر شود

فهو المراد والا خلاف آن باشد بهر قطعه تیمم چون بخاک پاک فرض اندر تخیلی

که از قهر آب باشد این عمل بر نفس خود رحم ست فرد پس ایمان مقلد به بدان احتمال

تقلید ❊ ز تحقیق خیالی چون تحقق از سر وهم است ❊ پس بذکر باطنی بوقوف قلبی نکو شمار

و خالص باطنی انجانب بوده از توسل این فقیر برند زیرا که آن سرور عالم و

وسیلة الامم صلی الله علیه وسلم اهل مصافحه این فقیر را بمصافحه خود نسبت کرده

قبول

قبول فرموده است و حضرت حق سبحانه و تعالی در طریقه نقشبندیه که اقرب
طرق است چنانچه حضرت نقشبند قدس سره فرموده وجدت طریقة اقرب
طرق الی الله سبحانه و نیز بزرگان این خانواده گفته اند نهایت دیگران در
بدایت ماست و نیز گفته اند ما فضلناهم نهایت را در بدایت
درج میکنیم و در راه ما مشقت کم فتوح بسیار و نیز حضرت غوث الثقلین شیخ
عبد القادر جیلانی با بن فقیر مطلق فرموده است که قرب خدا را سبحانه همچو
این طریقه دیگر نیست و برهان این مذکور بر اهل فطرت سلیمه من حیث حصول
جمعیت
اعمال عزیمت بی تکلیف و تصدیع باطنی بدان در ابتداء سلوک و حصول
بود
باللذاذ ذکر و مراقبه قلبی در خلا و ملا و هم و حیث نتائج دیگر نیکت و اضح خواهد
این طریقه مخصوصه افضلیه موهبیه این فقیر را از مسلوک جذبه و نتائج محض
فضل خود با نابت و اجابت و نتائج مقرون نموده بنور توسط ظهور خاص نور

محمدی علیه الصلوة والسلام بخصایص غرایب ظاهر ساخته است بوجهی که منتسب ظهور فضل افضل بتقاضای ظهور علم و حضور رابند بسحانه که خاصه اهل کمالات مرتبه اخص الخواص از ولایة مطلق است واقعه آمده و نیز بحضور صرف اقدس که خاصه اهل کمالات مرتبهٔ اخص الخواص بشد الصادین است مقتضی خاص بود که ظهور ان قدمین مبارک معظم مکرم بر فرق این فقیر تا موونیم سال و دیگر علامات ظهورات عجایبات فضلی قبل ازین برین مسکین واقعه شدند و کیفیت بعضی خصایص این طریق انابت و این عرفان اجابت مخصوصه غیر مکرره زمانه بنابر خواست بعضی یاران حاضر وقت تحریر یافته و فقهم الله تعالی بمرضیات و محبت ذاته و اکرمهم الله سبحانه بکمال الایة کمال الشریعت والطریقت والحقیقه علیه و علی اله و صحبه و تبعه الصلوة والتسلیمات والبرکات التامات الزاکیات ... اجمالا وانموده شود چنانچه اول بتعلیم ذکر باطنی بعد از با ذکر و قلبی با استحضار حضور

بسم الله بوجهي كه سوائي نظر تلفظي من حيث وجه تسميه اسمي اين تعين اسمي را غير
مسمي نداند بوسع امكان خود وهمت خالص صادقه تعمل بعزيمت در جميع عادات
وعبادات بصوم وآنمرتبه بترك هوائي مطلق از طعام ومنام وتلبيس وتكلم بطهور مسكينانه
غريبانه اهل احرام كعبه معظمه بنماز دايمي كه بجميع حالات بي حركت مباحه ضروريه منع
اختيار تحرك زيادتي بر نفس خود كرده وفضولي دانسته چنانچه گفته شد مثنوي
همين يك لقمكي مسكينه بهتر ❊ همين يك خرقكي ديرينه بهتر ❊ رضا را پاكي دل از هوا
لقا را صافي آئينه بهتر ❊ جامكي روز وشب بر دور وشيم ❊ فوقكي حزن براي دلم
ني ضرور اين برين بحسب ضرور ❊ هرچه باشد بامر رب شكور ❊ از كفر جلي وخفي
كه بيشتر واستتار ذكر الله از غفلات حضوري سري وقلبي وحضوري احتراز بايد
نمود كه گفته اند عليه الرحمة بيت كسي كو غافل از حق يك زمان است ❊ در آندم كافر است
اگرچه نهانست ❊ وهر آني را آن آخر وقت خود شمرده از ترك خفي ذكر وتعليم

بلکه ذکر و علم غیر تمثیل شرک جلي اکراه کرده با نحضار همگی همت بجمیع خواطر بجمیع

خواطر بجمیع تمامي قابلیّت عین و علم باطني بمحبوب حقیقیّ عزّ شانه بمحبت ذاتي در: ست

بود بمداومت و ملازمت بذکر الله بجمیع جمیع لطائف ـــ خود بکوشد چنانکه

گفته شود تذکره غیر خواهش مطلق تذکر حب حق شرک است الحق و در لزوم دوام ستد

مقرر بزرگان است علیهم الرحمة که گفته اند شاید تقاضاء ظهور تمامی اوقات ماصیله

اگر بغفلت بگذرد پس باجتناب از مقتضیات غفلت اتنباهی تمام نصیب عین دا شته

دایم الاوقات بخشوع و خضوع باطني که حقیقت عبادة بخلافت ظهورات هوائی

طبیعي نفسانیت حتی الامکان حاضر وقت بوده بیاد داشت بکلیه انسانی قلبي بارتو حیی

باسم ذاة که اسم الله حقیقي است در عین یاد کرد خیالي تبعي اثبات الي ضرب

کلمهٔ لا اله الا الله بلکه بوجهي که دراتمام کلمهٔ طیبه محض اسم الله بنظر صادقه

تامیه بعلم یقیني مبرا از کمان غیر مسمّی دانسته از حقیقت جوهر قلبي ظاهر بسازد یا از

امزون

اندرون دل اندرونی کلمه اسم الله را بگوید و بکلیه خود بجامعیت لطائف سته انسانی چه روحی و چه جسمی بحضور سر قلبی یا بحضور محض لطیفهٔ قلبی حاضر و وقت مانند و بانصراف همت کامله ساعی صادق وجه باشند دوام این سلوک باشد و هرگرا درین سلوک این است طریقه که غیر مکرر من حیث این وجه خاص خلاصه طریق اذکار در جمیع اهل سلوک طریقت است چنانکه بیشتر مفصلاً ظاهر کرده خواهد شد انشاالله تعالی چون علامه شهود دبش آید تا بکمال مراتب کمال مرتبه خاصه از ولایه مطلق چه مراتب مقتضی الظهور کلمه سبحانی ما اعظم شانی و امثال آن وجه مراتب مقتضی الظهور معارف عالیهٔ دیگر برحسب ظهورات مقتضیات استعداد خویش خواهد رسید حتی که اگر همت صادقه باستحضار حضور دائمی سر قلبی استغراق کامل بجمعیت کلیه خود بنفی مراداته قلیله وکثیره روحی وجسمی علی الدوام یابد مظهر قدرته وارادت بحکم کن فیکون ومظهر این معارف که همه عالم را از خود یابد بحسب معانی این حدیث قدسی

لو یعرف الانسان هذا مرتبته عندی فقال الانسان فی کل یوم لمن الیوم الای

درهمین مرتبهٔ خاصه ولایة میشود انشاالله تعالی تاخیرا و تعجیلا و بعدازان اهل فطرت

عالیه را باید که بوجه این تعلیم عرفان موصل الحق بالاجابت عن النجدب بحسب آن

تمثیلی مثلی مثلی ومثالی که از ملقبات مخصوصه این فقیر در تحقیق مثالی وقوع خالقیت

وقیومیت و اقربیت و معیت واحاطه اوست تعالی بوجه لی کیفی صرف چنانچه منتشر

در فصل ثالث در معرفت حقایق اشیا واضح خواهد شد انشاالله وبحقیقه حقه واسمائی

وصفاتی خود ظهور مراتب وجودی اقدس مطلق وجودی بتفاوت مظهریهٔ ظهور مراتب

مقیده نما مصدریة الظهور وجودی وتوابع وجودی امکانی روحانی وجسمانی خود

باستحضار حضور علم وعین سری خود که عین وعلم در نور سری غیر یکدیگر نیستند

یعنی که بدان مرتبه اصل الاصول انکشاف محض است بلا وقوع بمنزل حقیقتی قط هرچند بحسب تخالف

مظاهر مختلف الظهور نمایند مگر که این حکم امتیازی من حیث ظهور آن حضور مذکور شده

۷۵

وضعفاً بحصول حضوری مراد باشد بعرفان حقیقه حالی خود بنظر فنای نفسی خود تجلیص

سرّی بجمیع کلیه بس بخلوص سرّی بنظر وجه بلا وجه بوجهی که نفس توجه بحق سبحانه مفقود باشد

باصلیّة ماهیّت امر خلاصه حقیقه انسانی ازلی سری بعلم العلم خود بقصد آنعرفان که

علمی مطلق از علم خود و بس از علم نفس خود مطلق بظهور سر سبحانی از وجود مطلق حقیقی

صفاتی ذاتی اقدس حضرت حق سبحانه وجود و قیام خود حالا دانسته همیشه بدین

خلوة در انجمن باطنی حتی که از انجمن ظهور آنه انمراتب نفس ذات خود که مقتضی الظهور

معانی و معارف باشد که این خلوة حقیقه آن خلوت در انجمن ظاهری است در خلا و ملا

باستیعاب تمامی اوقات بهمگی همت کامله صادقه بکوشند که حاضر وقت باشند و کمال

آنمرتبه آنست که در آنوقت مظهر سرّی اسم الله بوجه بحت نفس مطلق مسمی سبحانه باشد

و باید که برادران بتخیلات و قیاسات خود بغور رسی فهم این کلمه متوهم و مصدع

وقت خود نگردند زیرا که در آنوقت وصول ظهور خاص سری حق سبحانه بدان

ظهور حضور سرّی از مراتب اخص الخواص بشد الصادین از حضرت حق سبحانه و تعالی

کلمهٔ إِنِّي أَنَا اللهُ نیز آن مثل انا الحق و سبحانه و أَنَا الرَّبّ و امثال آن بر مظهریّة

مراتب حقیقة انسانی بدین فرد نادر الاعصار بتوسط همان ام خلاصه حقیقة انسانی ظاهر را

بطونی خواهد شد که این فرد خاصه خلاصه خلایق زمانه خود آنکلام حق را محض کلام حق

محض کلام او تعالی از مظهرت همان ام خلاصه خاصه سرّی اصل حقیقة خویش خواهد یافت

تکلام خود و بهیچ وجهی من الوجوه ظهور آن کلمه را غیر از وجه مظهریة بنفس خود

منتسب نخواهد دانست و در همرتبه او را استغنای خفی سری نفسی ذاتی کامله سری کمال

انسانی خفی سرّی نفس ذاتی کامله سرّی کمال انسانی از هوای جلی و خفی خارق امر کنفکون

هم لی تکلف و لی تامل تخلیص خالص باطنی بخلوص حقیقی سرّی خواهد بود و نیز در هوقت

حقیقة وجودی تعین متعیّنه اطلاق انا هر مخلوقی را مثل حقیقة قابلیّت وجودی تعین متعیّنه

اطلاق انا وجود خود بمعنی ظهور خاص خالص بهر مرتبه از مراتب جلی و خفی تمامی مراتب

جلی

جلي وخفي تمامي مراتب امكانيه حيثيات خلا و ملا از جمله عالميان از ظهورات قابليت

ضمني الوجودي سري تعين انا وجودي مطلق و خوبي قدسي كه مستوجب الظهور

بمقتضيات مظاهري خود بظهورات انتهاوي بتعين انا امكاني مقيد اعتباري مصدريه

وجودي اصل هستي خلائق كه محض بودنها مصدريه از شهود بود مطلق ظاهر شهاديه

درين عالم شهادة اند خواهد دانست چنانچه گفته شده نحن و انا بتقلب بنگردد

زسر خودي سري بود بهر دو سر از سر واحدي و همچنين حقيقت مراتب توابع

وجودي هر موجود امكاني راز ظهور شهادي توابع وجودي مطلق قدسيه امور موجوديه

اعتباريه باعتبارات نفس امري مصدريه من حيث مظهر هر مرتبه غير منجري اين هر مز موجود

شهاديه امكانيه خواهد يافت ديگر مرتبه از حضور خاصه اهل مرتبه اخص الخواص بند

الصادين اين فرد خاص الخواص زمانه را اعلى تر ازان مرتبه نباشد كه در آن حديث مذكور ست

بعبديت و اخلاص خاص اخص خواهد بود و اين حقيقة از معني اين هر دو رباعي توان در يافت

که گفته شده ﷺ انسان چو رسد بعلم عرفان ولی ❊ گوید لمن الملک ولی الآلی

وانه دید از حقیقت خویش ورخت ❊ انیست بیان آن حدیث قدسی ❊ کامل اکمل شده

ازهمه نقص ولی ❊ جون رفت ز عرفان بعلم اصلی ❊ اسرار حدیث لمن الملک الیوم ❊ بشنید

لله اکرچه دید الآلی ❊ ازینجا بی توان بردن بکمال هدایت معنی حدیثه ولیکن یسعنی قلب

عبدی المومن واین آیات توانی بتکمیل ایمانی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ بتکمیل

دینی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ

وبکمال صدیقی وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ

تَثْبِيتًا وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ

وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ

الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ❊ نکته از سر غامضه دریابکه هرچند بار که

بتجدید وازدیاد وخلوص واظهار برهانی برایمان دین وصدق درکلام مجید
اشاره واقعه شده است همان قدر مراتب مخصوصه کامله که جامعه بکمالات متنوعه
عالیه اند در تکمیل ایمان واخلاص وصدق واقع اند بس شکر العطیه اظهار آن کرده بحکم
آمّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۵ بنابر درخواست مکرر بعضی یاران خصوص
اخوص معنوی توفیق آثار مبر متصدر اکرمه الله تعالی بکمال الایمان بخلوص الدین باخلاص
الصدیقین باتباع المحمدی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام نوشته میشود که بدین وجه احسن
مذکوره این طریقهٔ عرفانی فضیلهٔ این فقیر را حضرت حق سبحانه وتعالی طریقه اجابت
افضل العرفان الهام نموده است چنانچه وجه سلوک باطنی مذکوره الصدر مخصوصه
این فقیر را که فی الحقیقة انابت واقعه است احسن طریق فی طریقة اقرب الطریق الهام
ساخته پس این طریقه اسماً وصفةً مسمی موصوف باشند بدین عبارت طریقه تابعه صادقه
صادقه جامعه علی علیه صدیقا فضیله احسن طریق افضل العرفان طریقه اجابت الانابت.

متبع المحمدي من سلوك الجذبة في طريق النقشبندية وخفية معني اين عبارة
ملهم از حقايق معاني اين نسخه بر اهل فطرت سليمه نيك واضح است والله ولي التوفيق
ومنه الرشاد وعلي صراط السداد ومنه المغفرة من الخطايا والاجابت بالرضايا
بحرمة حبيبه شفيع المذنبين وصيلة المتحيرين خير البرايا محمد وآله واصحابه واتباعه واحبابه
اجمعين عليه وعليهم الصلوة والتسليمات والبركات اتمها وفضله سبحانه وكرمه بر
حق است بنصيب هيچ فردي لي وقوع اختيار قليله يا كثيره هرگز واقع نيست زيراكه
سر همه مراتب وصول بالله سبحانه كه نقش ايمان مطلق است محض موهبي است وموهب
لي اجابت واقعه لي بس نفس توفيق سلوك جلي يا خفي بمراتب بدلي يا روحي مظهر
اخفا مراجابت رابست ومظهر خفي مرانابت را ومقتضي بوقوع وظهور جذبه است من حضرت الجلا
والخفا ومظهر جلي مر جذبه راست ونفس جذبه مظهر خفي مر اجابت راست ومقتضي الوصول
بمحبوب ومقصود وجودي وامكاني بتجليات ظلالي است بعضي افراد بتجليات اصلي هم ور

مرات مرتبهٔ از مراتب بلطائف سته انسانی بر مقتضائی هر حالت موقوفه لیکن

جذبه متوجب الظهور بظهور جلی اجابت نیست اگرچه رحمانی باشد والا مقتضی الوقوع

بنفس اجابت اصلا نیست ونفس انابت مقتضی الظهور را اجابت هست بظهور جلی یا خفی

چنانچه نفس سلوک مقتضی الظهور جذبه واقعه هست بظهور جلی یا خفی نفس اجابت

مقتضی الوصول من حیث الجلا و خفا مبرا از توسط تجلیات چه تجلی ظلی وچه اصلی

از تجلیات متنوعه حتی التجلی ذاتی بنفس حضور نفس امری واقعه هست بمرات نفس

سری آن امر خلاصه حقیقهٔ انسانی که مظهر خاص سر ربانیت تعالی اگر علما و جهلا

عرفانا او نکارة واقع گردد ولیکن هر فردی از طلبه صادقه که درین احسن طریق

داخل است شده بعد ذکر بوجه این طریق بیاد داشت مخصوصه از یاد کرد کلمه طیبه بوجه

خاص مبرا از جمیع اطوار سلوک که محض طریق وجه انابت خالص موصله الاجابت است

علما باشند یا جهلا بتعلیم عرفانی مذکوره مصدوره که مخصوصه این طریقه تابعه فضیلته

صادقه واقعه ایست از شخص متوسل و ماذون مشرف و مفصل شود بظهور

عرفانی بعلم لدنی اصلی حقیقی حقه و قوع حضور و قوع حضور شهودی و شهود حضوری

نفسی بحسب خالقیه و قومیه و معیت و اقربیت و احاطه کماهی بیکیف صرف اقدس

صفاتی ذاتی و ذاتی ولزوم صفاتی سبحانه ظاهر محض مبرا مطلق از نفس حجاب

بحسب قوه استعداد خود البته اهل علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین صادقه

بظهور وقوع شهودی بدیهی حقه نفس وجود مطلق بحقیقه شهود نفس وجودی

و توابع وجودی مقدس بهمه شهود مراتب وجوبی الظهور بهذه المرتبه الشهادی

العرفانی فی الحال محقق صادق خواهد گشت من حیث ظهور شدت او ضعفا قلة

او کثرة بحسب شدة و ضعف قوه قبول قابلیه باطنی خویش زیرا که فی الحال

از نفس علم عرفان اهل کمال مرتبه خاص الخواص و لایت بهره مند حقیقی خواهد شد

مگر که تفاوت اینچنین نقص و کمال از کمال کامل واقعی واقعه بود چنانچه در نفس مطالعه

بسم الله یک عزیزی مقید نظر بجا عالم مقید اند بود و دیگر بکثرت استعمال
بی تقید نظر بجا عالم باشد حرفی بس است وگفت اگرچه سخن سلوک بر انواع
متنوع کثرت یافته است اما سوائی اطوار اذکار و اشغال طرق دیگر در طور ذکر
و شغل طریق علیه نقشبندیه نیز اکثر اختیار اعمال ایشان بمتابعت صدر اول بحسب
عزیمت است وقوف قلبی و زبانی و عددی و یادکرد و یاد داشت و بازگشت
و هوش در دم و نظر بر قدم و سفر در وطن و خلوت در انجمن و غیرها گفته اند
اما سر دقایق بعضی کلمات که ضروری اند چنانسبت اول ضروری وقوف قلبی
که اهم مهام است و آن بر دو مرتبه است یکی وقوف سالک بر قلب بحفظ ذکر و در مرتبه
وقوف بقلب القلوب عز شانه بر سالک ظاهر نیست بلکه اندماجی ضمنی است مخفی
باشد خواه بارة جلی هم و این مرتبه ذکر بیاد کرد است یعنی یاد بتکرار اسمی بحسب لفظیه
اسمی لسانی باشد خواه قلبی و این ذکر من حیث جلا بظهور نور الاسم لفظی است

بمظهر اسمیت اسم اگرچه از قلب بطونی باشد که اندرون این قلب است ومن حیث

الخفا اسمی است بمظهریه مسمی عمنواله اما این یاد اسمی را نیز برهان انتفا و قلبی بمظهر

اوامر ادب امر ونهی شرط است و حرارت قلبی بظهور اطوار شوق و ولوله درین مرتبه

بیشتر می باشد و غلبهٔ آن بتاثیر نفی بظهور تقاضاء عنصر ناری از عمل رکن بادی از مقتضیات

عناصر اربعه قوای جوارح جسدی باشد و دوم مرتبه از وقوف قلبی وقوف قلب بر سالک

بحفظ ذکر است بر مذکوره و درین مرتبه وقوف قلب بر مقاب القلوب است وضمنی

واند ماجی نیست بلکه ظاهر است و جلی اگرچه پاره مخفی هم باشد واین مرتبه ذکر مسمی بیاد داشت

یعنی یا ذلی تکرار اسمی واین ذکر من حیث الجلا اسمیت بظهور نور ظهور الاسم بمظهریه

نور مسمیت مسمی بتمکماله و هرچند این یادداشت بیقین حضور مسمی غالب شود تم برهانه ظهور کمالیت

سالک بیشتر است و درین حالة خواه سالک که ذاکر باشد است در سلوک یاد کرد بتکرار مجرد

لفظ اسم ذاتی باشد خواه بتکرار نفی واثبات خواه لی هر دو ونیز خواه بحبس دم باشند

۸۱

خواه بی حبس دم باشد امّا اهل این مرتبه را نسبت یاد داشت بر نسبت یاد کرد مقدم است
بر عکس حال اهل مرتبه اول و یاد کرد را گنجایش در قلب سالک تا زمانیست که نسبت
ظهور شهودی مسمی بمظهریه یاد داشت غالب نیامده است و کمال اکمل حالت یاد داشت
تا وقت ظهور قابلیت مظهریه نورانی بکلام سبحانی ما اعظم شانی است بر سر نقطهٔ
قابلیت متعدده وجود سالک و آن قابلیت مظهریت نورانی شهر وجود وجوبیه
سبحانیت و این ظهور او سبحانه عز شانه بظهور موصوفیت صفت سبحانی باسم
الرحمن است هو الله السبحان الرحمن و بدین ظهور خود بر خود تجلی فرموده جل سلطانه
اگر چه این نیز عرفانیست بنا بر توسط مرات مظهریه سر عارف و این کلمه بدین سر
عارف و این کلمه بدین سر باین فقیر زمانی که در اوایل باین حالت بدینوقت
مشرف ساخته بودند حضرت شیخ شبلی قدس سره که خود بر خود تجلی فرموده و در بدینوقت
کلام سبحانی و غیر آن خواه از زبان و دل صاحب حال ظاهر شود خواه نشود ولیکن

در هر دو حالت محض مسلوب الشعور خواهد بود واگر اندک شعور هم باشد هر چند
بسکر وقت باشد اینوقت از آنوقت کمال اکمل اندک پایین و در آنوقت تابید
ظهور او تعالی جل جلاله بظهور موصوفیت صفت حقانی بصفت الرحیم است هو الله الحق
الرحیم و قول انا الحق وغیر آن درینوقت از زبان و دل صاحب حال ظاهر شود یا نشود
و در آنحالت آنوقت این کلمه بدین تحقیق باین فقیر حقیر حضرت شیخ سلطان العارفین
بایزید بسطامی فرمود قدس سره که باندک وقوع شعور بدان حال گفت که این اندک
ازان فروتر است وبدین ظهور حضرت حق تعالی تجلی بر سالک نمود و کمال اینحال
بر حسین منصور در عین نفس قتل بوده قدس سره و در کمال این حال روح حسین مذکور
حکم بدن بایزید بسطامی داشت و بدن حسین مذکور حکم جبل حضرت موسوی داشت
علیه السلام نکته غامضه از حالت آن وقت موسوی دریاب که در آیة کریمه فرا فی
بدار دنیا رویة نظری حسی محال فرمود ولقای حقیقی سری بر آمال نمود کما قال سبحانه

۸۱

علام الاسرار اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ
رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ
فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ
دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ همچنین هرگاه بایزید بسطامی
بافاقت آمد و فی الحال بر سوال سایل کلمه توبه و تجدید ایمان بر زبانش ظاهر شد
من حیث حقیقة آن توبه و تجدید ایمان بر طبق و تبع حقیقة کلمهٔ آن توبه و آن تجدید
ایمان موسوی بود علیه السلام القصه گفت اکرم مرشد مکمل است بتلقین یاد کرد در قلب
سالک مسترشد تضمین اندراجی صفت یادداشت مذکوره خواهد کرد بلکه بحقیقت جوهر
قلب سالک از نور ظهور رحمت سبحانی اثری اندماجیه بغایت کامله ثبت شامله
خواهد ساخت البته تا مستر سعادة عظمی باشد و اگرچه فی الحال بعضی از مسترشدان
معتقدان صادق او که استعدادشان قبول لطفی الیسیر بنصیب مبرم داشته باشند

إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ٥

درینجهان آن نور مقتضی الظهور بحضور اصلی حقیقی اقدس تعالی بظهور نیاید در آنجهان

ثمرهٔ حقیقی بگشاید انشاء الله تعالی و برهانش آنچه در یاران وی ظهور حالت یادداشت

بظهور شهودی مذکور عز شانه که انیم تبه شهود و در جمیع مراتب شهودی مشهوره ابناء

زمانه اصیل است من حیث جهت مظهریه نور اسمی که لیس الاسم غیر المسمی واقع شده است

و اهل سلوک را منتهاء کمالات جذبه صحیحه کامله درین است و نیز برکندشتن ازان

شهود اصیل مذکور مجرد و مفرد مذکور واحد تعالی که در نیم تبهٔ عرفان و وصل عریانست

و هم برکندشتن از توحید مصطلحه مشهوره و شهود وحده در کثرت که در نیم تبه عرفان

و وصل متلبس است و این همه در مرتبه ولایه اولیا هستند و نیز برکندشتن ازانمرتبه آن تقید

علم معدوم الفهم که از اکثر عرفا معدوم العلم دانند و وصل یائس نامند و اینهمه

در کمالات مرتبهٔ ولایه ملاء اعلی است و رسیدن بکمال اسرار توحید ایمانی بعلم حضوری

بحسب وصول حضور اصلی صحیحه سرّی عرفانی سبحانی بحضور ظهور علم وجوبی که این در کمالات

مرتبهٔ ولایت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات بحسب عقاید قطعیهٔ شرعیه پیدا هست
جلی لی حجاب خفی بصحت نقل و عقل اولو الالباب تا انکشاف صریحهٔ حقیقت صحیحه
که این حضور در جمیع مراتب حضوری مذکوره ابنای زمانه بحسب تحقق حجت حقایق
مسطوره اصیل است و سالکان را منتهای کمالات صحیحه اجتبا درین است اغلب الوقوع
خواهد بود و ازینجاست که گفته اند مرشد مکمل بهتر است بلکه آنمرشد اولی تر است که وجود
کبیر باشد و نسبت جذبه که بر نسبت سلوک مقدم گفته اند ازینجا باید فهمید که یادکرد
از سلوک مبتدی هست و یادداشت از جذبه متوسط و مقدمهٔ جذبه که گفته اند عبارت
از التذاذ بیادکرد حق سبحانه و آن بی اثر یادداشت قلبی میسر نیست لیکن در اکثر طلاب
در غیر مترشدان انجمان صاحب تصرفی که مذکور شد آن التذاذ در ابتدا بوجه مخفی
بلکه اخفی واقع شود و در مترشدان آن عالی همت واقعی فطرت در اکثر طلاب
ظاهر بود مگر در بعضی نوادر بسبب شده مخالفت بحسب عدم استعداد اما باید دانست

که نظر ذلت و افتقار بانکسار نفس خود و نظر عظمت و اقتدار بحضرت رب خود

سبحانه في جميع الازمان در ملاحظه ذکر در عین اطوار یاد کرد مذکوره بحفظ

طریق یادداشت مسطوره بنظر تقصیرات و عصیان نفسی خود بوجه استغفار بصرف

تمامي همت بتقویت ضبط استقلال باستقرار بصیرت بلکه جمیع حواس باطني بالکل بوجهي

که باستقرار جمیع حواس ظاهري نیز باشد ضابطه شدّت همت مستجمع حواس محفوظ

مضبوط میکرده باشد و وصف محبوبي را با خلاص و خلوص تمام و برابطه شغل هرگز

از ارتباط توجه نگذارد و فنا و نیستی موجودیّت خود بر مدام مفهوم و معلوم خود

دارد و باستحضار بقایی و ظهور هستي بي کیف رب العالمین تعالی زیراکه اگر ذکر از سرّ

محبت نباشد از سر غفلات باشد فایده ندارد و ذکر محبتي از عبادت است و ذکر غفلتي

از عادت و اگر ذکر با نعیا و قلبي بهنگام هدیشت حالت تضرع و خوف نفسي خود که بر ما نش

اطاعت اوامر و نواهي خداوندي تعالی شانه و آن از اثر عبادت باطني ظاهر است

نباشد واخل کلام نفیس بود چنانکه پیشینیان هم فرموده اند قدس سرهم چنانچه

ازحضرت خواجه نقشبند هست استقامة احوال لی استقامة افعال معلوم نیست واین

کلمه چون ازآنحضرت درباب استقامة هست مؤید معنی مسطوره نیز واقعه است قدس سره

باید دریافت که من حیث الجلاء صفت دریافت کرده اند یا ذکر مذکوره را تعلق

بکمالات قلب بدنی هست که ازعالم خلق هست وآن مضغه ایست صنوبری اگرچه من حیث

خفا بکمالات روحی هم واقعه هست وصفت یاد داشت مصدوره را من حیث الجلاء

تعلق بقلب روحی هست که ازعالم امر هست وآن لطیفه ایست روحی که مظهر شیر بانیت

وبدان حیثیت درشان آن وارد هست لَا یَسَعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِن

یَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِن اگرچه بحیثیت خفا بکمالات قلب بدنی هم واقعه است

وکیفیت عروج ونزول هم چنانچه فنا وبقا تکمیل مصطلحه معروفه اولیاء متاخرین

ازمطلق ولایت درکمالات این مرتبه عامه هم که مسمی هست بولایة عامه مؤمنین وآن

تا ظهور انوار کونی است واقع است در کمالات آن مرتبه خاصه از مطلق ولایت که

آن مرتبه مسمی است بولایة اولیا بر وجه کمال است و آن تا ظهور معارف ظلالی منحصر است

چرا که وصول این هر دو مرتبه بحسب جذبه و سلوک است نه بحسب اجتبا و انابت نه فوق

از آن در کمالات آن هر دو مرتبه مطلق ولایة که مسمی بولایة ملاء اعلی و ولایت

انبیا هستند و در کمالات مرتبهٔ نبوة نیز واقع نیست زیرا که وصول آن هر سه مراتب

من حیث الاصالت بخلاف وصول ظلیت بحسب اجتباست نه بحسب جذبه شتان

ما بینهما اگرچه امتیان را اجتبا من حیث تبعیت خواهد بود نه من حیث متبوعیت چه نتیجه

نبی را علیه السلام بتمام اصالت و متبوعیت واقع است نکته سری باید دریافت

که نبی را علیه السلام مرتبهٔ کمالات خود بحیثیت الاصالت است و اگر بعضی نوادر را

از امتیان از آن مرتبه من حیث الاصالت باشند نادرست و الا بحسب ظلیت خواهد بود.

شتان ما بینهما و آنکه در حدیث واقع است إِنِّي لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي فَأَسْتَغْفِرُ الله



٨٤

في يوم سبعين مرة أو مائة مرة بايد فهميد كه از لفظ حديث

ترجمه است بحجاب واقع است نه بنزول وگفت كه چون عروج مناسب بسط است

ونزول مناسب قبض اما تفاوت در كيفيات عروج وبسط اگرچه درين هر دو

اطلاق ظهور معني بر يكمنوال مينمايد آنست كه باطلاق بسط شرط ترقي نيست چنانچه

باطلاق عروج شرط ترقي واقع است وتفاوت در كيفيات نزول وقبض آنست كه

در قبض بمرتبه پائين آمدن شرط نيست چنانچه در نزول شرط است وچون درين

هر دو مرتبه عدم حال است تفاوت يك بديگر آنست كه در نزول هرچند عدم حال به

پائين تر باشد بي آرام نخواهد بود ودر قبض هرچند بيكمرتبه باشد بعدم حال بي

آرام خواهد بود وگفت كه خطره را وجود مثالي است وموجوديه آن بوجود خيال

متعلق است خواه خطره ذهني بمكالمات نفسي هوائي باشد كه ظهور آن بمقتضاء عنصر

آتشي وبادي است خواه خطره بانتقاش محسوسات ذهني باشد كه ظهور آن بمقتضاي

عنصر آتشی و خاکی ست و این هر دو نوع بهمان عنصر آبی بشدت بادی خواهد بود
و عدم تعین آن هر چار طبع عنصری خواهد بود قلة یا کثرةً و برهان این سخن آیت که صاحب خطرات
کثیره را آخر خشکی دماغ واقع میشود و خطره را مورد لیست و مصدر لیست و مظهر لیست
و مظهر اما مورد آن دماغ ست و مصدر آن سینه و مظهر آن دل و مظهر آن نور دل است
و چون تعلق لطیفه خیال بمرتبهٔ ثانی نفس روح که مسمی بروحست من حیث الظهور بیشتر و افتاده است
ازینجاست که سیر و رویای منامات بنمودات مثالیه لطایف متنوعه خلعت مختلفه
بدان لطیفه روانی روح مطلق ست نه بلطیفه معینی ازینجا نکتهٔ در تعلق روح به بدن
از سر آیه کریمه در باب قال الله تعالی نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي بگفت نفخت
فیه الروح او روحی او نکته دیگر ازینجا باید دریافت که سالکی نادر که مستعد باستعداد
علم است بعد از عدم ظهور خطره از ان هر سه محل ظهور خطره را بماورای نفس ناطقه خود
می باید و باید دریافت که ظهور خطرهٔ بحیثیت جلی ست و صدور ان بحیثیت خفی و ورود

آن

آن بحیثیت اخفی است بحسب قابلیت محال مذکوره وشدة قوة خطره بقوة

ظهور لطیفه وهمی متعلق است ونفس موجودیة آن گویا برای تعقل وتفکر است

هرچند آن ظهورات خطرات کم جمعیت بیشتر وبظهور علم لدنی قریب تر وبدانند

که اگر تکرار خطره برمر واحد است نفسانی است که کار او مراد خواهی است هرچند

نفی کرده شود واگر تکرار خطره برمورد وانواع مختلفه است شیطانی است که کار او

محض اغوا است وگفت که تفریق ملهمات رحمانی وشیطانی به تطبیق اوامر ونواهی

خداوندی بشریعت مأموره واضح است لیکن در اطوار مباحات باید دریافت

که اگر از فوق است واز پیش او است از راست است اما مایل بجهت وعقب نباشد

رحمانیت است واگر از چپ است و پائین مایل است نفسانیت واگر از عقب است یا

چپ است شیطانیت اینچنین با الهام خبر حقانی معلوم شده است وبتجربه آمده خواه

الهام هاتفی طور باشد یعنی از بیرون خود خواه قلبی طور بود یعنی از درون خود

وچون از کثرت طعام ومنام واز بسیاری دیدن وشنیدن وگفتن طبیعت
از حد اعتدال بفساد می آید وبتوهم شتی می افزاید لاجرم اختیار کثرة امور مذکوره
چنانچه کثرة طعام وغیر آن ممنوع گشت ونفی مطلق خطره محال است لیکن چون
اطوار متفرقه بامر واحد پردازد جمع گویند در هر مرتبه که باشند خواه در مراتب اذکار
خواه در مراتب مشاهده واز مطلق خطره ترقی ووارستگی بر دوام بحسب تخلص
از متخیله است وآن متعلق بظهور وصول نفس حقیقة انسانی خود است که سر ربانیست
مر خود را یعنی نفس عارف واصل را ای عالم وعارف بنفسه وبربه من حیث
الاصالة نه بظلیت اما ترقی ووارستگی از مطلق خطره بالکل از نفس متخیله من حیث
جمیع لطائف نفس آن عارف واصل را نیز باوقات نادر است که بشارت آن ظهور که سر
ربانیست بظهور سبحانی متعلق واین زمان خلو متخیله علی حسب الاطلاق والکمال است
والا اوان فرد زمانه صاحب خلو متخیله را نیز که بحسب ظهور علم وعرفان بالله سبحانه

بسرّ نفسی خود خلو متخیّله او را علی الدوام واقع است بحسب خصوصیات مقتضائی
ظهورات بعضی لطائف نفسی از توابع ذاتی وجودی نفس موجودیّتی خود دائماً
متخیّله در کار است خواه بوجه حیثیّات تخیّلی مراتب ذکر و عرفان و علم بالله
سبحانه باشد خواه غیر آن مگر که بهر آن اوقات نادره مخصوصه مذکوره گاه گاه
معطّل زیرا که حصول تخیّلی از کیفیّات است هر چند الطف باشد و حق سبحانه محض بیکیف
اقدس است و همچنین سرّ نفس انسانی در تمامی ممکنات نیز بیکیف است که ظهور
سرّ حقانی است بمظهریّه ربّانی سبحانی تمّ اقتداره نکته باید دریافت چنانچه
آب تا آب آئینه بحسب ظهور عکسی ظاهر است بحیثیّتی که کانه هو واقع است هر گه عکس
باشد کیفیه خواه لطیفه آن آب مرآتی بحکم صادقه عکس متحقق محکومه بود و گفت
این هم متحقق فرموده اند که علم تحقیقات اصلی صحیحه ادقه غامضه بتحقیق علم حقانی
بعلم لدنّی اصلی بظهور نفس العالم بکمالات مقتضی الظهور المطلق بمرآت عرفانی

ازمرتبه خفي سرّي ازشرف وصول كمالاة ولاية انبيا بيت مرصاحب استعداد علم را

وبرهان ازاصالة علم حضوري وحضور علم اصلي مطلق بعلم لدني اصلي شهادي ا ينيست

كه اين عالم علم لدني اصلي حقيقي را دقايق كنه مسايل عقايد مقرره اسلاميه من حيث الاصالة

مبرّا ازريب خطا مربوط ومضبوط محكت حقيقه مناسبه قواعد مقرره مستنبطه نص وحديث

بصحيح واقعه بصحت واقعي معقول عقلي مناسب نقلي لي احتياج تحصيل علم كسبي بالي

بعلم حقيقي بالله بصفاته واسمايه الذاتي الوجوبي التعالى وبعلم حقايق اشيا يعني

خالق الله سبحانه بحقيقة الظهور الحدوثي وخفاءه الكوني بعلم صحيحه صريحه ازماهيت نفسيه

كما هي كما هو متحقق باشد واين فضل افضل بمحض فضل كامله اوست تعالى بتربيت

مخصوصه قبول فضل محمدي عليه وعلى آله وصحبه واتباعه الصلوة والسلام العلم علمان

علم اللسان وعلم الجنان فذلك علم النافع الانبياء والاولياء

وعلم اللسان حجة لبني آدم حديث هست وظهور فضل افضل مذكوره را كه در فضلها

کثیر دیعنی در کمالات متنوعه کمال فضلی مطلقهٔ سبحانی افضلست هیچ علتی و آلتی سببا:
زهد و مجاهده از طریق عبادات و عادات شرط نیست الا اجتبا از کمال فضل بی بهانهٔ او
تعالی و اگر بلو فرضًا حیله و بهانه مقبله واقعه باشند بکمال عجز و نیستی بنظر ذاتی و صفاتی
ظاهری و باطنی خود توفیق نگاهداشت علمی باید و این هم کما حقه کمال بود و بهر حال
هرچه بود از فضل او بود تعالی ما قدروا الله حق قدره ای ما عظموا الله حق عظمته
دلیل تصریح است پس بهر حال سرانجام جمیع امال را آمال بمحض فضل حق باشد سبحانه
وگفت وقتی آخر شب در مسجد نشسته بودم و بعلم عطیات حق سبحانه حاضر و شاکر
همدران ندا کردند توجه کرده که بدین قبولیت رسیدی مسلوب الباطن چنان شدم
که هیچ جوابم نیامد اندک کلمهٔ عجز بر دل ظهور پذیری گرفت و فی الحال آن هم مقبوض
شد هیچ نیامد که بگویم بعد از ساعتی خود امر فرمودند که هیچ بمحض فضل قبول شده
بعده قبض مرتفع گشت در خاطر گذشت این حفظ هم از عین فضل بوده لیکن

عجب آنکه از کلمهٔ عجز هم مقبوض نمودند بس معلوم ساختند که این از کمال حفظ فضل است
زیرا که عجز حقیقی چنانچه بر حسب مقابلهٔ عظمت و قدرة آنحضرت نماید تعالی آن
از که آید و نیز عجزی که منتوجب ظهور این فضل عظمی باشد ازین هیچکاره و هیچ هیچ آید
برحمد بجا آوردم ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
نور بوده احمد اندر خاک پاک ❊ برگذشت از شیبهٔ افلاک پاک ❊ کان بالافق
العلا من جمله کون ❊ قاب قوسین آمده نسبت دو کون ❊ بود ناری چون که
ابلیس لعین ❊ سوخت از کبر و شده داغ جبین ❊ هرکه او را فضل حق شد در ازل ❊
چشم بر فضلش بدار ذی خلل ❊ هرکرا فضلش بوده آورش ❊ حفظ حق بی قصد
او شد یاورش ❊ هرکرا فطرت بود فضل اصول ❊ خواه ناخواهش بدارند از فضول
هان هلا و چشم بر فضلش بنه ❊ هم ز فضل او بود همت بلند ❊ و گفت روزی مرا
ندا کردند لسانک سیفک و قتی ندا کردند مصرع دست او در کارها دست خدا است ❊

و معلوم شد که این خبر در باب اهل آن منصب عظمی است نه در باب اهل کمالات
آن و گفت وقتی شب جمعه بعد از نماز مغرب در مسجد نشسته بودم و ورود میخواندم
علمی سبز نورانی با سبز چتری نورانی طفیلی ظلّ علم محمدی علیه الصلوة و السلام
بتسلیم عطا نمودند که این خاصه تست که متوسلان تو در سایهٔ این علم باشند بعده
وعدهای عظیمه بشارتهای کریمه واقع شدند که تفصیل آن طولانی دارد بعده معرفه
کره مجمل و کرهای مفصّل عنصری بحقائق قواعد و ضوابط بعضی موجودات و معقولات
از تخصیص خصوصیات حقائق و معانی مقرّره مضبوطه بمدعائی متنوعه متحقق میشد و گفت
بعد از آن آنسرور را علیه الصلوة و السلام در واقعه بر قلهٔ کوهی بس بلند در سرای
دیدم که بر افق بلندی قرآن میخوانند و مردم بسیار بعزم خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
راهی اند بسیاری از راه بر آمد آنکوه غلطی کرده در پای این کوه در جنگل پیش و پس بگرویه
میروند و بعضی در همان جنگل حیران میگردند و بعضی برگشته بر سر راه بر آمد آن قلهٔ کوه

که در کمر کوه واقع است در برآیندگان داخل میشوند پس بعضی بر سر برآمد و بعضی
در راه ازین سر تا اون سر جا بجا مینمایند بعضی متوقف استاده و بعضی روان
به تیزی و آهستگی مگر چند کسان که بر در آن سرائی گرامی رسیدند و سه کس از عظمای
هذه الزمان در اندرون سرائی با ادب استاده و این فقیر متصل بساط آنحضرت
با ادب استاده اما هر چهار مایان برهنه صرف و بر سر او هر سه کس اندک سیاه موی
و من مخلوق صاف هستم آنسرور عالم صلعم با ته بند و چادر بر دوش و دستارچه بر سر
لیکن هر سه تا گرسف سفید نمائی مسکینانه و من همان کتاب قرآن خاصهٔ رسول را باشارهٔ
او علیه الصلوة والسلام بر سر خود برداشته بهر دو دست گرفته در عقب آن رسول ام
راهی شده میروم و آن هر سه کس بجای خود ماندند بعده معانی دقایق بعضی آیات و
احادیث من حیث الاسرار عجیبه غریبه صحیح صریح منکشف شدند و در وجدان حقیقی تحقیق
حصول مسائل ضروریات لازمی روزمره از عبادات و عادات هم من جهت تحقیق

اصولیه آنمسایل فقه بحسب تحقیق اکثر حقایق آن میسر گشت هرچند که محض امی عامی بودم

و قرآن هم نخوانده بودم مگر دو سه نسخه طفلانه فارسی و آن هم فراموش شده بودند

و قرآن هم درخواب خوانانیده اند این واقعه چنین بود که روزی در خواب واقعه عجیب دیدم

همدران واقعه از حضرت رب العزت تجلی صوری حجابی صوری منکشف گشت امر واقعه شد

که تو قرآن چرا نخوانده گفتم خداوندا تو قادری که حالا هم تعلیم نمائی فی الحال دستی بوزای

از فوق پدید آمد تا مارا از مرتبهٔ غایت حضیض بالا کشید و بهمان یک لحظه که دست من :

بدان دست معظم اتصال یافت تمامی قرآنرا از بای تسمیه تا سین آخر لفظ بلفظ تعلیم

صریح یافتم الحمد لله والمنة باوجود یقین معتقدانه گاه گاهی خدشه که

باستفسار کیفیت ختم حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که از رکابی تا برسیدن

با برکاب ثانی تعجب می آورد بتسکین مرتفع گشت اما از زبان فقیر که بعد ازان تا سزائی

واقعه شد آنخالات حفظ قرآنی مخفی گشت و حفظ شریعت و آداب طریقت بترتیب غیبی

من حیث رعایة دقایق کمالیه میداشتم وتا هذه الایام همچنانست وبر خوارق

عاداة هیچ فردی مطلع نشد مگر بعضی از محرمان وگاهی که از اصابت ورد ونیکی وبدی

احوال ورا باد انی دشت وصحرا بر بعضی کسان واقع میشد بنوعی می بود که خود شان

هم میفهمیدند مگر بعضی احیانا زیرا که باظهار مامور نبودم وچون مردم بیگانگان باوجود

طریقه وعاداة محموده العلم که نصیب من فرموده بودند من حیث الجهل بغبار میکوشیدند

ومرا صبر ذاتی تحمل ظاهری وباطنی خوب واقعه میشد که هیچ کس را بد دعا نمیکردم ورنجه

هم نمیشدم بلکه از شومی نفس خود رنجه تر میگشتم وروزی ندا کردند صبر بر ملامتی که

در عمل بعزیمت باشد مقتبس الفیوض از مشکوة کمالات اهل ولایة انبیاست علیهم الصلوة

والسلام وصبر بر ملامتی که در عمل برخصت باشد مقتبس الفیوض از مشکوة کمالات اهل ولایت

اولیاست قدس اسرارهم وگفت بیش ازین ایام که ایام تحریر این رساله اند بمدت چهار سال

تا مدت دو سال هر دو قدم محمدی صلعم را بر سر خود همیشه می یافتم بعد از مدت دو سال

۹۰

باوجود این سعادة روزی دست چپ مبارک آنحضرت عم بر دوش چپ من

ظاهر آمد آهسته آهسته در دو روز تا مرفق من ظهور کرد و بعد ازان دست راست مبارک

آنحضرت صلعم بر دوش راست من ظاهر آمده و تا سه روز آهسته آهسته تمامی دست و

بازوی مرا تا منتهای انگشتان فرا گرفت بعد ازان او ازان دست چپ کریمه هم دست

چپ مرا از مرفق تا تمامی فرا گرفت لیکن از مرفق تا آخر این دست چپ درین فرا

گرفتن کمتر از وجب و بیشتر از مقدار سه انگشت و گاهی چهار انگشت و گاهی مقدار

پنج انگشت یا زیاده ازان دست چپ مبارک آنسرور گشاده مینماید و اکثر اوقات

تا بند دست مگر بعضی اوقات تا تمامی بعد ازان روزی وقت عصر در مسجد نشسته بودم

که یک طریقه غریبه ندایم کردند که همچنین تا به روی مبارک توجه بکن همچنان مینمودم

که وجه مبارک آنحضرت عم بر روی این بنده ظهور فرمود و بس ظهور مبارک آنحضرت

معظم صلعم تا تمامی سینه مرا فرا گرفت و وقت علم حضور با دراک دقایق حقایق عالیه

اصلي كامله بكمال الكامل العلم بالله رسوخ بر رسوخ وظهور بر ظهور در پذيرفت و
با وجود ظهور اين همه تشريف و مكرمت عظامي آنظهور نوراني آن هر دو پاي مبارك
هم هنوز بر سر اين فقير احقر پديدست ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و بر هر شخصي كه روي دل بمهرباني قلبي مي آيد بر وي آن ظهور آنحضرت
صلي الله عليه وسلم و بارك ميشود و اگر آن شخص در آن وقت بقابليت متعدد بظهور
ظهور كرام مستعدست آنظهور معظم را درمي يابد والا فلا وكذا ترتيب اين فقير در
خواب و واقعه باطوار مخصوصه از آن حضرت و يا از خلفاء راشدين و يا از فاطمه
الزهرا و يا از جبرئيل صلعم و سواي تربيت اصحاب كرام از شيخ عبد القادر جيلي و يا
از شيخ بايزيد بسطامي و يا از خواجه بها والدين نقشبند و يا از خواجه محمد پارسا
و يا از خواجه علا والدين عطار قدس الله اسرارهم روحانيا تربيتي واقع شده است
و از ديگر مشايخ كبار فوايد و تبركت نعم بسيار روحانيا يافته ام چنانچه از نسبت

حضرت شیخ احمد جام و از حضرت سلطان ابراهیم ادهم و شیخ بهاء الدین ذکریا
و پیر بهلائی و شیخ فرید شکر گنج و شیخ نظام الدین و خواجه قطب الدین و شیخ
نصیر الدین چشتی دهلوی و شیخ شرف الدین پانی پتی قدس سرهم و وقتی در جوار
قبر شیخ شرف الدین مذکور بتوجه کمالات روحانیش مشغول متضرع بذکر حضرت
حق سبحانه مستغرق نشسته بودم بعضی عجائبها دیدم و همانگاه در استغراق همان توجه
دیدم که ملائکه کرام نام اولیاء الله عظام بر جریدی که کاغذ طور مینماید مینویسند نام
این فقیر را افضل الاولیا نوشته‌اند و گفت چنین معلوم فرموده‌اند که بحسب قابلیت
استعدادیه نام این فقیر عبد الله است که مربی من اسم الله است سبحانه و در اولیاء الله
هر ولی را اسمی از اسماء الله تعالی بخصیص مربی است من حیث التبعیت چنانچه هر نبی
را از انبیا واقع است اما ان من حیث متبوعیت بالاصالت است و درین مرتبه
متبوعیت بالاصالة نام محمد رسول الله عبد الله است که مربی آنسرور عالم بحسب آن

حقیقه مذکوره اسم الله است صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و سلم و بارک و گفت

وقتی آخر شب بیست و چهارم ماه رجب نشسته بودم که حضرت فاطمة الزهرا رضی الله

تعالی عنها بچیزهای خوب بشارت نمود و از حضرت حق تعالی افتتاح اسرار بعضی مسائل

خوب واقعه شد و پیاله شراباً طهورا بنصیب ظاهر گشت در باب متوسلان خود نیز

درخواست کردم قبول شد و این مرتبه دومی بود و بروز آینده از همان شب بعد

نماز فجر بعده اشراق بحلقه یاران طریقت نشسته بودم و حافظی از یاران رشید

قرآن میخواند سامع بودیم که همدر آن وقت آنسرور عالم وسیله امم ظهور روبرو نمود

و هردو دست مبارک خود دراز کشود و این فقیر را بمصافحه معظم خود سرفراز نموده

فرمود که هرکه از یاران تو بتلقی این مضمون یعنی هرکه از متوسلان تو مصافحه تو

بکند آن مصافحه بمن است و درین میان نور اجابت حضرة حق سبحانه بمظهریه هردو دست

معظم آن حضرت وسیلة الخیرات ظاهر بود و دست راست مبارک خود را بر سینه این حقیر

بتمامه مالید و بر تمامی روی نیز و بر سر و بعقب بر و بدآنند که این همه اظهار از
حسن کمالیت کرم کامله خویش است که همچو این فقیر ناکس را که صریح مستعد جمیع
قبایح است همچنین بی بهانه بنوازند آری مصراع باکریما کارها دشوار نیست فرد
داد او را قابلیت شرط نیست ، لیک شرط قابلیت داد اوست اللهم صل وسلم
وعلی محمد وآله وصحبه وتبعه اجمعین وگفت هرچه درین عالم از هستی و زندگانی
امکانی جسمانی روحانی حرمانی و نورانی و ظلمانی لطیفه و کثیفه از اطوار حق و تحقق
و امثال آن در حس و حرکت و خواهش و قوه و غیر آن واقع است همه از تاثیرات
مختلفات اندراجیه عناصر خاک و آب و باد و آتش پیدا است بظهور تاثیر جامعه
کره مجمل عنصری تبعی از اینجاست که بعضی حکما بحسب این کثیفات ادقه غلطی کرده
همبرین مذبذب مانده اند و بعضی دهریه شده اند و بسبب عدم قبول استفاده
توسط نبی علیه السلام از علم فوق بظلمت زعم خودی خود بازمانده اند و ندانسته اند

که همه تاثیرات اند ما جیه کره مجمل اجمل یعنی مجرد کره عنصری هم که نظر بسوای ظهور

طبیعی ست ظهورات متنوعه مقتضیات صفات وجود و حیات و ارادت و

قدرت حقانی ازلی است آنکه حقیقی ست تعالی شانه چنانچه در قسم ثانی خلاصة المعارف

این حقایق هم مشرح و هم مفصلاً واضح شده است و هم بسبب آن غلطی از نقص کشف است

که بخلقت جن منکرند و میگویند که همه تاثیر باد است بهر عجوبه بهر جا که ظاهر شود می‌دانند

که بتاثیر ظهور مخصوصه آتش و باد خلقت جن با بدان کثیفه خفیه حقیقی واقع است

که نسبت باین ابدان جسمانی و جرمانی بحسب خفای ظلمی لطیفه نفس خویش لطیف نما

واقع است و ظهور انها بمقتضیات ظهورات قبول تاثیر تاثیرات مختلفه محال است

بقبول غالب صفت آتشی ست بقبول ظهور شدیده و بقبول اغلب صفت بادی بقبول

ظهور شده پس بقبول صفت آبی و خاکی بقبول ضعیفه مغلوبه و بغیر از وقوع این شرائط

مذکوره و قبول هوائی ظهور و خلق جنیان محال است و ظهور ایشان اکثر بصور مثالیه است

۹۳

و قوت ایشان بس زبون است و ایشانرا حس کردن با ثبات نظری بهمت است

وراندن ایشان هم باستقلال بهمت آسانست وگفت صفت دو بینی احول که

بقسم نظری بغلطی مشهور است بعضی گویند که دو می احول در مغز احول پیداست

وبعضی گویند در هوا با حول هویداست و بهر دو وجه منظور ثانی را موجود

موهوم خوانند و بنفس امری خارجی ندانند گویم که دو بینی احول صادق است

نه کاذب و نه موهوم و بدان نقصانی نه بلکه اگر نقص علمی نباشند این هم از

ظهور کثرتی کمالات کمل صاحب نظر است اگر بعجز نباشد و سرش اینست که غلطی

احول بدو وانی است نه بدو بینی زیراکه من حیث حقیقة واحد ناظر واحد است و نظر

خود واحد است که ظهور صفت بینائی ناظر است و منظور نیز واحد لیکن اگر از محال ظهور

نظر بطور مستجمع بطریق واحده بوجه جمع بر منظور میرسد منظور بظاهر بواحدیه

در نظر پیدا باشد و اگر از محال ظهور خود بحسب تفاوت حال محل ظهور خود یعنی چشم

نظر بطور مستغرق بر منظور میرسد منظور بظاهر باثنینیت هویدا گردد فافهم

یا اخی از نکات اسرار صحیحه صریحه قریب الافهام از کشفیات حقایق عالم کشف

خلق که حقایق ظاهر صوری نیز چه دقیق اند مشتی نمونهٔ خرواری بود مثل مشهور است

بس کنم خود زیرکانرا این بس است ٭ و حقایق کنه بود و نمود موجود نیست

اشیا بشتر واضح خواهد شد انشاالله تعالی و گفت درین طریقه علیه اقرب طرق

چنانچه حضرت خواجه نقشبند فرموده است قدس سره وَجَدتُ طَرِیقًا اَقرَبُ

طُرُقًا اِلَی اللّٰه و نیز روزی در میان نماز سنت و فرض وقت فجر حضرت غوث

الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره درباب حقیقه کمال این طریقه علیه نقشبندیه

باین فقیر فرمودند که قرب خدا سبحانه و تعالی برابر این هیچ طریقه نیست دیگر

و این فقیر با آخر کار خود بعد از سلوک و سیر و نتایج دیگر از بعضی سلاسل دیگر

بسلوک و نسبت جذبه و آگاهی این طریقه علیه بتوجه خاصهٔ مخصوصه حضرت احمدیه

یشغنا

شیخنا و مولانا قدس سره که مظهر کمال اکمله این طریقه بوده است ترتیب
یافته است در آخر احوال بنهایت مقام خود آنچه برائی ارشاد مخصوصه اینطریقه
بوجه مخصوصه را که بتلقین غیبی بتوسط فیض روح محمدی علیه و علی آله وصحبه و تبعه
الصلوة والسلام برای بعضی برگزیدگان خاص ازلی از طلاب طریقت علم
بالله که بطریقهٔ اقرب طرق بسرعت سیر احسن طریق آن محبوبان مجتبیان
حقیقی مجذوبان باطنی سالکان صوری اعلی اقصی اصلی نصیبی اصلی حقیقی داشته باشند
باین طریق که بسلوک یادکرد قلبی بمحفوظیت از ذکر معبده و دم تا اثر یادداشت
بسیر توجه بتقدیس بحت سبحانی بمجال مظاهر لطائف ستهٔ انسانی بوجه جلی مخصوص
متینه یا موقوف بوجه خفی مخصوص تضمینه قصدا او بلا قصدا بظهور یادداشت قلبی
بسد راه تلوینات باندک مدت بسیر خاص جذبه کامله تضمینی بدان سلوک شامله
بشهود مسمی بمظهریهٔ اسم ذاتی که در جمع شهودات اهل مشاهده این شهود بتصدیق

نقلی و عقلی بحجت عقیدهٔ مامورهٔ چنانچه واقعه است لیس الاسم
غیر المسمی این دلیل معتقدهٔ مامورهٔ مبرا از شائبه و مضان شیطانیت است
بعد ازان بسرعت ترقی بوصول اجتبا بظهور افضل ظهورات بحقیقه معنی اسم الظاهر
و اسم الباطن کما قال هو الظاهر هو الباطن سبحانه که بواسطه تجلیات جمیع
تلوینات کسیفهٔ لطیفه که باکثر الوقوع نصیب مبتدیانه و متوسطانه و منتهیانه مصطلحه
اهل زمانه واقعه اند اگرچه بعضی آنرا ازنادانی خود من حیث لطایف غیر مفهومه
بادراک ناقصه خود بتجلیات محبوب حقیقی غیرشانه بالاصالت نامند و بظلیت آن
نادان مانند و ماورای آن شهود خاص هم که آنرا ظهور مشهودیت مسمی بمظهریه
اسمی گفته شده و آخر آنظهور را ظهور مشهدیهٔ نور ذاتیه بیکیف مسمی بمظهریت مرآت
نور الاسم نمایده اند بوصول سری بوجه قوة بظهور شدت قوة صحیحه تکمیل صرحیه
ایمانی و یقینی به بحیثیت محض لتشرف ظهور حضرت اقدس تعالی سبحانه بظاهر اظهر بکمال

وقت زید خیره باینقدر روشن اسلام و دین اپروري درین ایام متقدمه ظهور

حضرت محمد موعود است چنانچه در حقیقة ظهور وجود این فقیر معارف و علوم عزیزه

در حقایق اسرار عقائد ایمانیه که بصحت قبول بموافقت نقلي و عقلي واقع اند

چنانکه بالا مذکور گشته است و خدمت این بادشاه وقت زید خیره که بسند مهر و

دفع شدائد بعضی اسباب شدائده مهلکه که بالقائي غیبي ازین فقیر واقع شده اند

چون در خیال بعضي مردم محمول برخوش آمد نمودند بنیت دفع بدظنّي آنها نوشتن

و گفتن موقوف کردم الغرض طالبان حق عقیده دارند که محمد موعود امد منست

و نیز وقت ظهورش نزدیک رسیده است رضي الله تعالی عنه وازین کمالات

تعجب نکنند که اگرچه این فقیر تصرف برکسی نمیکند و بخود جز به نمینماید بنابر آنکه خداوند

سبحانه وعده واقعه شده است که من تصرف بجذبه اختیاري ترک کردم و تو همان

کسی را بمن متوسل سازي و بر توسل من ثابت داري که البته بقضائي مبرم وی از مغفوران

بمدت قریب هفت سال نصیب شده بود بتوارشاد هردو مرتبه جامعه بکمالات

متنوعه بمرتبه روحانی روح این فقیر را مامور فرموده بودند وآن کارخدمت

از اقطاب متعدده متنوعه قطبیت ارشاد و از تابعان این فقیر به نیابت موزره

می آمد همچنان درین ایام بحسب تقاضای کمالات خلافت که فی الحقیقه این خلافت

آنست که بفقر عظمی حقیقی است بتوسط سری با مرکل توسط ساخته است صلی الله تعالی

علیه وعلی آله وصحبه وتبعه وسلم وبارک چنانچه از حضرت تعالی وازان حضرت

توسط خلقت جمیع عالم صلی الله تعالی علیه وسلم قریب به بیست کس را از اولیا

او سبحانه ازین معنی مع کمالات دیگر تا حال خبر شده است وگفت چند مرتبه که

برای صحت این علم بالله که در اواخر حال نصیب شده است و برای خدشات توهمیت

بعضی منکران نامنصفان و برای خیر عاقبت خود و برای خیر عاقبت همه متوسلان

ماضی وحال واستقبال خود و برای آنکه هرهمه در زمرهٔ اولیاء مقبولین مقربین محشور شوند

بحضرة رب العزة باستدعاء فهم خود درخواست کردیم این آیات کریمه ظاهر
نمودند وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم
طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون
يا أيها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا
فيكم غلظة واعلموا أن الله مع المتقين وإذا ما أنزلت سورة فمنهم
من يقول أيكم زادته هذه إيمانا فأما الذين آمنوا فزادتهم إيمانا
فأما الذين آمنوا فزادتهم إيمانا وهم يستبشرون وأما الذين في قلوبهم
مرض فزادتهم رجسا إلى رجسهم وماتوا وهم كافرون هو الذي جعل الشمس ضياء
منازل لتعلموا عدد السنين والحساب ما خلق الله ذلك إلا بالحق
يفصل الآيات لقوم يعلمون . إن في اختلاف الليل والنهار وما
خلق الله في السموات والأرض لآيات لقوم يتقون . إن الذين

والقمر نورا وقدره

١٩٠

لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحياة الدنيا واطمأنوا بها والذين هم ٩٨
عن آياتنا غافلون. أولئك مأويهم النار بما كانوا يكسبون

إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات يهديهم ربهم بإيمانهم تجري
من تحتهم الأنهار في جنات النعيم دعويهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم

وگفت روزي در سواري در نشان علم اين فقير اين آيه كريمه الهام فرمودند

يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولو الأمر منكم

يعني در هر مرتبه كه باشد اى كه مراتب امر خلافة يا در مراتب امر امامت وامامة

مشتمل است بر مراتب امر علم لساني وهم بر مراتب امر علم جناني وگفت كلمني

ربي بهذ الترجمان بالقاء الجلي وجود لدى اى ظهور لدى حجة بالغة فكلمني

ربي بغير ترجمان بالقاء الخفي في كلام اي لحقية الحق صح

يعني لثبوت العقيدة باثبات حقايق العقايد والبطلان الباطل اى

بارتفاع المشابهة من العقائد وانت الامي ثم قال طريقتك محمدیه لتکمیل هدایة

المتقين الذين يؤمنون بالغيب وگفت از جمله جهل وشش سال عمر تا حال

در نیمه ة بیست و چهار سال که بطاب هدایة طریقة علم بالله گذشته اند آنچه از

عجایب و غرایب از بعضي کشوف علوي و سفلي واز نصب کمالاة کمال قطبیت

متنوعه واز مراتب غوثیت و از مراتب امامة وخلافت نصیب من نمود اند بتفصیل مفصله

آن کتابي دیگر مخصوص یابد اما از حقایق این مناصب عظمی و درجات علیا من حیث

تحقیق خصوصیات آنها پاره قسم ثاني در کتاب خلاصة المعارف مرقوم شده است :

اي برادر ازین غرائبات هیچ اهل فطرتی انکار نکنند زیرا که از فضل حق سبحانه هیچ

تعجب منکرانه نکنند مگر جاهلي چرا که اگر خواسته باشند مثل من بهر ناقصي هیچکاره خواه

بجلا خواه بخفا هرچه خواهند بدهند خواه برخلایق هم ظهور آن خواسته باشند خواه نی

واز ذکر پاره خارق عادات جائی تعجب اصلا نیست که از غیر مومن واقع میشود اما در ضمن

این

این همه مذکور حکایت نیتی است صالحه بحوست خداوندی عز شانه یعنی که چون
تصنیف این رساله برای فرزندان نیکانکان حسبی ونسبی است وطبایع مجبول بر آنست
که سخن نیکانکان ومخلصان بیشتر موثر می باشد بس عزیزان صادق الاخلاص بکج
بینی وکجروی خلوص صفائی فطرت خود را بظلمت بی اعتقادی وبی اخلاصی وبظلمت
اثر نیکانکان مکدر وبرهم نکنند که مقرر است چنانچه از خواجه عبد الله انصاری است قدس سره
آمده آن حیث هر کرا خواهی براندازی با ما دراندازی واظهار این کلمه نیز از شفقت است
والا هیچ پروائی نیست بزرکی فرموده توحید چو آفتاب تابان شدن است
زین شپره طبعان چه هراسان شدن است * کر خلق نیست حاجت عزلت نیست * از کور چه
احتیاج پنهان شدن است * یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید وچون سنت خداوندی
سبحانه در عالم اسباب باسبابست کما قوله تعالی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ
مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا ٥ ٥ ٥ پس هادی سنت برحق علیه الصلوه

والسلام بحفظ ترتيب به ترتيب آمد لن تجد لسنة الله تبديلا ۵

نصّ صريحيست پس اميد انكه برادران عالي فطرت بغموض عجايبات از دريافت غرايبات

اين كلمات بهمت مراتب اقصى بمقصد اصلي حقيقت رغبتر شوند واز مخافات ونازكيهاي

مراتب طريقه متنبه مانند واميدوار كمال اكمل هم باشند ومن الله التوفيق

والاجابة منه سبحانه وگفت به نسبت احسن سلوك اين راه عظيمه محبت ذاتي آن محبوب حقيقي

تم كماله بحق اداى حقوق آن در حسن اداي اطوار واوضاع هميشه خود را ناقص

انقص مي يابم قوله تعالي ما قدروا الله حق قدره ما عظموا الله حق عظمته بر حال خود مدام

مي بينم ۵ باكريمان كارها دشوار نيست ۵ وحسن سلوك درين راه بنظر انحصار

اوقات بر وقت نفس حال با نقطاع امال تبدافع تخيلات خيال باقتصار افكار بخشوع

وخضوع باادب ونياز بيقين حضور جلالت وعظمت وقدرت الهيه رب العالمين معبود حقيقي

جل جلاله نعمم يعني يعني كانك تراه بعجز ونيستي حال ظاهري وباطني بعبادت مرضي نزمادت

از هوا بر رضا بقضا بحسن عمل عزیمت طریقت را صحبت مرشد کامل مکمل معارف علوم
اصالت ضروریست زیرا که بی آن بتعلیم غیبی به تربیت لاریبی بعلم لدنی صحیح اصلی
نادرست و حکم مر اکثر راست نه نادر را زیرا که نادر نادرست و اکثر احوال لاریب
غزل بپیمانه نوش سحری در نوش نیش دارد ٭ در حفظ حال مشرب زندانه کیش دارد
قطع کمال دارد از ماسوائی دلبر ٭ تفریق خویش خود را هم سایه خویش دارد ٭ سیار
هر دو عالم در لمحه بکامی ٭ پائی بکون بدامن در خانه خویش دارد ٭ عامی نما حکیم
نشنیده راز دوران ٭ آئینه باب حکمت از شانه خویش دارد ٭ مفلس نما غنی
دامن بپا کشیده ٭ صد نوع گنج خانه ویرانه خویش دارد ٭ اُمّی لسان بظاهر
عالم جنان بباطن ٭ اسرار کون و امکان عرفانه پیش دارد ٭ راز افشای
دم کش بکلام زیرکانه ٭ اسرار عشق گویان افسانه پیش دارد ٭ و گفت قوه
تاثیر صفت جذبه و آگاهی خواه درست بود که از صحت و استقامت صراط مستقیم بهدایت

اصالت ہست خواہ ابتر کہ از علّت و ذلّت صراط مستقیم بضلالات ظلالات است در
متوجہ الیہ از شخص متوجہ در صحبت خواہ و رغبت بر قدر شدۃ قوۃ و ضعف قدر
قوت آن شخص متوجہ ہست اگر قابلیت قبولیت استعداد متوجہ الیہ نیز درکار ہست
واگر شخص متوجہ صاحب اجتبا بکمالات جذبہ اند ماجیہ ضمنی آن اجتبا یا صاحب جذبہ
بکمالات اجتبا مخفیۂ ضمنی آن جذبہ کہ صاحب حضور و آگاہی اصلی بالاصالت
کثرت او قلہ خواہد بود یافتہ شود بہتر کہ موثر سعادۃ عظمی است والا اگر نسبت جذبہ
و آگاہی بکیفیات و مواجید ظلالی است ازان صحبت بپرہیز بہتر است کہ طالب حق
از نقص چطور بکمال خواہد رسید زیراکہ مبتدی و متوسط را مبداء و توسط
جلی فیض نسبت شیخ ہست بتوسط خفی فیض عام از کمال ہدایت محمدی علیہ الصلوۃ
والسلام چراکہ او صاحب و عارف ظہوراۃ ظلالی است و منتہی را مبداء و توسط
جلی فیض خاص از کمال ہدایت محمدیت علیہ الصلوۃ والسلام بتوسط خفی بمنتہای ہمت

سر حبی حقیقة انسانی شیخ که محبوب حقیقی است سبحانه و اگر منتهی اکمل تر است

توسط سر شیخی شیخ است که بتوسط سر مندمجه اذن مسلسل ارشاد و هدایت رسالت

مصطفوی محمد مجتبی صلی الله علیه و سلم واقع است. شَانُ مَا بَیْنَهُمَا ازینجا نکتهٔ

سر مشیخت مختلفهٔ مشایخ توان دریافت و من حیث مدرکات اسرار مخصوصه بوده

باشد که بعضی در کمال هم بتوسط شیخ قایل اند و بعضی در کمال خود نفی توسط

شیخ کرده اند اما من حیث حقیقة اصلی توسط محمدی صلعم بعلم این فقیر همه را

بهر حال همیشه باقی است کما قوله علیه السلام مِنْ نُوْرِیْ وَاَنَا مِنْ نُوْرِ اللّٰهِ و قوله تعالی

لَوْلَاکَ لَمَا اَظْهَرْتُ الرَّبُوْبِیَّةَ و آنکه بعضی را ازان مکتوب حضرت شیخ ما

قدس سره نفی توسط مطلق مفهوم میکردد لابل آنجا مراد نفی مرتبه ایست از مراتب توسط

مطلق و آن مرتبه ایست بمراتب مثبت الحجاب دون آن مرتبه که بمراتب مرتفع الحجاب بود

چنانچه ازان مکتوب اول حضرت شیخ ما هم صریح پیداست که خود را بس رو محمدی گفته اند

مگر کسی بسکر وقت گفته باشد و گفت که وقوع و حصول قوت برائی ظهور نسبت
جذبه و اجتبا و اگاهی شهود و حضور قلت طعام و قلت منام و عزلت از
مشغله خلق بسیار بسیار کار کرد است ازینجاست که مبتدی و متوسط را ریاضات
شاقه مضر گفته اند و گفت من که یاران خود را اول تحریص بعلم ظاهری میکنم
و بعد ازان بوصول و ظهور قابلیت استعدادیه مقتضی الظهور علم لدنی اصلی تکمیل
حقایق اسرار توحید مسائل ایمانی سعی می نمایم و بیش از حصول و وصول علم حضور
امراتب منتهی اصلی علی از مجاهدات شدیده منع میکنم و بعد ازان رخصت مینمایم
سر ش نست که مذکور شد و گفت که اهل ریاضت شدیده را عزلت ضروریست که
صحبت خلایق مضر است و گفت که خلوه جلی و خفی محبوب جمیع انبیا و اولیاست
علیهم الصلوٰه والتسلیمات و اگرچه در دعوت بخلق من حیث خدمتکاری باطاعت
به حسب امر ماموره در آواخر حال متکلمان از خلوت جلی کمتر میسر می باشد اما آرزو مینماید

اَلْعُزْلَةُ مِنْيَةُ الصِّدِّيقِين صريح واقع اشده ست اكرچه بقطع صحبت

خلايق عزلت دايمي بهترچنانچه بعضي اكابر قدس سرهم بردوام اختيار صحرا

نموده اند وبكوهستان كريخته اند ويا از زاويه خود برآمدن ترك كرده اند و

برخلوة اربعين وعشرين وعشره وكمتر ازان هم بنابر عدم تيسر عزلت دايمي بالضرور

باختيار طريق تبركا قانع شده اند وكفت خلوة معروفه را شرايط اند اول تجرد از دنيا

وبيرون آمدن از ملك خود وغسل كردن به نيت مردن وخلوة خانه را لحد خود

انكاشتن وطهارت كامله وثوب پاكتر ومصلا بانضافت خلوة خانه تنك وخالي از

رخت ورو بقبله وتوبه بسوي حق تعالي خالصا مخلصا از ذنوب خود بندامت وبكاء و

تضرع وبخشوع وخضوع وترك حسد وحقد وخيانه وغل وغش وجميع بدخويي صوري

ومعنوي وسعي بانتفاء جميع صفات ذميمه ذاتيه نفسي وترك حرص وطمع وجميع هواها

دون حضرت حق سبحانه ودوام وضو كه وضو مظهر نور است زيرا كه نفس طهارت مظهر

نور است و صلاح مومن است و اختیار صوم که الصوم لي وأنا أجزي به

و ضمو صفاة حیوانست بصوم واقع است و تقلیل طعام و منام ضروریست که شیطان

از مومن گرسنه بگریزد و عدم آزار و تشویش گرسنگی را حبس ته است واین حبس

مخصوص است و عام و سر این حبس را بعضی از یاران این فقیر محرم اند و باید که چنان

خلوة نکنند که مردم را زیارة کنند زیرا که لازم است که از دیدن و شنیدن و گفتن

آفات باطنی از خطرات کلام نفسی و نقوش مثالی بخیال و غیر آن از بلیات و همی

پیدا می آید والا در چنین خلوتی خوف شهرة است و در شهرت آفت که باید که

نماز بجماعت گذارد و اگر خوف شود تا از صحبت خلایق از خلوة برون نیاید

باید که با یکدو سه کس اگر قادر باشد همانجا جماعت کند والا خوف آن باشد که مبادا

نماز فوة شود چنانچه حضرت شیخ بها والدین ذکریا هم چنین گفته و هر که بر جماعت

قادر نیست و در جائی است که کسی او را نمی بیند و نماز را با واجبه احبه با تمام

قواعد ارکانی تعظیم بدنی و جانی با فتقار و انکسار بخشوع و خضوع جسمانی و روحانیه
تمام ادا میکنند خیلی مقبول است و بدوام سکوت بنفی خواطر با ذکر دوام با مراقبه
دوامی باشد و از خلوة خانه بیرون نیاید مگر بضرورت استنجا و غسل و وضو یا برای
قوت که بجهة سد رمق باشد و باید که از ورود وظایف دعوات و تسبیحات ماثوره
و از ورود و خواندن غافل نباشد اگرچه طالب محض ورد نباید بود لیکن اگر تواند
بعرفان حقایق اشیا بعلم حضوری بنفی اثبات هستی غیر حق سبحانه بتوجه حالی بحضور رب
متعالی و اگر نتواند باستحضار یا دخفی سری کلمات خود را مظهر کمالات کلام مطلق
سبحانی انگاشته میخواند و باشد که اینچنین خواندن دعوات و مستحبات از قران و حدیث
مقتضی فواید و نتایج کثیره از مجیب القریب تعالی شانه و وصول این دولت
بمحض فضل صمدی رحمانی رحیمی سبحانی حقانی است انه حبیب الرقیب جل سلطانه و عم احسانه
و تم برهانه و باید که اعراض بر خدا و ندکند سبحانه چنانکه هرچه بروی آید از قبض و بسط

۱۰۴

و رنج و راحت وصحت و سقم و کشایش و فرو بستگی راضی باشد و تسلیم کند

و نیز اعتراض بر شیخ نکند یعنی هرچه از قول و فعل و حال وصفت او راببیند و چون و چرا

نکند و بهمگی خود را تسلیم و مصروف او دارد و خطای او را بهتر از صواب خود داند

از ینجاست که حضرت صدیق اکبر گفت رضی الله تعالی عنه سهو محمد

صلی الله تعالی علیه و علی آله اجمعین و باطن خود را نفی در باطن او بداند که گفته اند

دو دل یک شود بشکند کوه را پس دل قرآن که سورهٔ یس است

و دل شب که در اوائل نیمهٔ آخر شب است و دل بنده مومن چون جمع شوند ظلمت کجا ماند

و اگر با اینهمه با دل چهارم که بنفی بودن در باطن شیخ میسر است جمع شود نور اعلی نور

و باید دانست که سرّ ان مصرعه مسطوره مشعر بجمع خاطر است یعنی دو دله که شخص دو دله چون یک دله

شود کار همت بسر انجام کمال اید باید که بر خود مثل بیضه انکار دچنانکه اگر بیضه قدری

از تصرف مرغ بیرون آید کنده شود و از ینجاست که انکار شیخ حرام گفته اند و طریق نیک بدا بسنت

ادب شیخ بیشتر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و باید که هرچه بمدح و ذم از خلق
آید فربه و لاغر نشود و یقین داند که اگر کسی را چنین استغنا به نصیب پیدا آید
که هیچ وجهی از خلق رنجه نشود قابل مقبول نفیض عظیمه گردد و تحقیق این حقایق که بعدم
رنجش منوط اند در خلاصة المعارف در قسم ثانی واضح گشته است و اگر با این همه بشرائط
بصحبت برادران و یاران هم طریقت باشد خلوت در انجمن دست آید و اگر شرط نفی
بودن یک بدیگر را رعایت کند و خدمت خلق الله را بر حسب استعداد خویش بهترین
وجهی برگزیند بحکم آنکه خیر الناس ینفع الناس این بهتر بود که درین صحبت این فواید
زیاده بر فواید خلوت آمد و نیز از بعضی خطر و خوف رهائی یافت که در خلوه بهتر نیست
آفت بس مرد سلیم الفطرت صاحب همت عالیه از چون و چرا ابناء زمانه وارسته و از
و از جمگی ضلالت هوائی نفسانی گذشته چشم دل بران داشته که دین روز نبودیم
فردا نخواهیم بود پس امروز هم خود را نابود انگاشته با حسن عمل یعنی بتمامی ترک هوای



۱۱۵

غیر حق سبحانه بعظیم توجه بحضرت حق سبحانه بنوعی که توجه هم نماند بقطع کامله

جمیع تعلقات صوری ومعنوی به پاکی شامله از جمیع محدثات ظاهری وباطنی

بترک صحبت بیگانگان بحسن اداء امر فرقانی وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

باختیار صحبت ضروری یگانگان بحسن رضائی حکم قرآنی فَادْخُلِي فِي عِبَادِي

وَادْخُلِي جَنَّتِي

برطبق قول حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره که فرمود با خالق

چنان باش که خلق موجود نگرفته است و با خلق چنان باش که نفس وجود نگرفته همگی

عمر را نفس حال شمرده از تفکر ماضی و استقبال گذشته نقد وقت غنیمت دانسته

باستغراق محبت ذاتی بفهم دقایق حقایق نکته های اسرار آیهٔ کریمه إِنَّ الصَّلٰوةَ

تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ أَكْبَرُ بقطع نظر جمیع مراتب ادنی واعلی بجمع الجمع

خواطر بجمعیت کامله بجمع همت بمطالب واحد حقیقی اقصی بنوعی که نفس چه که بنفس خود هم

شعوری نباشد غیر از حضرت الله تعالی علماً وعیناً بهیچ بصیرت هیچ نماند چنانچه باو قایت

معروفه بصلوات مخصوصه قیام باید وشت همچنان بذکر الله سبحانه بحفظ اداب
مذکوره باستلزام دوام بتمامه مشغول ماند وگفت که اختیار عزلت از خلق و ترک
طعام و منام و لباس و کلام بتعین وقت سهل کاری است که نظر نفس به بهره وری
امال باقی است مرد عالی فطرت باید که عمر خود را لو فرضا اگر عمر ابدی باشد یک روز
بلکه یکساعت بلکه آنا واحدا انگاشته ترک هوای خوراک و خواب و پوشاک و تکلم و
صحبت خلق بهمه عمر اختیار کند لیکن ترک اعظم که هوا بما سوای حق است سبحانه چنان
باشد که چنان چه ترک اختیار خواب و تکلم و خوراک و پوشاک و صحبت خلق کند همچنین
از خوف هوای نفسی که مبادا از زمانی بنامرضی واقع شود ترک اختیار امور متقابله آنهم
که بیداری و سکوت و گرسنگی و برهنگی و عزلت از خلق است نصب عین سازد و
اگرچه این هم اختیار است پس درین اختیار هم خوف هوای نفسی پیداست زیرا که بتفرقه
قلب از نفس از اهل قلب سلیمه نیست و عارف بالاصالة بحقایق اشیا نیست مگر که توجه

شهود توحید وجودی بشهود وحدة در کثرت است وازافراد اهل نفس مطمئنه
حقیقی نیست چراکه فردی از مقبولان حقتعالی که چنان خواهد بود نفس عزمش بر عزیمت
خواهد بود واین تحقیق نفس عزم بعزیمت جائی دیگر مرقوم شده است فلاجرم بعد ان
ترک تمامی از هوائی صوری جلی ظاهری نفسی هرچه ضروری بامر مأموره باشد
قبول نماید وهرچه پیش آید قبول نماید وبر حسب ملاحظه عمل عزیمت گزینند وتضرع
وافتقار حقیقی اگرچه بوجه حقیقی چطور میسر شود بهر حال بوسع امکان ظاهری وباطنی
چنانچه بالا مذکور شد بردوام باشد پس چنانچه این تعین بلا انحصار وقتی بعزم
صادق باشد امید است که همچنان عنقریب بفوائد ونتایج بکمالات کمال حقیقی استفاضه
واستفاده واستکمال از پردهٔ غیب بفضل موهبی بافاده وبافاضهٔ حقایق سبحانیه
رو بکشاید وغنچهٔ امید بشگفتگی آراید وگفت که عالم بودن وعارف شدن درین کارخانه
خلقی سرکاری وبرسرکاری بودن است چنانچه هرافریده برسرکاری وسرکار نیست

وعاقبت خیر همه کسان مبهم است لیکن امید فائده و نظر نفع بیشتر مرکسی راست که
با وجود کمال معرفت و علم کمال راضی و مرضی از حق سبحانه صادق باشد با استغراق
کامل بحضور صادقه نفس امری بحق تعالی و گفت که ریاضت را و اخفای ریاضت را
و بهترین اوقات برای عبادة در جمیع ساعات روزانه و شبانه و چنانچه در قسم
ثانی خلاصة المعارف مذکور مو ده شده است باین فقیر حقیر از عرفان بعض
حقیقت از بعضی عاداة و عبادات و احادیث آنسرور صلی الله تعالی علیه وسلم
بالقاء موهبی رحمانی تلقی کرده اند اگر تفصیل آنرا اینجا گنجایش نیست لیکن پاره وا
نمائیم چنانچه ترک دنیا بحیله مخفی چنانچه که از کثرت انفاق ونی تعلق آن هیچ نماند
و ظاهر شود که چیزی نمیدارد یا نمی یابد و بفرا اغنائی از محتاجات بمعیت جهان باشد
که هیچ ملالی و کلالی ظاهر نشود و بداند و تارک صادق بصدق حقیقی جلی وخفی آن
سرور عالم است صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم زیرا که ترک بعد ملکیت چیز است

ومخصوص او را علیه و علی آله الصلوٰة والسلام از حضرت ملک الملک حقیقی

مخاطب کرده اند انا وانت وما سواذلک خلقته لاجلک پس او گفت

انت وانا وما سواذلک ترکته لاجلک پس فی الحقیقه غیر آن سرور

دیگران همه من حیث حقیقه خفی تارک هوای خود باشند نه تارک ماسواه غیر هوای

چراکه دیگر از امالک هیچ چیزی نکرده اند که ترک نمایند و زرق هم بتحقیق مبرم

بمعنی خفی هرکسی را همان ظاهرست که مصروف وی شد والا بتحقیق خفی موقوفست هم

و زرق مبرم ترک نتوان کرد پس دیگر همه تارکان بوجه صوری جلی صادق باشند

وآنسرور مجتبی عالم هم بوجه صوری جلی و هم بوجه حقیقی خفی تارک صادق

اصدق باشد علیه و علی آله وصحبه وتبعه الصلوٰة والتحیات والتسلیمات قوله علیه الصلوٰة

والسلام الفقر فخری پس گفت از نبوة وغیر آن چند آسامی بر زبان مبارک آورده

چنین ادا نمود براین وآن نمی نازم که حق تعالی مرا فقیر ساخت بدین می نازم اینجا از کمال ظاهر فقر

او عدم هم باید دریافت تا دانسته شود که بکمال فقر حقیقی او چه گمان برده شود و

روشن ظاهرش علیه الصلوة والسلام همچنان بود که با وجود قدرت تصرف بر اموال و

اسباب هیچ تصرف خود اختیار نکرده و بفقر صوری اختیار خود ساخت علیه الصلوة

والسلام و دیگر از آداب معیشت اهل فضل بفقرا و اغنیا بیشتر بیان نموده خواهد شد

انشاء الله تعالی و بحیله خوف مرض و زیادتی آن و یا بحیله کراهیت در اطعمه مرغوبه

مرغوبات و متلذذات نفسی را نگذارد و نیت خفی آن وجهی باشد که ازین خوراک

و پوشاک دیگری بیاساید و نیت جلی این وجهی بود که مبادا حسنات از آخرت

بدنیا عجلت کنند و اختیار محرومی ازان برای دوستان با همین معنی که اگر ایشان

بیابند و برخود صرف کنند یا ترک کنند در هر دو معنی ملاحظه خوف سرور نفس ایشان است

پس آن بهتر که هرچند نیابند و صابر باشند و فعل ایشان در اخذ و ترک و منع و عطا

و فضول و امساک در میان نباشد و آنکه آنسرور فرمود علیه الصلوة والسلام"

الفقر اولي الاصحابي والمال ينفع لمن بعدي دريںجا نکتہ ایست باید دریافت

کہ آنقول ثاني نہ ترغیب آخرین اي ملحقین بمال ہست بلکہ درین حدیث تفریق

مراتب اہل استعداد مختلفہ ہست تا ہرکہ استعداد صابر بر فقر دارد گویا داخل

صحابہ ہست رضی اللہ تعالی عنہم کہ استعداد مضطرب دارد داخل آخرین است

ازان مقبلین رسخین لبس او نہار را مال نافع گفت و وقت تفاوۃ اطلاق لفظ

نافع و اولي را بر ہر دو محل باید دریافت و زیادہ برین در افعال و اقوال

در قسم ثاني خلاصۃ المعارف واضح شدہ ہست ابیات ہمین یک پرچہ گي

دیرینہ بہتر ؛ ہمین یک لقمۂ گی مسکینہ بہتر ؛ رضا را پاکی دل از ہوا بہ ؛ لقا را صاف

آیئنہ بہتر ؛ جا کجي روز و شب بر روز و شبم ؛ تو کجي خزان از برائي دلم ؛

بي ضرورا این برین بحسب ضرور ؛ ہرچہ باشند با مرب شکور ؛ بلکہ نظر ناظم

وجہل جبلي ؛ وضعف بشریتي خود داشتہ ہرچہ پیش آید ہم از کرم او سبحانہ والسنہ

منتظر جود و حفظ و بدایة و عفو او بوده مدام نظر بفضل او باید داشت نظم

بر خوان نعیم تو خداوند کریم * مهمان توام چو طفل نادان و یتیم * دستم زفضول

گیر یا عفو هوا * عذرم بپذیر و گر صحیح است سقیم * بدین ملعونه دار غیر معصوم می

چه ایمن باشد از سلطان * که در دار السلام آن اهل عصمت دیده کم انسان و تربیت

طلاب بحسب مدعا معنی حدیث الفقر اولی الاصحابی چنانچه بالا مذکور شد

بر حسب استعداد مختلفه ایشان می باید ساخت اینجاست که مرشد طریقت از استاد

شریعت اعرف و اکمل باید و نیز از ینجاست که سالکان طریقت را ریاضات و عبادات

نافله از نماز و روزه بی اذن مرشد کامل هیچ نمی باید و اگر چنان مرشدی یافته

نشود بعد از هر عبادتی استغفار لازمی دانند چنانچه از حضرت خواجه نقشبند

آمده است قدس سره واین از آنجاست که آن سرور عالم فرمود صلعم چون جمیع اعمال

شما را بهشت دیوان بالاء خوف رویه است الاعلی که به نیت متابعت من بکنید و چون

بکر

نیک دریابند کان اقوال وافعال واعمال او ومتابعان عارف وعالم ورسخ

وصادق صحابهٔ او بوند لاجرم درشان شان فرمود اصحابي کالنجوم

بایهم اقتدیتم اهتدیتم علیه وعلیهم الصلوٰة والتسلیمات پس جائي عبرت وهو نشان بست

هر عملی که بریاضت وعبادة که سوائي یا ورائي اقتداء طریقهٔ صدر اول بود

بمتابعت که انجامد وبمقبولیت که رساند وتوسط که دناند والله تعالی اعلم متوسط

ومقتداء ومتبوع شخص مامور یا منهي باشد یا شخص متوقف غیر مامور مبهم فاعتبروا

یا اولوا الابصار قوله تعالی یا ایها الذین امنوا تقوا الله وکونوا مع الصادقین

وقل هذه سبیلي ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعني وگفت انکه از

الهامات خاصهٔ من هست علم لدني یعني بعلم لدني خارق العادات یعني بخارق العادات

دانستن چیزي که نزد من هست بدانشي هست که نزد من هست واین بمحض فضل و

منوط هست سبحانه تم احسانه وخارق عادت از مناسبت معلومیت خلائق ودر

معلومیت کشف خلایق آلهی و دقایق کونی نسبت بخلایق بخارق عادت
ازمناسبت رسم و عادة خلایق واین بمحض توفیق او مربوط است تعالی
تم برهانه واینجا نکته برحسب دقایق این حکایت مذکوره بتفهیم طلاب ازعلم ارشد
الهام ثانی اینست که چون درسلوک طریقه استفاضهٔ علم جنانی بموجب امر
خود حضرت میان حاجی خضر رحمة الله تعالی علیه بنظر ملاحظه خوف توقف از مقصد
حقیقی از استفاده که بمطالعه کتب اهل علوم لسانی شود ترک کردم چنانچه نسخه صرف
میزان خوانده بودم که ترک این کسب ساختم چنانچه باز هرگز بوئی بتفکر باطنی
وتعمل ظاهری نه پرداختم وآنچه استفاده بامر ونهی در طاعات وعادات لازم
ضروری باشد باستفاده سماعی انحصار نمودم که هر عملی که علم آن نمیدانستم
از علما سوال میکردم و بعضی اوقات که رسیدم پرسیدم بخدمت عالم در انحالت
ممکن نمی بود والبته دران باب از غیب جنان ملهم میشدم که بعد ازان وقت هرگاه

آن مس

ان مسئله از عالمی پرسیده می شد همچنان جواب می یافتم و باعتقاد دم ادب

اهل علم و طالب علم لسانی ای صوری ظاهری همچنان بصدق راسخ ماندم

حضرت حق سبحانه این علم لدنی اصلی داد که آنچه باید و بر حسب کنه حقایق

شاید ناخوانده می دانانند و از علم الهام اول این که دانستن حقیقی حقایق

معانی که از طلب مبرا باشند چنانچه که هر چند بتدقیقات توجیهات مؤوله موجهه

قیاسیه عقلی ارباب ظواهر و بتحقیقات تاویلات موجهه مؤوله کشفیه قلبی اصحاب

بواطن بواسطه از کثرة اعزه واقع میشوند بمطابقت مقرره حقایق عقاید شرعیه

قطعیه اجماع سلف بموافقت نص و حدیث بی احتیاج وجه مولفه متوقفه و

وجدانیه واضح نمیشوند پس آن تدقیقاة و تحقیقات از علم لدنی اصلی نباشند

اگرچه اهل آنها همچنین دانند بلکه از علم لدنی ظلی باشند ای از ظهور مراتب علم لدنی

مطلق که آن مراتب مندرجه بنفس آن علم مطلق که مقتضی الظهور بوجه قیاس ذهنیه

عقلیه وادراک وحدانیهٔ قلبیه اند منسوب بلدن مخلوق اند غیر لدن خالق الا

باین لدنی اصلی که ولاهل صحبت واقعی این علم که بمراتب سری بعضی از نوادر

امتیان واین فقیر ظاهر شده است بحسب تحقیقات تحقیق حقیق صادقه که بعضی از ان

درینجا هم اختصاراً اندکور شوند باصالهٔ تحقیق واضح باشند وحقیقه وجه تسمیه علم لدنی

مطلق هست که این مرتبه از مراتب مقتضی الظهور شهودی علم مطلق اصلی واجبی سبحانه

که بوجه مصدریه اند بر تقاضائی ظهور کمالات اسم الهادی است پس این مرتبه تحقیق حقیقی

بلدن خالق حق سبحانه مسمی بعلم لدنی بحسب حقیقه بسمیت حقیق مطلق باشد وغیر از همین

یکمرتبه دیگر مراتب بتقاضائی ظهور کمالات اسم الدلیل اند که بکمالات ظاهره نفسیه

مقتضی الظهور براطلاق صرف وجودی العینی است وکمالات مخفیهٔ نفسی مقتضی الظهور

براطلاق اقبل شهود المشهودی است اگرچه وقوع مدعا این هردو اطلاق در عالم

شهادة است واین همه کمالات یعنی این جمیع مراتب مقتضی الظهور الشهودی بر تقاضای

ظهور

ظهور کونیه پس باطلاق علم لدنی حقانی مستحق نباشند که برانواع مرآتیت صوریه مختلفه

استعدادات مخلوقات مقتضی الخطا والصواب ظاهر باشند و آن یکمرتبه بربکت نوع

واحده مرآتیت سریه استعدادات مخلوقات محض مقتضی الصواب باشد کفت فی قوله تعالی

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَجَاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ

ای برادر حقایق کمالات کمال تقوی را در نکات این حکایت مذکوره من حیث دقایق

باید دریافت که دریافت توبه و ورع در مطلق تقوی من حیث رموز این نکات بکدام

کمال ظاهر میشوند و وسیله بسوی حضرت حق سبحانه وتعالی ضروری بود و وسیله خطور

یعنی کامل مکمل حقیقی بارشاد حقه متابع محمدی صلی الله علیه وسلم بمتابعت جلی وخفی باید که

در حدیث آمده است که راه حق یکی است وراه شیطان بسیار وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ

فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ صحیح صریح است و لوازم ادب وخدمت وسیله

خطورشایان باشند زیرا که چون وسالت قایم مقام وسالت محمدیت صلی الله علیه وسلم

پس ادب و خدمت او مفضی به نتایج و درجات ادب و خدمت محمدی باشد

علیه و علی آله الصلوة والسلام چنانچه خواجه انصاری در اداب شیخ میگوید

قدس سره آورده اند که حساد وقت بشیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره

باد اماهی مفتریانه سلطان وقت را بد کردند و تعصب آوردند تا که طلب سلطان

آمد و کشاله کردند حیران شد ناگاه یاد آمد که اینهمه ابتلا شاید بدان سبب آمد که وقتی

بر مصلای شیخ خود ابوالحسن خرقانی قدس سره پای بی ادبانه نهاده بودم فی الحال

توبه کرد و از روحانیت شیخ معذرت خواست در خواب دید که فرمود که عفو کردم

هما نوقت سلطانرا در خواب نمودند که شیخ عبدالله می آید بسبب گناهی که باین بلا

مبتلا شده بود از ان تایب شد برخیز استقبال کن و باعزاز و باحترام تمام پیش آورد

بخوبی رخصت کن پادشاه همچنان کرد و معذرت خواست و قصهٔ خواب را باز گفت

شیخ فریدالدین عطار گوید قدس سره مثنوی نیست ممکن در ره عشق ای پسر

راه

راه بردن بی دلیل راه بر ❊ رو بجو یار خدائی را تو زود ❊ چون چنان کردی
خدا یار تو بود ❊ گر ز تنهائی تو ناهیدی شوی ❊ زیر ظل یار ناهید شوی ❊
آنکه در خلوة نظر بر دوختست ❊ آخر آنرا هم ز یار آموختست ❊ خلوة از
اغیار باید نی ز یار ❊ پوستین بهر دی آمد نی بهار ❊ یار آئینه است جان را
در حزن ❊ در رخ آئینه ای جان دم مزن ❊ تا نپوشد روی خود را از دمت ❊
دم فرو خوردن بباید هر دمت ❊ پس در آئینه کریمه مذکوره بعد از امر وسیله
امر بجهاد آمد یعنی که جهد و ریاضتی که بی مرشد کنند چندان هدایه بخش نباشد بو علی
دقاق گفت قدس سره درخت خود روئی که کسی او را نه پرورده باشد
برگ نباشد آرد و لی بار نیارد و اگر بار هم آرد بی مزه آرد پس من این طریقه
را از نصرآبادی گرفتم و او از شبلی و او از جنید و هرگز پیش نصرآبادی نرفتم
تا از سر نو غسل نکردم و در حدیث آمده است من تزهد بغیر علم جن

فِي آخِرِ عُمُرِهِ أَوْ مَاتَ كَافِرًا پس صاحب همچنان علم لدنی معنوی ظاهری و باطنی بکمال

تکمله متقی به تحقیق حقیقی در مراتب کمال مراقبه‌دار را می‌نماید در حدیث آمده است

مَنْ صَلَّى خَلْفَ تَقِيٍّ وَفِي الرِّوَايَةِ خَلْفَ عَالِمٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّى خَلْفَ نَبِيٍّ

و اوست که وارث حقیقی نبوی باشد و بتحقیق حقیقی در شان همچو عالم راسخ

کامل باشد اَلْعُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ در شان همچوان علمای

راسخین واقع باشد وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و در تحقیق حق انجنین

محقق حقیقی این امر جلی بر مرخفی باشد جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.

و معنی خلق عظیم قوله تعالی فِي شَانِ النَّبِيِّ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بصرف همت

تمامی بمحبوب حقیقی است قوله تعالی فی شانه علیه الصلوة والسلام أَنَا وَأَنْتَ

وَمَا سِوَى ذَلِكَ خَلَقْتُهُ لِأَجْلِكَ قال علیه السلام أَنْتَ وَمَا أَنَا

وَمَا سِوَى ذَلِكَ تَرَكْتُهُ لِأَجْلِكَ و احسن عمل این باشد قوله تعالی

خلق

خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً اینجا نکته ایست ۱۱۳

در یاب که تارک صادق حقیقی حق سبحانه بحسب حقیقه تحقیق از ماسواء او

سبحانه اوست علیه الصلوٰة والسلام والتحیات و دیگران نمیدانم تا بکدام

معنی تارک باشند مگر که تارک از هواء ماسوائی حق باشند که محبوب حقیقی ست

اقدس شانه بهمت کامله خود وبفضل او سبحانه زیرا که ترک بعد از وقوع

ملک ست و مالک الملک همه ماسوا را ملک او فرمود صلی الله علیه وسلم

و شرکت هیچ فردی درین تملیک مفقود ست چنانچه این تحقیق بالا هم واقعه

شده ست و احسن عمل چنانکه بالا در ابیات مذکور شده ست احسن سلوک ست

بنگر که بهر فقر و غنا هیچ نه ❊ با این همه چون و چرا هیچ نه ❊

هم پنداری هیچ تا بهیچ و تو هیچ ❊ بس بو العجبیت نازتا هیچ نه ❊ و احسن

سلوک آنست کما قال امیر المؤمنین امام حسین رضی الله تعالی عنه فان الله

عَلَیْکُمْ بِحِفْظِ السَّرَائِرِ فَاِنَّ اللّٰهَ مُطَّلِعُ الضَّمَائِرِ و این چنین حسن سلوک جز

بترک هوا است نیاید و هیچ بلائی در سلوک مثل هوا یافته نشد و بتجربه بنیاید

بئس العبد عبد هوا یضله حدیث صریح است و قد ورد ما اله یعبد

فی الارض قال الله تعالی اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ و اگرچه

ارتفاع هوا بس مرتبه عالی است در کمال انتها حاصل بود چنانکه گفته نورانیت کلمه

بقدر نور است و نورانیت دل بقدر زوال هوا است و شیخ کامل را هوا ممتنع نبود

اما سلوک ترک هوا چنین تعبیر است که ترک جمیع بدعتها بلکه خصلتها هم کند و ترک

هوا، جمیع ماسوا کند من حیث اختیار قطر بس از جمیع مرغوبات جسمانی و روحانی

از شهوات صحبت خلق خصوص از صحبت اهل بدعت بلکه از صحبت اهل فضول هم اگرچه در امور

مباحات باشند ترک کند و از خوراکه و پوشاک و تکلم و خواب بنفی نیت ترک کند

بس هیچ از اینها هر که بتمامی عزیمت اختیار نکند الا من حیث ادب امر حق تعالی یا دای

حق نفس خود و حق غیر خود مثلا حق نفس از خوراک بقدر لا بدی و همچنین از پوشاک
و همچنین از خواب و جماع بغلبه شهوة که بخوف مرض رسیده باشد وغیر ذلک
و حق خلق وصحبت نسا بقدر لا بدی بر قدر احتیاج ضروریه ایشان بمتابعت طریقه
مسنونه و همچنین تکلم بخلق وصحبت داری با خلق یگانه و بیگانه بخدمت ایشان بنیت
نفع رسانی و دفع مضرت ایشان واین نوع مشترکست در خلق ونفس خود و دوام
باداء عجز و تضرع وخشوع وخضوع که حقیقة عبادة گفته اند بظاهر و باطن متوجه جناب
قدس خداوند بنظر عظمة الوهیة او مانند غریستانه جل سلطانه لازم گیرد و هیچ
امری بظاهر و باطن بجسد مکو بحسب امر حق تعالی بنیت نماز و روزه وایمی که بعضی
عزیزان گفته اند فصل دویم واین فصل بر دو نوع است نوع اول در بیان
تحقیق حقیقة حقیقی اصلی اسما وصفاة واجبی حضرت آله حقیق اقدس تعالی نوع دوم
در بیان حقیقة تحقیق نسبت اصلی حقیقی صفات بذات حضرت جل وعلا نکته

سبحان من تحیر في ذاته سواه سبحانه سبحانه المسمی باسم الاکبر المعظم والاعظم

واسماء العظام والاکرام وذوي الاحترام الحسنی ذو الجلال والاکرام الیس اسمه

غیر المسمی والموصوف بالصفات الوجوبیة الذاتیه ولیس نسبت ذاته بصفاته من

نسبت الغیریة والعینیة فهو نسبت معدوم الکیفیة تقدس وتعالی نکته ای برادر

چون مرتبه این تحقیقات بس عالی پایه است اول باید دانست که محققان بر انواع

متفرقه اند لیکن از نوعی که بر صراط مستقیم اند دو قسم اند محقق علم الجنان و محقق

علم اللسان اما محققان علم الجنان دو گروه اند محققان اصلی و محققان وصلی

محققان اصلی انبیاء عظام که اسرار حقایق از حضرت حق سبحانه بالاصالة

بی وسیله دریابند و محققان وصلی اولیاء کرام که ایشان نیز اسرار حقایق از حضرت

حق سبحانه باصالة و وصلیت دریابند اما بوسیله توسط باطن نبی صلی الله علیه وسلم

این گروه مقتدای اهل طریقت است و محققان علم اللسان مقتدای اهل شریعت اند

۱۱۵

و بعد ایشان دو فرقه در مستحقاند متشرع و متصوف و سوا اینها باقی همه مقلد اند مقلد باشند خواه متعلق و دیگران برخلاف ایشانان فریق مبتدعانند مبتدع فی العمل و مبتدع فی العقاید هرچند که قول خلق میداشته باشند فی الحیوة و بعد الممات ابالی حصول توبه ازان عقاید خلافیه این قبول با ابتداع و رویت باشد نه باجابت و کرامة نعوذ بالله منها و بسیاری از اولیا الله سبحانه بنظر تحقیق کشف چنین دریافته اند و این فقیر نیز دیده هست بعضی کسانرا که درین مردم بعد مردن هم بقطعیت و غوثیت بامور ند بسبب غلطی عقیده و در مقبلان حضرت حق تعالی داخل نشدند و در روحانیان شرمسار و رسوا گشتند والله تعالی الجبار الستار وهو علم الحق الحق عز شانه **نکته** از قسم اهل علم اللسان جمعی مقتدا برحق که در مسائل عقاید بغوض غامضه بکمال انتباه تا در فضولی نیفتند چنین مختارات صحیحه اجتهادیه را برگزیدند که مقبول اجماع امتیان آمدند و وقوع آن مختارات برمرکز

اصلی بتحقیق حقه بحفظ هدایت فضل خداوندی سبحانه واقع گشت اگرچه در مطلق
اجتهاد امت بجزئیات مختلفه اسلامیه اعمالیه احتمال خطا و صواب لیکن بکلیات
متفقه ایمانیه اعتقادیه همه حق و صواب زهی فضل کامله سبحانی که در همچنین
مقصد بلند و پایهٔ ارجمند از هوا محفوظ ماندند و از تاریکیهای فریب مخفیه عامه
هوائی چه گونه شود که بدریافت فهم آن بس عالی فطرتی باید فلا جرم اقتداء
آن برگزیدها بر میان بی خلاف و اختلاف لازم آمد و آن مختارات اعتقادیه
ایشان اگرچه قطعی نیند زیرا که ایشان هم معصوم نیند لیکن کقطعی آمدند بحکم حدیث
لا تجتمع امتی علی الضلالة علیه و علی آله الصلوة والسلام ولیکن طائفه
در تحقیقات عقائد تحقیق بوجدان و قیاسیه عقلی باستنباط نص و خبر و اثر صدر اول
و روایت اجماع سلف اختیار نمودند و این فرقه محققان متشرعه اند و اینها از اهل
علم اللسان اند و این مختار ایشان مجتهدانه قیاسیه مشهور است ولیکن طائفه در حقائق

مذكوره تحقيق بوجدان القائيه قلبي ايضا بحسب استنباط مذكوره اختيار كرده

واين فرقه محققان متصوف اند واين محققان متصوف مختار البنان محققانه كشيفه

مذكور هست وچون وجدان ظني اند مختارات تحقيق وجدانيه البنان بالخلاف

والاختلاف محمول الخطا والصواب آمدند نكته اهل مواجيد آخر الزمان بحفظ

هدايت حق سبحانه از لغزش صراط مستقيم محفوظ باشند تا بمختارات ذوقيه رأيي

خياليه طبع روائي روي براه خوش هوائي بباخته درراه مبتدعانه نيفتند

ورهائي از مقتضيات طبعي بس مرتبه عالي هست نعوذ بالله من سرور انفسنا ومن

سيئات اعمالنا ✿ تحقيق كني بخوش ادائي طبعي ✿ توفيق دهي بخوش

رضائي طبعي ✿ هشدار كه ذكر كيست مذكور توحيست ✿ هرزه نروي بخوش

هوائي طبعي فهذا النوع الاول في بيان تحقيق اصلي اسماء وصفاة

باري تعالى قال النبي صلى الله عليه وسلم العلم علمان علم الجنان



وعلم اللسان علم الجنان فذلك علم النافع للانبيا والاوليا وعلم اللسان

قیل و قال آمد هدایت عام عام ❊ خاص بعضی خاص را بی قیل و قال ❊ قال دیگر

حال دیگر گرچه لیک ❊ هم لسان الحال ینطق از مقال ❊ شیخ احمد جام نیک

آورده است ❊ نکته در قال از اقوال حال ❊ دیگران بر دل ز کاغذی برند ❊

آن منم کاریم بر کاغذ زبال ❊ سبحانه سبحانه ❊ سبحان من تحیر فی ذاته سواه

فهو سبحانه الکامل بکمال الکاملة المسمی باسم الله و هذا الاسم ذاتی بالنص والحدیث

والاجماع امّا در تعریف این اسم بعضی محققان گویند که الله در اصل الاله است که

بمعنوی لغوی معبود حقیقی است و بمعنی اصطلاحی گویند مو اسم للذات الواجب الوجود

المستجمع لجمیع الصفات و این هر دو معنی اگرچه صادق اند لیکن بحسب این تحقیق این

اسم هم مثل اسماء دیگر صفاتی باشد و تحقیق خصوصیت این اسم به تخصیص اسم الذاتی

مفقود میماند و بعض محققان متصوف در تحقیق این اسم من حیث حقیقت حروفی الف

احدیة ولام ازلیة وهای هویة می نامند واین همه وجوه موجه اند وبعضی ازینها
الف ولام تعریف وتشدید تاکید وهاء ضمیر هویة بالغیب میدانند وفایده آنکه
ازحروف آلة معرفه باوجود تاکید تشدید بتاکید موکد ه تعریف که عدم عرفان
مسمیت مسمی میاند ظهور بحثیت صرف بآن حضرت تعالی پیدا میکنند وامتیاز
این اسم بتخصیص ذاتی از اسماء دیگر که صفاتی اند من حیث این معنی ظاهر میسازند
واین تاویل نیز معقول تر است واین فقیر را اینمعارف از علم اهل کمالات ولایت
ملاء اعلی معلوم میشود وآن تحقیق که بالف احدیة ولام ازلیة گفته اند خارجه بالا
مذکور شد از عرفان اهل کمالات ولایة اولیا بعلم لدنی ظلی مینماید وآن تحقیقات
آن هردو طریق ازان بزرگان که از علم اهلیت کمالات مرتبه خاصه ولایه که
آنمرتبه مسمی بولایة اولیا باشد ووی از علم اهلیت کمالات مرتبه اخص ولایة
که آنمرتبه بولایة ملاء اعلی بود نقلا از تصانیف ایشان در قسم ثانی کتاب

خلاصة المعارف بجنس مرقوم نموده شده اند الحاصل چون ازین جمیع تدقیقات

حصول همه ضمیر هویت می آید پس همین لفظ هو اسم ذاتی شاید و نیز ازین طور

تحقیقات ماهیت انضمام مثبت حروف الف و لا بین الله موقوف میماند الا

بتوجیه و تاویل مذکوره و حال آنکه در کلام مجید اطلاق هو بضمیر ذاتی است

که مسمی بالله است کما قال الله هو الذی لا اله الا هو وغیر ذلک پس آنچه بتحقیق

علم خاصه کمالات ولایه انبیا تحقیق حقیق متحقق علم لدنی اصلی است شکراً

العطیة واظهاراً للشکر بر طلاب منصف الفطانه صادق الدیانه کامل الهمت

برای طور حقیقت حقیت این دین متین بوضوح اشارت بسلامت وصول بکنه حقایق

مسایل عقاید قطعیه شرعیه مرهمه امتیاز خصوص بطریق نوید مرطالبان منتظر وصول

حقیقت حقیه اصلی بمطالب منوطة الوصول منتهی را بضمن نکات غریبه معروض میگردد

والله ولی التوفیق و منه الرشاد علی صراط السداد بحرمة محمد حبیبه و آله الامجاد علیه

و علیهم

۱۱۸

وعليهم الصلوة والتسليمات نكته چون تحقيق اين مطالب بس نازك و قالق است

بنظر ملاحظ ضعف جبلي خود كقوله تعالي خلق الانسان ضعيفا وانه كان ظلوما جهولا

اول پناه بحقيقت از حفيظ حقيقي سبحانه هم از مكر او باو تعالي ميكيرم قوله تعالي

افامنوا مكر الله فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون اين باشد معني اين

حديث اللهم اني أعوذ بك منك فستعيذ بالله من الشيطان

الرجيم واين استعاذه صورة از ابليس لعين است وحقيقة چون شيطان از شطن است

وشطن از ظهور صفت قهريه است كه بمعني راندن است اين استعاذه از خوف ظهور

جلاليه اوست تعالي اللهم اني أعوذ بك من سخطك ومن غضبك

حديث است انه قريب مجيب سوال من حيث الحيرت ⁂ الله الله چه لفظ يا نامست اين

برباز خيال حيرتي دمست اين ⁂ ني غير مسمي بود اين اسم عظيم ⁂ هر خاص وعوام را

سرانجام است اين جواب من حيث التحقيق الله الله حقيقت الذات حقيق

معنی وصفی بدیگر اسما بدقیق * این اسم حقیقی و معنوی جمله ذکر * تدقیق حقایق است

سرّ این تحقیق * پوشیده نماند که بثبوت تحقیق واقعی این اسم اکبر معظم بعدم ظهور

مراد ماهیتی از چهار حروف مرکبهٔ این اسم من حیث استلزام آنمراد که حقیقت لازمی

این حروف سوائی معنی تاویلی و توجیهی است مفقود بوده است پس هرکس معنی اسم

موجود و چون اثبات معنی اسم موجود و چون اثبات معنی میکند این اسم ذاتی

بتمامه صفاتی میکرد و تخصیص ذاتی خصوصیتی تحت لفظ این اسم بغیر از تدقیق

تاویلی و توجیهی واضح نمیشود پس واضح باد که این اسم ذاتی حقیقی است بحقیقت

ذات نمعنوی چنانچه غیر این اسم تمامی اسما همه معنوی اند که صفاتی اند و چون هیچ

حقیقی بی ظهور معنی اند ماجیه خود بذاته معروف نمیکرد و فلاجرم همین اسم حقیقی

که بحقیقت هرچهار محققه بثبوت حقه واقعه است بظهور جامعه متضمن باسم کامله معنوی

صفاتی که آله حقیقی همان باشند ظاهر است واله حقیقی همان باشد که با قدست کامله

و کاملیت شامل بخصوص مماثلت و مجانست و مشارکت بوجهی من الوجوه بطلان

او ثابت نشود و پس ازین لفظ مبارک بحیث حقیقه ذات من حیث حقایق حروفی

با سم ذاتی حقیقی مدلل بود و بحیث معنی صفات من حیث معنی لفظی با سم صفاتی

معنوی معبر باشد پس باید دانست که این لفظ مبارک مظهر آن اسم بحسب مجرد صورة

ماهیت ملفوظی و مکتوبی نیست بلکه توجه ماهیت معقولی معبر بمرتبه معنی فمدلل بمرتبه حقیقت

حقیقی است پس بداند که آری ماهیت معنوی حرفها این اسم مظهر هویت است

زیرا که حقیقت حرفها همیشه هویة حقیقی است و چون مفهوم هویت بهر مرتبه مستلزم

ادراک است حرف لام که متصل بدین حرف هویة است و ماهیت مفهومه معنوی

ازین حرف همیشه لاء نفی است پس حقیقی که این لام مظهر نست بنفی مدرکات هویة

مستلزم حقیقة حقیقی آن حضرت اقدس باشد چون انتفاء هویة مطلق مستلزم عدم

محض است ماهیت مفهومی لام اوّل مستلزم نفی مدرکات عدمیت بود بهر نوعی که مفهوم

قیاسی باشد و چون مطلق نفس عدم مقابل مطلق نفس وجود است پس همان حقیقی که

همین لام اول مظهر است بانتفاء نفس نفی و نفس عدم مثبت اثبات قدس و وجوه

اقدس است و ماهیت مفهومی حرف الف همیشه مظهر اثبات وجود اقدس است که نفس

ذات باریتعالی است و چون نفس این اثبات مطلق عین حقیقه وجود مطلق یعنی هستی

صرف وجود مطلق عین حقیقه ذات مطلق حضرت حق جل و علا است و نفس صفت ادراک

نیز همان وجود مطلق موجود است مطلقاً از مدرکات اثبات و وجود ذات مفهومه

مبرا باشد از بجاست که مظهر این عین مطلق ذات بحت و هستی ساذج است ماهیت مفهومیه

نقطه محض که اصل جمیع حروف است مسمی بالف مطلق آمد و چون ماهیت نفس الف مطلق است

منزه از قابلیت قابل قبول حرکت همیشه بسکون متمکنه ساکن و متمکن علی الاطلاق آمد

و چون بماهیت نفس کامل الکمال است بظهور قابلیت حرکتی مطلقه اند ماجیه ذاتی خود در مظهریه

مظاهر همه حروف که جمیع حروف ظهور قابلیات این الف مطلق اند بظهور حیثیت حرکت

۲۳۴

۱۲۱

ظهورات متنوعه فرمود **نکته** سبحان الله هر گاه حرفی که در عالم خلق قابلیت

مظهریت هستی آنحضرت اقدس من حیث قابلیت موجودی این عالم خلق دارد معرا

از تغیر و تبدل باشد نفس هستی آن حضرت اقدس را که ذات محض و وجود بحت است

حیثیت متماثله مدرکات تنزلی و حیلولتی چگونه جائز گردد ازینجاست که الف مطلق

ماهیتی که مظهر آن اثبات وجود قدس است در همزه که مظهر جلی مینماید بظهور خفی و در لام

ثانی که مظهر خفی مینماید بظهور جلی ظهور فرمود و چون در ظهور عالم همین هر چار حروف

من حیث ماهیات معنوی باین قابلیات قابله ذاتیه خود مقتضی بمظهریت آن حقائق

حقیقیه حقیقت ذاتی آن حضرت اقدس حقیقی بمعلومیت ازلی غیبی بودند بموجودیت

ظهور لفظی که مظهر ماهیت اسم است حقیقی ذاتی است تعالی شانه در جمیع حروف بدین

ترکیب مستلزمه ماهیت لفظی مستثنی آمدند **نکته** باید فهمید که باتصال الف بلام در

ادغام لام اول بدین اسم معظم الله اکبر اند ماج اسم اعظم نیز واقع است ازینجا:

که اسم ذاتي آمد و هرکه حضرت حق سبحانه را باین اسم ذاتي یاد کند گویا که
بجمیع اسما یاد کرده باشد لیکن هرکسی را بهره مندي از برکات آن من حیث عرفان
و علم تعین اوست بحسب نیت او **نکته** باید دریافت که نبي را علیه السلام بحسب
نسبت ذاتي بمرتبه نبوة بنفسه بحضوري حقایق و حضور در حضورست و بحسب نسبت صفاتي
بمرتبه ولایة حضور علم و علم حضور پس نبي را صلي الله تعالی علیه وسلم هرچند نسبت نبوة
فاضلتر و کاملتر نسبت ولایة او اشرف تر و اکملتر نسبت نبوة او مفضلتر و مکملتر
علیه الصلوة والسلام **نکته** بدانند که در تحقیق عرفان اهل کمالات ولایة
اولیا و ولایة ملاء اعلاي هم بالتحقیق علم اهل کمالات ولایة انبیا چه قدر تفاوت نیست
هرچند که مرتبه عرفان علمي اهل کمالات ولایة اولیا ملاء اعلي از علم عرفاني اهل کمالات
ولایة اولیا عالي تر باشند که من حیث تحقیق عرفاني او شان بمال حضور شان اگرچه
آنحضور في الحقیقة حقایق معاني اسم الله بهر کیف بغیب حضور یا هویة میکشیدیس از بیجاست

کم بشود

که بشهود آنحضرت اقصی مطلق علم بالاصالت مفقود میدانند و من حیث تحقیق

صرف بدآنحضرت واجبی الاقدس اگرچه بعضی سلب صفات میکنند امّا باز عجب تر

اینست که با وجود اطلاق سالب صفات که من حیث نفی جمیع تعینات ثبوتا نفی

یعنی نفی جمیع قابلیّات ذاته سبحانه لازم می آید صفات را از روی تحقق عین ذات

میخوانند و از روی تعقّل غیر ذات میدانند وکلمه لا هو ولا غیر هو را که در بیان

نسبت صفاة حقیقه بذاته او تعالی از بزرگان واقع است و متفق علیه است

محض شدّ عام فهمیده بحقیقة نفس امری آن کلمه علیه جامعه اصلیه غور سی نمیتوانند

وازعین ذاته گفتن باز نمیمانند (نمیتوانند) سُبحانَ رَبِّكَ رَبِّ العِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ

نصّ صریح است یعنی بمعنی مطلق این آیه کریمه ای بر وصف تعلیمه او تعالی هرچه

از خود قولاً و فهماً وصف او کنند سبحانه وتعالی از آن ماکبر است پس معلوم شد

که بمنتهاء مقاصد بعلم بالله بعلم نسبت اسما و صفات واجبی بذاته اقدس که آن نسبت

معدوم الکیف است بحضور ذاتی و وجودی بعلم لدنی اصلی چه نوع رسیده اند
مگر که بعرفان بالله که مجهول الکیف است بحصول صفاتی و شهودی مصطلح بعلم لدنی
ظلی رسیده اند هرچند که آن عرفان را علم گویند و آن مجهول الکیف را معدوم الکیف
نامند و الحصول را حضور خوانند و آن شهود را وجود فهمند و آن ظل را اصل دانند
و من حیث الاسمیّت تفاوت معدوم و مجهول الکیف و علم عرفان و وجود و شهود
و علم لدنی ظلی و علم لدنی اصلی اگرچه بعضی میدانسته باشند اما من حیث موصوفیت
المسمیت بسبب مغلوبیت شهودی خود در وقت اطلاقات بتحقیق حقایق معانی
در همه جا تفاوت نکنند فلاجرم بفوق وصول خود بدیگران محذور فرمایند و
گویند فلا تطمع ولا تتعب و حجت آرند قوله تعالی وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ
نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و ندانند و این تحذیر از ما و راء مرتبه شهود از مرات
نور محمدی است صلعم که خلق لطیفه الطف اول جامع مرجع ظهورات حدوثی است اگرچه در آن

۱۲۲

ظهورات حدوثی ظهور نفس مراتب قدوم واجبی قدسی غیبی مشهود بود و بعد از آنند

که درین آیۀ کریمه تحذیر بدانست که بنفس آنحضرت اقدس اطلاقات و تعینات که سواء

تعلیم او سبحانه هرچند بعرفان ادنه والطف وانزه مجهول الکیفیت باشند اگر

مکشوف و مفهوم شوند حذر باید کرد که هنوز علم بالله حقیقی میسر نیست و از علم بالله

حقیقی مرآن اهل کمالات ولایۀ انبیاء را علیهم الصلواة والتسلیمات نصیبی ظاهر است

که همان مرتبۀ احدیت مجرده راحتی که از حیثیت تجردش نیز مجرد و هستی صرف الاصرف

علی الاطلاق کامل مطلق است مسلوب الصفات نمیدانند که گویند وجود مطلق

از موصوفیت کامله واجبی نیز مطلق و منزه است بلکه همان هستی اصرف راذات

بحت و وجود ساذج موصوف ازلی بوصف الکاملیه بصفات الکامله المطلقه

الاقدس بتعلیم القاء سری من حیث مسمیت بالاسماء العظام بموافقت نفس و حدیث

حیثیت

بمتابعت علم صدر اول رضی الله تعالی عنهم بنفس حضور اصلیه بعلم لدنی اصلی مبرا از

متعینۂ تعینات المدرک که مبدا انند فقط وان تعینات انتزاعی کتیفیه قلبیه و قیاسیه عقلیه را

سر بسر تقیدات میخوانند غایه ما فی الباب ومن حیث تحقیق علم اصلی ایشان مآل حضور

صحیحهٔ ایشان باثبات حقیقة وجودی حضرت ذاته کامل الصفات در تحقق حقایق اسم الله

میرسد و بر اهل فطرت سلیمه منصف الفطانه ظاهرست که حقیقة غیب هویه مضمر بضمیر هو

هر چند بغیب هویّه منزه وانند لیکن محاطه ادراک مطلق کثرت او قلت باشد بعقله

قلیله او اقله اگرچه من حیث نقص علمی خود ندانند وحقیقت وجود مطلق اقدس اعلی

هرگز محاطه ادراک نباشد زیراکه نفس مرتبهٔ ادراک بمرتبه وجود موجود است بس

ادراک بتمامه محاطه وجود است فکانت نفس صفت الادراک مدرکة الوجود ولا

وجود مطلق مدرک الادراک شتان ما بینهما و بیشتر این تحقق در حقایق تسمیه در ضمن

مثنویات باره مفصل خواهند شد انشاء الله تعالی و این علم غریبه از همچنین حقایق علیه حقیقیه

بتوسط تربیت بیصرتی بعلم جنانی این فقیر احقر را از حضرت فاطمه زهراست رضی الله تعالی عنها

وعن کل آل و اصحاب محمد علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیمات چنانچه این واقعه

نیز در ان مثنویات بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی نوع ثانی از ین فصل

اینست در بیان تحقیق حقیقی نسبت صفات بذات حضرت حق جل و علا عزشانه بعد

نکته در مسئله نسبت ذات و صفات قدس خداوندی عز شانه باجماع سلف لا هو و

لا غیره واقع است و چون در فهم عامه نسبتی سوای نسبت غیره و عینه مفهوم نیست

این مسئله معززه اجمالیه را سلف عوام دانسته تحقیق تحقیقی حقیقی بتدقیقات قیاسیه عقلاً و وجداناً

قابلی اختیار نمیکنند فلاجرم بعض محققان متشرع گویند که صفات الله تعالی عز و جل

زائد بر ذات او هستند سبحانه اما بعد انفکاک پس بغیرت حق مستقر کردند و اینجا

سوال باقی میماند که عدم انفکاک با وجود مفهوم آنکه نفس صفات زائد بر نفس ذات

باشند یا باثبات حقیقة اتصالیه است یا اتحادیه و انتساب این هر دو حیثیت محال است

پس حیثیتی ثالث درکار بود و آن ناهید است و ایضاً هرگاه وجود حقیقت سماء با ثبات

حقیقة صفاة مثبت بود و اسم غیر مسمی نباشد چنانچه بدریافت حقه صادقه

معرر سلف است پس نفس صفات چگونه زائد بر ذاة باشد که ذات عبارت از

نفس موصوف است تعالی شانه و متحققان متصوف گویند که صفاة من حیث تفهیم

تعقل غیر ذاة اند و من حیث تحصیل تحقق عین ذات اند و بعینیت جلی مقر شوند

اکر ور فهم انتساب نسبت عبارات غیریة از فهم انتساب نسبت عینیت محذورات

بیشتر اند مثلا صفة الحیوة والعلم والقدرت وغیرها که بتقابل ایها اماتت وجهل

وعجز است اکر از نفس ذات زائد باشند پس حال نظر بنفس ذات من حیث انه ذات

مجرد بقطع نظر از صفات بر چه حالت بود عجب است حضرتی را که از مدرکات عشره

میرا کویند تحقیقات قیاسیه تعریف آن حضرت اقدس چطور متحقق حقیقی عینیت نشود و در

نیز سوالی باقی میماند که هردو مرتبه را باسماء متمایزه مسمی بوصف متغایزه موصوف

و بمعرفت علاحده معروف خوانند یعنی مرتبه ذات و مرتبه صفات پس تحقق عینیت خواهند

بجز

بحسب حقیقه کماهی این مسئله چطور محقق شود زیراکه دو مرتبه عین یکمرتبه هرگز نباشد
واگر باشند یکی موجود و دوم لاموجود بود بهر حال ماهیت مفهومات نسب واعتبارات
غیریة وعینه از قبیل عالم کیف اند که از مدرکات عشره اند واگر گفته شود که مراد از عینیت
همون نسبتی مرادست که مجهول الکیفه است پس اثبات اطلاق عینیت چه درکار بود
آری اگر عجز ادراک ماهیت آن نسبت مقدسه برحسب مثل مثالیه گویا نسبت عینیت
گویند زیبا بود واکنون منصف الفطانه اهل همت بدریافت حقیقه حقه بالفرور تحقیق
حقیقت حقیق خانچه اجمال سلف متفق علیه تفصیل تضمینی است همان اجمال راکه معتقد
اجماع مومنین است من حیث تفصیل وامؤده آید بگوش هوش باید شنید که آن
نسبت صفاة قدس بذات او تعالی نه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم غیریة
باشد ونه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم عینیت بود بلکه نفس کیفیت
موجود نیست که بعجز علم وادراک خود آن نسبت را مجهول الکیف دانیم پس اقدست

آن نسبت اقدس که صفات قدس را بذات قدس خداوندی جل شانه سبحانه وتعالی

واقع است بتحقیق تحقیق چون بعدم مطلق کیفیت است چون واضح آن بود که این

تحقیق حقه بدین مسئله نسبت ذاته وصفاته بعدم عینیت وغیریه که باجماع محققان

سلف بلا هو ولا غیره واقع است از همین عبارت نسبت ثالث بیدا مینمود یعنی

نسبت معدوم الکیف زیرا که این محققان متشرع ومتصوف به تحقیقات غیرت هرچند

تدقیق بالغه خواهند نمود ومنتهاء آن تحقق بمرتبه انتساب بی نسبت مجهول الکیفیتی خواهد

بود وچون بحضرت اقدس ذاته صفاته محض بی کیف است پس نسبت بی کیف بی

کیفی صرف باشد اقدس شانها پس نسبتی ثالث معدوم الکیفیتی از همان عبارت لا محاله

مجتمع علیه معدوم النسبتین که منفی النسبتین یعنی منفی العینیة والغیریة است ثابت شد وهمه

محذورات ومحذوثات مرتفع گشتند بفضله وکرمه تعالی رباعیه حق هستی مطلق است

بالذات وصفات : باری زقیاس جملگی مفهومات : عینیت وغیریة مفهوم الکیف

او

او پاکتر از تحقق این اطلاقات نکته الحمد لله والمنة سبحانه فسبحانه من اقدس شانه

سبحان الله تقدس تعالی قوله تعالی سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ

یعنی هرچه وصف کنند حضرت حق رب العزت از و پاکترست پس برائی تحصیل مدقق

غیر قابلی بنا دان و برائی تحقیق تحقق علمی بدانایان در تعریف نفس اقدس خود بوصف

اسمائی و صفاتی خود تعلیم فرمود پس بهمین تعریف وصفی مثبت ظهور صفات آمد و

حمل تسلیب متکلفان مرتفع گشت و احتمال انتساب عینیه و غیریه بر نسبت صفات با ذات

مفقود شد و نسبتی ثالث معدوم الکیف پدید گشت بفضله تم برهانه کما قال الله

تعالی عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ عَمَّ إِحْسَانُهُ حق هستی مطلق ست بالبحث حقیق

ذاته صفته کمال مطلق تحقیق تعلیم از و بوصف تعلیمه و اثبات صفات ست بتوفیق

رفیق و برضمیر منیر عالی فطرت نیک واضح است که مضمون نفس وصف دیگر است و

مضمون نفس صفت دیگر شتان ما بینهما که ظهور نفس صفت با وجود ظهور نفس وصف

مربوط است و وجود نفس وصف با ظهور و جود نفس صفت منوط است ای عزیز
من نکته غامضه در باب همین نسبت واقع بذات و صفات اقدس سبحانی وا: قعست
که ظهور نفس ذات سبحانی موصوفه بصفات ذاتیه حقانی واجبی با وجود ظهور نفس صفة
واقع ست و وجود نفس آن صفات ذاتیه با ظهور و جود نفس آن ذات واقع است
تعدس و تعالی رمزی بیافت جانم ز رمو ریار جانی فافهم که بر تو خواندم
بطریق ترجمانی و دیگر این تحقیق حقیقی بوجه مفصل در کتاب خلاصة المعارف
واقع شده است و پاره در مذکور تربیت تلقینی که از حضرت فاطمة الزهرا رضی الله عنها
بتعلیم بصیرت بعلم جنانی به این فقیر احقر بمحض قبول فضل حق سبحانه عم برهانه وعم احسانه
در حقایق تسمیه میسر شده است در ضمن این مثنویات که بنکات النقاطی واقع اند واضح
خواهند گشت انشاالله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم ۞ الم
بسم الله الرحمن الرحیم نکته تدویر الف لام میم نقطه محیط

الف ولام ومیم دایرهٔ نقطه الف لام ومیم راز حقیقی خبر معنوی مضمر

این اولی وثانوی لیک بمعنی جلا وخفا آمده از مصرع سیومی بدا بسم الله

الملک اقدس ثنا اظهر مظهر بخفا و جلا بسم الله الرحمن العلا مستوی

العرش خلا و ملا بسم الله الرحمن الرحیم مبدا مخصوص بامر حکیم بسم الله

الولی کل باب مفتح الفاتحه کامیاب بیت نخست اسم نخستین نما ظاهر

ازان راز خفا وجلا بیت دویم ذات وصفت را بیان لیک برمز صفت اولی

عیان شد بخصوصیت مر هر سه نام بیت سیوم مشعر راز عظام بیت چهارم

بوجوه طلیق گشته مشیر از وجه مالیق تسمیه را راز نقاط نکات

بشنو هم سر حروف اسم ذات نقطه الف مرکز با گشته میم مبدا آیات

بسر عظیم مرکز با کرده بکثرت عبور سین به بسم الله هم از با طهور جمله کمالات

الف شد عیان هر همه حرف از سر سر نهان اسم وصفت را سر نقطهٔ نقط

بسم الله الرحمن الرحیم مقبل اسرار ز بسم الله است مظهر این نکته چو بسم الله است
رمز کشای الف و لام و میم از نمای کلمات کریم مفتحه الفاتحه گنج کریم
وان همه شد زان از همه آخرین آمده زان بقران ضمین جمله کتاب اندر قران ضمین
چونکه ز سوره بود اول سبب فاتحه شد موده این مفتحه موده در فاتحه
جامع اسرار بهر سوره است لاجرم این آیت سر سوره است داخل و فارغ چه بگوید کسی
بس متعالی کلمه از حکیم جامع اسرار علوم جمیع آیه عالی کلمات رفیع
منبع انوار ریاض جنان موده اسرار کتاب مبین موده اسما و صفات قدیم
مظهر اسم دلوح همه بگشاده زان اهل سخن ساده لوح عرش بدان لوحه چنین
مورد این هر سه جمیل مدار مستتر اسم اعظم ذو الاکرام اکبر و اسما عظام
دعوه اکبر دل قلم اول است لوحه چنین لوح و هزار مصدر دیگر همه از سه
پرده کشایی بسر گنج نهان راز گشایی دل صاحبدلان ابلدل است

۱۲۳۴۸

۱۲۷

جود خفی وشت بعالم کبیر فیض جلی کرد بعالم صغیر مبدا بر خلق با مراز نهان
مبتدا هر همه شان بر عیان مصدر افعال همه کن مکن مظهر ذی اهل همه فعل کن
لاجرم این قول بشان صحیح آمده زان مخبر صادق صریح هر چه که لم یبد
بدان گر چه نیک اقطع واجزم بود ابتر چه نهک واقعه بشنو زمن
بس غریب فافهم ازان واقعه سر عجیب بود که بودیم با هل قبول
قعده اشراق به تبع رسول زهره زهرائی بر افلاک دین روشنی مرد مک
دور بین مقتبس فیض ز مهر رسول نور بصارت همه اهل قبول از تبق
غیب بعالم نهان بر سر من کرد تجلی عیان مهتد اسرار بنا قد بصر نقد بصرت
بدلم داده بر تسمیه را راز بمن واکنود اسم وصفت را بدلم وا نمود
فوق عبارات و بری از کلام زانکه زبان زو نشود با کنام کرد اشارت
ز اشارت بری نور بصرت ز بصارت بری حضرت اعظم صفت اعظم بنام

اسم صفت هر دو یکی پاکنام سرّ خفی را که به بسم الله ست مدغم اول الف

اسم الله ست حضرت اعظم صفت اندر شروع همچو اعظم با به بسم اندر طلوع

این همه اسرار بیک نقطه پاک ز اظهار بیک نکته مدغم حرف اول ظاهر جلال

مظهر ثالث بجمال کمال خلّت ثانی بخفا بر نهاد مجلس ثالث بجلا برگشاد

حالت چارم بضمیر منیع رو بجلوه ست بولائی بدیع هر همه اسرار حقایق بود

جمله حقیقت به دقایق بود حب بمحبوب محبی بحب هر دو بهر چار طریق عجب

جمله نبی را ست ازین هر چهار مرتبهٔ خاص نصیبی بکار لیک ز هر چار نصیبی باصل

چار نبی راست قوی تر بوصل حب بمحبوب نصیب حبیب نقطهٔ اسرار ستین نجیب غریب

همچو بمحبوب جبی از نخست دایرهٔ اسرار نجات درست چونکه محبی بحب عاشقی

شد بکلیم از قدم واثقی همچو بحب است محبی بروح عشق بمعشوقی ایضاح صوح

هر دلی زیر قدم هر نبی یافت نصیبی تبعی تابعی مرتبه هر چار ز هر چار حرف

کرده

کرده بهر جار ظهور شکرف حرف که مظهر بحقایق صفات وصف که منشعر بود

از اسم ذات اسم معظم که بدآنت نشان مظهر وصف اعظم از ذات وان

بسم با سم صفتش منتر فت فضل قیاسی فضل ز حرفت زین همه اسرار بکف آن بتول

ورد من این تسمیهٔ پر قبول بیش ازین خواهی اگر شرح باب کردم از الفاح

خلاصه کتاب عذر کنم بیش کنون عذر خواه چونکه ز عذرست عفو گناه

اهل فطن را همه این خدمت است نی سخن آرائی ما نیت است نی پی تحسین

ز تصنیف نام خواهش شهرت بهوائی حرام زانکه با جبار نبی خدا بندهٔ بد بندهٔ

فضایل هوا هیچو منی امیّ عامیّ خام عاری تعلیم علوم عوام قاعدهٔ نحو و صرف نی بر

چون ز تصنیف هوس آرد بسر لیک بلی صادق اهل صفا فارغ ز انگشت نما خود نما

خرفگی چند ز علم جنان پاک ز آرایش منکفان بهر رضا حق ز رضائی عباد

ظاهر افاده خفا استفاد خواسته از هر همه مقبل رسول بهر قبول حق نیت قبول

کشته رقم هر سخن از ذوق خاص اوست قبولنده بحق خواص نیک و بدم ست
چون برضا و قضاست چشم با قبال عفو و عطاست هش یکتابم سخن ارشادا
فیض ز اسرار به آماده است غیر مکرر سخن در بیان فیصلکی محملی شینیان
استهدف عذر به تصنیف عام شد بعبارت لی تکلیف کام حیث بمضمون
نظر مدعا استهدف ظن نباشد روا خاص بالهام که اصلی بود گرچه نقطعی ست
کقطعی بود به که بتسلیم بود احتمال غورسی نیک بغور محال این نه بیان
آیه اعظم چنان فهم قیاسی چه بود سر آن اهل طبیعت ز هوا دم زنند
اهل طبیعت بطبع غم خورند گفت حکیمی به تعلم ادب عاقل ادب یافته ازلی ادب
لیک عمل چون به نیت بود دوست نه ماخوذ شریعت بود چون عمل دوست
به نیت خلوص جمله بد دوست بود بر خصوص زانکه عمل دوست لی دوسیت
ورنه چنین عکس رهی دوستی ست گرچه بود نیت ما دوستی هرچه بگویم سخن دوستی

لیک

لیک چنین جا ترنم دم بو هم ؛ تا که نیایم سر تحقیق فهم ؛ نیز به تحقیق قیاسی کنم

غیر با لهام صحیح دلم ؛ ملهمه از حق همه تحقیق خاص ؛ یا ز نبی یا ز ولی خواص

وه چه خوشا طالع من بر قبول ؛ کرده تلطف بمن انسان بتول ؛ طالع سعدم

بطن مادری ؛ کرده ظهور از بر آن چادری ؛ کرده تلطف بسرم بی حجب ؛

مهر ورتر ز همه اُم واَب ؛ وه چه خوشا طالع نیک اخترم ؛ پر بطل مهران مادرم

بله آن دامنی و وامنم ؛ بس بامیدم بخدا ضامنم ؛ گرچه منم ناکسکی ناکسان

اوست هم از ناکسم مهربان ؛ گرچه منم بی کسی از ناکسی ؛ او کس من بیکسی همه

گرچه منم بی سبب و بی ادب ؛ مهر ویم بس بسرم بی سبب ؛ شفقتکی ته دلی

اُم واَب ؛ لازمی بی سبب و بی ادب ؛ بر همه طفل است جو در هر زمان ؛

هم من همه این خواست نمایم ازان ؛ لطف کن بر سر ما طفلکان ؛ مهرورتر

ز همه مادران ؛ چون نکنم سوی وی آن جنبش وا بهشت ؛ گو دم آخر بمن آن جنبش وا بهشت

بود بما منفعة الشافعه   جمله بلا را بدمی دافعه   غیر نبی هیچکس آخر نفس

جز غم خود خورده غم هیچکس   طرفه تر این همت آن پر دلی   در دم آخر غم ما خورد

وی قرة عینین چو حسن و حسین   غنچه خندان مهب جاودین   پرورش آموخته

مهر رسول هر دو گل تازه نسیم قبول   چون گل پژمرده به بالین او   از کس نکبت زده

به نسرین او   هر دو با حضار دم آخرین   چون گل پژمرده بماند حزین

آنچه شنید ندا از ان مهربان   در دم آخر غم ما عاصیان   قصه دگر هم

هم بشفاعت صریح   زوست حکایه بروایت صحیح   آنکه نبی را الفی برد خواب

امده ز ان خواب ز خالق عتاب   رفته بصحرا چو نه ظاهر پی اش   جمله صحابی نگران

از پی اش   یافته اصحاب پی ناله اش   یافته اش پر الم و واله   گریه و الحاح ز هر کس بسی

لیک نه تسکین عتاب از کسی   هر همه با حسرت و آوارگی   چاره ندیدند به بیچارگی

تا که دران بادیه آمد بتول   جان و تن خسته بفکر رسول   هم سرشان رفته بسر بر تراب

کرده تضرع بوده والوهاب تا که رسیده است پیام استجاب گشته تسلی تقابل

عتاب آمده دلخواه پیام مجیب هرچه تو خواهی دهمت یا حبیب زنگ الم

بهرامم کان فزود لطف عفو از دل او برزدود این همه تعلیم و ادب زان

حبیب بهر محبان ز محب الرقیب دوستی بنده برب العظیم حسن و ادب اکی مستقیم

خاص تضرع بدل ملتجا رافع درجات تدافع بلا وه چه بدن خسته دل آسته تنگ خواست

سر درست اقبل مقبول را است چون نه از آن اقبل آن مقبله چون نه از آن نور

جبین مشعله چیست عجب از سنن موهبی زانکه ولد هست نتیجه ابی این همه اقبال

ازان اجتبی است این همه ذی بال ازان اصطفی است مخدع مستور بنور تخنت

خلّت او برتر ز امکان درست خلقتش از مخدع نور جلیل ظاهر ازان آمده

خلت خلیل بردگی پرده ظهور آمده از پس نزدیکی دور آمده حسن وی از

حسن ازل مظهر است سروی از صورت او منهر است انکه محمود محمد بنام

آمده در خلق متمم لکام نام رفیعی که با حمد حمید گشته بام از سر سرّ مجید

نقطه صرف الف از عین صرف عین که از عشق بود عین صرف حاله حقیقت

بود از حا حسن مبدا عشق آمده از حا حسن میم که مظهر بود ابرار را

وال دلیل آمده اظهار را طرفه ترا این سرّ ز اسرار حسن حسن بود عشق بود حسن عشق

زان بود از عاشق و معشوق عشق بیع و شرا هر طرفی شوق عشق بس حکیم و صف

کمال الجمال حسن وی از عشق خود است بر کمال بس حکیم نعت نبی مصطفی

فهم بالغ ذر صفا اصطفی وصف کماهی چو نه امکان کس وصف وی از خالق

صاف بس صل علی آل صحابی عظام همچو که از حق به نبی بر دوام

فصل ثالث

در تحقیق تحقیق حقایق حقیقی اشیا، واین نیز بر دو نوع است امّا نوع اوّل اینست

بباید دانست که بنفس امری وجود و ظهور ایجاد عالم شهود مرتبه خارج است یعنی

مرتبهٔ از مراتب خارج یعنی شهود مراتب آنمرتبه از مراتب نور نفس وجود مطلق

خارج

خارج غيبي واجبي است كه آن مرتبه مقتضي الظهور شهادي عرفاني بموجوديه مقيدي

اعتباري وهمي لاثبات بوقوع وجود اين ظهور شهادي امكاني است وهمي

الوجود اى اند ماجي الوجود والنور بهان وجود ونور غيبي قدسي مطلق

النفسي است تقدس وتعالى فهو الله السبحان عالم الغيب والشهادة اى بالخفا والجلاء

كه در جميع خلايق بحيثيت ظهور نور عرفاني في مرآت اهل الخلا والملا يعرف الشهادة

گشته بتقاضاء فاحببت ان اعرف برضماير اولو البصاير پوشيده نماند

بعضي از عرفا در معرفت حقيقة عالم گفته اند صورتش موجودي است موهوم

حقيقتش معدوميت معلوم زيرا كه در نفس نشان ايجاد عالم در وهم است اما شايد

بعضي كبراء از ايشان مراد از ان ايجاد موجوديه معني اثبات نظر ميداشته باشند

ترادف الاصطلاحي والله تعالى اعلم واين فقير ميگويد صورتش موجودي است

موسوم اي موسومه وموجوديه المقيده المصدريه الاعتباريه وهي حسب الشهادي

العرفاني الحدوثي التخليقي معبرة بوجود الخارجي وحقيقتش منحصرست معلوم رايي

معلوم بوجود موجوديه المطلق بقابليت الفعليه وهي حيثيت الغيبي العلمي الازلي

معبره بوجود العلمي يعني صورتش شهود ليست بمشهوديه ازغيب وهي الاثبات وحقيقتش

وجودي است بموجوديه بالغيب مخفي المعروفات وايضاً الهمني ربي ثم الحسانه

وانكشفني بهذه الحقيقة اي من يعرف بان العالم موهوم فقد كان عرفانه

واقع في الواقع وهمي وكل خلقت خلقي

بشهادة الكاملة اي خلقه كل مخلوق بجميع درجات الخلا والملامن كل

العياني والبياني واقع بنفس الامري كما ينبغي بهايه الواقع في مرتبه مقتضى الظهور

الشهادي من مراتب الخارج الحقيقي المطلق الاقدسي الآلي الحقيقي بالموجوديه والمظهريه

والقيام فيها المظهريه بها وايضاً الهمني ربي بلا ترجمان وانكشفني بوضوح الاوضح

في حقيقة الخلق ان في هذه الوقوع وقع ظهور الشهادي القابليات المخفيه فالمقتضى الظهور

الكونه

الکونی الامکانی مشهود المصدریة الاعتباریة العرفانی تلک القابلیات واقع

فی الواقع بوقوع الضمنی الوجودی موجودیة الازلیة المخفیة العینی بضمنیة المطلق

المخفی القابلیات المطلق من صفاتی لشهود تلک المرتبه من نور المطلق مقتضی الظهور

بظهور الشهادی العرفانی بهذا المشهودات التخلیقی بقدم الشهود من صفت العقل

والارادة والقدرت بتلک الکمالات المتنوعه الوجودی فقد وقع فی الواقع

هذه الظهور المتعدد بکل ظهورات المقیده موجودیة المشهودیه موجود مظهر و قایم

وایضاً مظهر لشهود المطلق من قابلیات المطلق من کمالات صفاتی للوجود توابع

فالاول من کمالات صفت النور ثم من کمالات غیرها بحیث الاول والاخر بالتقدم

والتاخر حیث ماثبتنا بکل آن فان السبوح القدوس اقدس تعالی فعّالٌ لما

یُرید بکمالات حکمتی تعالت اسمائی وایضاً الهمنی ربی کذلک من قال ماهیت

الاشیا غیر مجعولة فهو یخطی فی الکشف والقیاس وهو غافل من حقیقت معنی اسم الخلق

والخالق من حقائق الحقیقیہ بان یتوہم ویتخیل ان الخلق قدیمہ بانفسہا فی الخلا
واراد بہذا القصد رفع التعطیل من فعل الخالق فی خلقہ الخلق ولو کان بقصد العدم
النقص فی حق کمال الخالق فقد وقع بذلک الاجتہا وعدم النقص فی حق کمال الخلق
لا فی حق کمال الخالق وہولا یعلم ان وقوع ہذا التوہم والتخیل فقد وقع من عدم العلم
الی خلق الاخلی ویعلمہم ان خلقت الاخلی الموقوف الموجودیہ والظہور علی صدر البعض
من العارفین فی الخلی بالجلا وفی الملا بالملا ولا یعلم ان الایمان بوقوع بعض النقص التعطیل
فی کل تخلیق الخلق بالاختیار قد نظہر القدرۃ علی خلقت الخلق بلا تعطیل قط ان شئنا
ولکن لم نشاء وہذا من حکمتی الکاملۃ الازلیۃ فقد یظہر الاختیار الازلی فی الارادۃ
والقدرۃ الکاملۃ وایضاً یظہر ویثبت العلم الی خلقت الاول من خلائق البیانی فی
المتنوعہ وہی خلقت الاخلی الموجودیہ بظہور الحقیقہ المعنی اسمیہ المحض علی مظہر الادراک فی
صدر بعض خواص العارفین وہی الموجودیت موقوف علی علم ذلک التعطیل بالاختیار

٢٦٠
٢٣٣

في الخلق الاول فيظهر التفريق بين كلتي علامت صفت الخالق وصفت الخلق بقول

بعدم الذاتي للخالق على الخلق بعدم لعدم الزماني حيث حثية التابع بالمتبوع وقوع

ذلك التفريق موقوف لان مثل هذه الحثيت قد يوجب في نسبت الصفات بالذات

السبحاني كما واقع في الواقع هكذا في نسبت الاثر بالعين لا في نسبت الخلق بالخالق فوضح الآن

ويثبت وجه التسمية والكان في مرتبه الخلا للخالق بحيث المخلوقيه بلي واسم الخلق لايقبل القدم

للمسيتها واعلم ذلك الحكم يوجب الاثبات بعلم القدرة التامه للخالق على كل شئ خلق

حتى يظهر وجود نفس خلقت الاخلى لظهور هذه الخلقت الاسمية التعطيل المحض المجرد الفضائية

كسبف ونفس وجود الزمان بكل وجه واقع من الخلق وتلك خلقت الاخلى اثر الاول

من اثار الخلق الاول موجودة ووقوع العلم بذلك التعطيل باختيار الازلي وايضا

قد يظهر بوقوع علم ذلك التعطيل توقيت الوقت والازل الازال بارادة القديم

في اثار خلقت المطلق واعلم ان ظهور وجود التجيل الكاملة بعدم تعطيل المطلق في

معني حقيقة امرنا لقول كن فيكون مو قوف على ذلك التعطيل الاختياري الاول في

خلق الاول على حسب ارادة الازلي لحكمت الكامله ما تعلم حكمتنا في مثل هذه الاغلاط

لبعض الزمنا وبانهم يختار الاستغني من متابعت الانبيائي ويظنون التساوي في حق

انفسهم بالذين يبعثون بالخلافت والرساله الاجلي في الخلق بلا قصدهم واردتهم

واعلم ان بهذا الواسطة نظهر ما قتضا صدرهم بمثل تلك الخلقت العرفاني الخيالي الوهمي الباطله

موقوف عليه فاعلم معني حقيقت الوجود قولنا ما خلقت هذا باطلا بمعني المطلق الحق

والباطل بمثل قولنا هذا ما ذكرنا وما سوا امثال ذلك كيف انتم الآن تعلمون في حقايق

كلامنا فاعلم ان هذه القابليات المخفيه الكونيه لا الامكانيه مقتضى الظهور بهذا الظهور

الشهود الكوني الامكاني العرفاني المقيد في الخلا والملا بلطافت الالطف وكثافت الاكثف

قديمة بوجودهم موجودين بغيب الغيب في صفات الذاتي وكانية حيث حقيقتهن الآن

كما كان في الواقع وكل مرتبه من مراتب خلقت الخلق لشهودهن كما علمنا وذكرنا الكا

محمد رشيد

محدث بنفس الامري بجميع الكمالات النفسين فالان اعلم بوضوح الاوضح معني

حديث القدسي كما ورد الى حبيبي كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق

لاعرف واعلم ان علم اللدني وخارق العادة بخارق العادات فاعلم ان في

مثل هذا المطالب بمثل هذا الاغلاط قد يوقع بحصول الجلاء المرتبة المخصوصة من المتخيله

بخارق العادة برياضت او بجمعية من المحبت كانت من اشتراك الخفي الهوائي يوقع

من شيطنت من نفسانية المخفي بتفصيل الهوا ويظنون لانكشاف هذه العلمية الوهمي التخيلي

بعلم اللدني ولا يعلم ان تحصيل علم اللدني بحضور علم اللدني يوقع الحضور من خارق

العادات بالكرام الحقيقي بخرق العادات كانت بتخليص السري من الهواء وليس الغلط في علم

الدني كما علمنا للانبيا والاوليا كما قلنا وعلمناه من لدنا علما وعلم ادم الاسماء

كلها اما الخطاء في بعض العلوم من اهل علم اللدني قد يوقع من حيث الاشتراك

الوهم بالخيال في ظهورها في صدرهم ودماغهم بنقص الشركية والتنقية الحقيقي وكمال الحضور

بعلم اللدنی الخالص موقوف علی کمال خلو المتخیله والله یختص برحمته
من یشاء والله ذو الفضل العظیم قانون حکم بعلم قلبی خوانی
برصفحه کون دیده سری رانی حقا که نه بینی و نخوانی ازو جز نشان بتون غیبی ربانی
نور هست وجود عین نور است وجود ظاهر علی مقتضیات است وجود وجهی مخفی
که بو حیث العرفان اظهر شده با ظهور عرفان شهود الرباعیة الثالثة تشهید شهود جهت
تنویر آن نور برمختلف الظهور قابل بظهور تقیید نمود زان مراتب مطلق هر مرتبه را نسبت
از مراتب مذکور سبحان الله هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب ای عالم شیونات
الوجودیه الصفات الذاتیه فی مرتبه المخفیة العینیة بکماهی شانها بحضور الوجودی العلمی و عالم
شهادة ای عالم بظهورات کمالات تلک الشیونات بظهور المقدورات التقدیرات
الموجودیه بعین نفوس المقدوریه المصدریة الاعتباریه المجلیه الشهادیه بکماهی حالها الشهود
الموجودی العرفانی بجمیع حیثیات الحضوری و الحصولی جاعل الجعل لکل شیئ قدرا بظهور الشهادی

مراتب غیب الغیب ای لشهود و مراتب المندمجه الغیب الهویّة بتقدیر القدرة و فعلیه
الفعل و غیرها بمراتب المتنوعه یعنی بتقدیر و الفعل المتنوعه لکل حالة الشهودیه المصدریّة
المختلفه غیر مستقر فی آنٍ واحدٍ ظاهرةٍ بتجدد و الامثالیه بتغیر المتغیریّه المطلق بعد هیّت
المقید فهو الله تعالی ذاتٌ اقدسٌ وجودٌ بحتٌ یعنی آنحضرت حق تعالی مطلق بماهیت
نفسی حیثیت چیزی است که مثل چیزی نباشد پس در تعریف آن حضرت اقدس مثل تمثیل
مثلی یا مثالی که در اشیاء واقع باشد بمناسبت هیچ چیزی صوری و معنوی از آیه نباید
الا مثل مفتوح المیم معنوی معدوم الکیف زیرا که نفس هر همه مدرکه الاحساس چه معلوم الکیف بل
اگرچه معنی مجهول الکیف هرچند بمجهولیت تامه باشند زیرا که نیز بمثل صورت داخل اشیا هستند
قال الله تعالی تبارک سبحانه عز شانه لیس کمثله شیءٌ و آنکه در بعضی جا در قرآن مجید کلمه مثل
واقع است اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح الی آخر
الآیه باید فهمید که این مثل در ظهور شهودی صفت وجودی نور است بموجودیه عرفانی

نه در ظهور وجودی نور نفسی و کاف کلمه کمثله اگرچه بحسب معنی ماهیت عبارة صوری زاید
مینماید اما در نظر اهل علم جنابش هیچ حرفی در کلام مجید زاید نیست که مجرد از مدعای معنوی
حقیقی محض برای وقوع بلاغت عبارة منحصر توان نمود چرا که نفس بلاغت امر مخلوقه خالق است
نه از صفات خالق سبحانه پس بحسب معنی ماهیت مدعای معنوی غیر زاید است بحیثیت تاکید مثل
مطلق لیس کمثله شیء ای نیست همچو مثل او چیزی یعنی مثل چه که همچو مثل هم او را چیز
نیست و این تاکید است بر نفی مطلق مثل که بوجهی من الوجوه نسبت هیچ شیئت از اشیای ثانی
و عالی بحضرة تقدس تعالی چو مثل هم نتوان نمودن پس آنحضرت هر چه هست محض هست صرف و چون
قایم بنفسه است و موجود بذاته است نفس وجود است که عین هستی است بهست نفسی خود و موجودیة
وجوبی نفس وجودی خود موجود است و چون وجود هر ممکن امکانی است که بنفسه موجودیة
ندارد بلکه موجود بغیره است پس هست هر همه امکانی بهمان هست واجبی هست باشند و این هر همه
موجود بود و باشند زیرا که هر همه بنفسه محتاج بهست پس حقیقت ماهیت نفسی هست هر همه بجمیع

وجوه مجلیه وخفیه نفسی خو وظهور عرفانی شهادی از نفس کمالات افعالیه صفاتیه

همان هستی کامل اکمل باشد اگرچه اکثری از ممکنات بحثیت عرض جوهر واثر وعین

چنانچه دانه وقابلیات آن وچنانچه برگ وشاخ وغیره از درخت وقابلیات واصل

وبیخ آن درخت بتوسط اکثری یا بعضی یا فردی از کائنات موجود بوند چنانچه نور محمدی

ومراتب اند ماجیه آن وظهورات اولینه آن اللهم صل وعلی محمد وسلم بارک وعلی آله وصحبه

وتبعه اجمعین اگرمهین پس آن حضرت اقدس وجودی است کامل بتوابع ذاتیه خود وان

توابع ذاتیه اش یعنی ان کمالات افعالیه صفاتیه ذاتیه او همه از کمالات یعنی قابلیات ازیت

نفسه او مانند تعالی شانه وکمالات نفسه او سبحانه بعضی ظاهره که مسمی هستند بصفات ذاتیه

واینها همه مستوجب الظهور واجبی ازلی ابدی سرمدی اند وبعضی مخفیه که مسمی هستند بعضی

بکمالات ای بقابلیات صفاتیه واینها همه مقتضی الظهور کونی حدوثی اند بحثیت ظهور عرفانی

الشهادی وبعضی ازین گونیه مقتضی بظهور غیر منقطع هستند چنانچه ارواح وعقول وانوار لطیفه

که ظهورات کمالات روح عقل اوّل و نور اوّل اند قوله علیه السلام اوّل ما خلق الله نوری

و اول ما خلق الله عقلی و اوّل ما خلق الله روحی و بعضی از بینها مقتضی بظهور انقطاعی اند

چنانچه اجرام و اجسام امّا از ان کمالات ظاهره بعضی مقتضی بظهور مشروط اند چنانچه

خالقیت و ربوبیت و غیرها و بعضی بغیر مشروط چنانچه قدرت و علم و غیرها و ان کمالات

ظاهره که بدو مرتبه ظهور در بیان آمد یعنی بمرتبه مشروطه و غیر مشروطه بغیر صفات

اضافی غیر اضافی این مرتبه غیر مشروطه نیز مشروط است لیکن چون شروط ظهور

این مرتبه ازلی ابدی سرمدی اند محض موجود و جودی اند بحیثیت الآن کما کان چنانچه

لوازم قدرت حیثیات قدر مطلق و لوازم علم حیثیات علمیت مطلق و لوازم سمع حیثیات

سمعیت مطلق و علی هذا القیاس و این شروط ظهور غیر مشروطه هم بردو نسبت است

نسبتی ست غیریتی اما عینیتی چنانچه قدرت بقیام نفس و توابع نفس خود و علم بوجود نفس

و توابع نفس خود و علی هذا القیاس اما غیرتی چنانچه قدرت با تقدیرات وجودیه غیر موجود

مقتضی

مقتضی موجودیة المشهودیة و علم با علمیة معلومات وجودی غیر موجودی ایضاً

مقتضی موجودیة المشهوده و سمع با سمیع مسموعات وجودی غیر موجودی ایضاً

مقتضی موجودیة المشهوده الی غیرها این مراتب کونی مقتضی الظهور شهودی المکانی

که لوازم صفات کامل مطلق وجودی غیبی وجوبی ذات اقدس اند چنانچه صفات

غیر یکدیگر نیستند همچنان آن کمالات نیز بغیب الغیب بوجه مطلق واقع اند که غیر یکدیگر

نباید گفت و نیز با جمیع قیود درجات حصولی مقتضی الحصول بتقید الاعتباریه لکلهم

لکلهم بحیثیت حضور صرف تبرا از وجه محصولی واقع اند چنانچه که مقدورات غیر

تقدیر نیستند فلا جرم در کلام اکابر قدس سرهم باین مرتبه باطلاق غیر مشروطه منطلق اند

بخلاف مرتبه ثانیه که شرط ظهور این مرتبه حدوثی اند و محض موجود شهودی اند

چنانچه لوازم خالقیت خلقت و مخلوقیت مخلوق و لوازم ربوبیت تربیت و مربوبیت

مربی پس این مرتبه مخصوص باطلاق شروط منطلق گشت حدیث قدسی کنت کنزاً

مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق حکمته او تعالی سبحانه از حیثیت جمیع و

ذاتاً با وجود توابع وجودی یعنی ذاتاً وصفاتاً وبقابلیات صفاتیه بظهور تلک المراتب

چه ظهور الغیبی العلمی وچه ظهور شهادی العینیه از حیثیت جمیع وتفصیل کلی وجزئی واصل

فروع وظل وعکس منزه است که مرتبه ظاهره ازلی سرمدی بظهور وجودی ذاتاً صفاتاً

متفرد قدسی است وبمرتبه مخفیه باندماج شیونیه صفاتیه ذاتیه بجمیع وتفصیل خفی کنز است مخفی بحیثیت

حیثیتی که مقتضی الظهور بوجه شهودی است بظهور مصدریه تنویر نور عرفانی که ضمنی الوجود بوجود

مطلق نور اقدس کامل واجبی ازلی است وظهور اول آن قال کنت کنزاً چنانچه مذکور گشت

وخفا بمطلق شهود است نه بمقابله علم که بمقابله علم جهل است ونه بمقابله وجود که بمقابله وجود

عدم است ازینجاست که این فقیر آن مرتبه شیونیه را معلوم معدوم می‌گفت بلکه میگوید که آن مرتبه

معلومیه مخفیه است قال کنت کنزاً معدوماً مجهولاً وچون نفس مرتبه شهود مطلق که

مرتبه اندماجیه صفت مطلق نور که اول واکمل وصف وجود مطلق است سبحانه مقتضی الظهور

بظهور شهادة شهودیه است ظهور مرتبه اند ما جیه علم مطلق ازلی اکمل واجبی که آن مرتبه

عرفان است بمراتب ظهور حصولی آن کنز که مخفیه المعرفت بوده است بنور شهودی

واقع گشت فقال فاحببت ان اعرف ما قال ان اعلم او اظهر واین فاء فاحببت

تحبیبی است نه فاء تعقیبی چنانچه در خلاصة المعارف تحقیق یافته است زیراکه ظهور علمی ازلا

واقع است واگر ظهور علمی هم مفقود باشد چنان وچنین گفتن چنانچه بدان شیونات

یعنی کمالات صفاتیه که مراتب اند ماجیه صفات ذاتیه اند که خود را بذاته من جهت

آن حیثیت کنز صفت مخفی گفت از سر جهل باشد چراکه هرچه که بعدم علم باشند بعینه از جهل باشند

والحرام است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس گفت فخلقت الخلق

یعنی پیدا کردم پیدایش یعنی ظهور همان مراتب مخفیه اند ماجیه شیونات صفات ذاتیه را

از کمالات وجود ونور وجود بظهور مقتضی الظهور خویش ظاهر کردم پس این ظهور

بعالم شهادت مشهود گشت واین ظهور حدوثی ازان ظهور علمی عرفانی وظهور شهودی آمد

واین ظهور عرفانی شهودی بوجه مصدریه باشد لیکن با همان وجه مطلق غیر مصدریه
خفّت
صفت العلم وجوبی است که مطلق وکامل است رباعیه تفصیل همه شهود ز اجمله
تحقیق شهادت بتقابل مخفی است ❊ عالم چو عبارتست زین مشهود است ❊ تحقیق حقیقت این
که
بتدقیق خفیست ❊ باید دانست آن کمالات مخفیه از توابع وجود ذاتیه اقدس تعالی
ان
در مذکور صدر مبین گشته اند گوئیا اصول نفوس عالمیان اند چراکه اصل اصول عالمیان
والسلام
ظهور جامعه اوّل از همان مرتبه مخفیه بشهادهٔ اول واقعه است وان نور محمدیست علیه الصلوة
لیکن چون در آنحضرت اقدس سبحانه تقدیر و قدر و مقدور بلوازمه قدرت ذاتیه کامله
ظهور
مطلق بر یک منوال باطلاق صرف صفاتی هستند تحقیق حقیقی از مجعولیت مبرا باشند وان
مذکوره موقوف نشان بر اوقات مقدوره بوجه تحقیق مذکورهٔ المصدوره لظهور این بود
ظهور
شهودی برآت شهودی آنمرتبه نور وجود مطلق بحت حقیقی که آنمرتبه مقتضی الظهور بدین
شهودیست پیداست و بهر آنی بجنبیات غیر مکرره از غیب الغیب به پیدایش متنوعه هویداست

وحقیقة

وحقیقه حقایق این بیداتش بحسب موجودیه این جمیع حیثیات کونیه امکانیه مذکوره یعنی
نفس تعدیر بتعدیرات مقدورات موجه بوجوه مصدریه من حیث حقیقت نفس موجودیه
هر همه ازین ظهورات کونیه اعتباریه امکانیه شهودی که بود و نمودی همواره بتجدد
منشهود و شهودی است بتحقیق حقیقی محدث مجعول شهودیه حقیقه است بمرتبه اول باشند
خواه بمراتب آخرین و چون اطلاق عالم و عالمیان بر نفوس مطلقه همین موجودیه
شهودیه مصدریه منشهودیه است که مرتبه شهادة همین است نه بر موجودیه وجودیه شئونیه اند
ماجیه وصفیه صفات تابعه وجودیه ذاتیه تعالی که آن مرتبه غیب الغیب است اقدس شأنه
پس نفس خلق بحیثیتی که عین خالق گویند عجب است و واضح باد آنکه بالا بمرتبه کمالات مخفیه
گوییا اصل گفته ام بنا بر آنکه آنحضرت اقدس بجمیع کمالات از حیثیت انتساب مفهومیه چنانچه
حیثیات اصل و غیر آن منزه و مبر است زیرا که اصل بمقابله فرع است که هرچه اصل نبی باشد
آن بود پس اصل عالمیان همان نور اول را توان گفت نه ماوراء او زیرا که حضرت خالق بحت مطلق است

تقدس شانه رباعیه تقدیر ازل بوجه کونی مقدور * بالمرتبه غیب هویه مستور

بالمرتبه شهودی از مطلق نور * بالمظهر مصدریه جمله بظهور رباعیه باعث بجهان

چیست شئونات صفات * یعنی که ز غیب مقتضی مشهودات * بی جعل حدوثی است چو این مطلق وصف

مخفی بود از مناسب احدانا رباعیة الثالث مقدور خفی ازل الجعل تکوین * تجعل جلی

بخلقت اول تضمین * قد جعل الله لکلّ شیءٍ قدرًا * دریاب بهر دو سر اسرار مبین *

رباعیة الرابع تشهید تبطیر ظهور عرفان * آمد چو جهان نام شهید جهان *

غیبش که خفی است نفس اصلش باشد * نی اصل چنانکه اصل فرعت بجهان رباعیة الخامس

عالم چو ظهور بیست شهودی زان آل * چون اصل بود بغیر فصل ولی وصل * محدث بود

این شهود آن اصل قدیم * اطلاق قدم منزهست بر نفس آن اصل رباعیة السادسه

تحقیق اصول جملگی موجودات * مطلق بود از لزوم نعتی بصفات * قیدیست شهودی بظهور

منشهود * اطلاق بود بنفس آن حیثیات رباعیة السابعه باید تشهید نفس اصلی شهود *

موجود شهادی ازان نور وجود * با هم دار و چنین ظهور نازک * با آن

موجود دیا که اینست وجود رباعیة الثامنة تمثیل فروع و اصل از درخت و دانه *

اطلاق بخلق و خالق آن ربانه * آری بجهان حقیقت انسان اصل است * آخر بجهان

اصل بصورت دانه رباعیة التاسعة انسان چو رسد بعلم عرفان ولی * گوید لمن الملک

ولی الالی * دانه دید از حقیقت خویش درخت * اینست بیان آن حدیث قدسی *

رباعیة العاشرة کامل اکمل شد از همه نقص ولی * چون رفت زعرفان بعلم اصلی *

اسرار حدیث لمن الملک الیوم * بشنید لله اگرچه دید الآ لی نکته حقیقت خلق

که بمراد ماهیت مطلقه اجمالیه نفس هر شی بمعنی حیث هی بحسب هر مرتبه مدرکه اگرچه بتحقیق

تدقیق بشرطی که باعتماد تحقیق تحقق وجدانیه عرفانیه خود نظر ادراک بنور گداشت

هیچ دقیقه از دقایق مدرکه محسوسه ظاهری و باطنی بود بمودی آن که بمرتبه نفیس

موجودیه منهو دیه است حسب العلم نمایدا لبته با جمیع وجوه و اعتبارات الفینوا تی

صفاتی صوری و معنوی ظاهر باطن جملگی غیر خالق مدرک گردد تعالی و اگر
باطلاق حقیقت خلق از نفس خلق هر شیء مراد معرفت ماهیتی تفصیلیه خلقت خلق باشد
که بحیثیت عرفانی بتخلیق و مخلوقیت خلقی واقع است نیز عین خالق دریافته نشود
سبحانه زیرا که خلقت خلق بوجه اعتباریه مصدریه مشهود است چنانچه بالا تحقیق
یافته است رباعیه اطلاق حقیقت چو معانی دانی ✿ وانی بدو نوع ترجمانیه خوانی
اوّل حملی بعلم ماهیّت شیء ✿ پس تفصیلی مبین عرفانی نکته اگر مراد باطلاق حقیقت
خلق از نفس خلق همان مرتبه بود که آن مرتبه مخفیه از مرتبه کمالات توابع وجود قدسیت است
اگر چه این مراد ثبوت پذیر نیست چرا که نامربوط و نامضبوط است خلاف رابطه و ضابطه
واقعه باشد چرا که من حیث المفهومات مقرره دیگر است و حقیقت شیء دیگر و مراد از لفظ
حقیقت یا بمعنی اجمالی بماهیتی نفسی است یا بمعنی تفصیلی وصفی عرفانی که دریافت حقیقت
شیء گفته شود و مراد ادراک تعریف آن شیء بظهور وجود آن شیء بود و بس بتوصیف شناخته

شود که آن شی ظهور فلان شی است و فلان حیثیات لیکن بالغرض بدانمراد هم عینیه

هرگز راست نیاید اگرچه غیریت هم بدانمعنی که از اصل خلق حقیقت خلق خواهند بر معنی

حقیقت خلق ثبوت پذیر نیست چراکه آنمراتب مخفیه که اصول عالمیان بگوییا گفته

شده اند نفس تقدیر غیر محدوده تقدیرات مقدورات بوصف لازمی صفت القدرت

وعلی هذا الوجه بوصف لازمی شیونات ارادات و علم واجبی بدخل تنا بها علی الاطلاق

المطلق الوجودی که بدین ظهور شهودی بظهور موجودیه اجمالی و تفصیلی مقتضی

الظهوراند من حیث انفسها هستند یعنی که قابلیات مخفیه مندمجه صفات ذاتیه حق اند

تعالی چنانچه کمالات اند ماجیه شی باشی که در هر مرتبه تحقق بوجود اضافی به ثبوت مخفیه

باندماج ذاتیه شی واقعه اند چونکه اصلاً و قطعاً ظاهر نیستند بنسبت نفس خود و نه

نسبت غیر خود اطلاق عینیه و غیریه بنسبت شان بانفس شی معقول نبود که تحقق

نسبت عینیه و غیریه کمالات شی را باشی بحسب این حیثیت حقیقیه محال باشد آری گاه هر

عرفان نفس کمالات شیء مطلقا مفقود باشد که بنفسه مخفی الادراک عرفانی است
نسبت عینیه وغیریه برکه وبرچه نمود واید پس آنمرتبه کمالات مخفیه را از توابع
وجود مطلق اقدس سبحانه که مقتضی الظهور هرگز نیستند الا بوجه گونیه بتجلیات مشهودیه
بموجودیه شهودی درمرتبه شهادة نسبت غیبتی وغیرتی بدان وجود اقدس تعالی
ازکمال بلاغت علمی وعقلی ودربود دارقبول اهل فطرت سلیمه منصف الفطانه بعید باشند
بکماهی نفسی خود آنمرتبه مخفیه غیب الغیب محض است که علم آنمرتبه محض وجودی غیر
وجودی بسوائی موجودیه شهودی خاصه آن علام الغیوب است تم کماله تعالی شانه
سر این آیة کریمه را بفهم مضمون معانی من حیث غموض ترجمانی اینجا باید دریافت
قوله تعالی هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ پس کنم خود زیرکانرا این سبب است
رباعیه الاولی شاهد شهد شهود شهود نمود ❊ هریک بدگر بغیریت واکشود ❊
جمله بکمال کامرانی از حق بیان ❊ درمرتبه شهادة انسان نمود رباعیه الثانی عالم همه امر وخلق برجار

زان

زان هر همه طور الطف واکسف دان ❊ روحی ملکی زامر الطف به نهان ❊

مثلی حتی ز خلق اکسف بعیان رباعیه الثالثه با عدم تمیز صورت و ظاهر شیی ❊ چون

می نتوان ماهیت پی ❊ میدان ظاهر بمظهریت مشروط ❊ صورة مشروط محض

موجودی وی رباعیه الرابعه از ظاهر و صورت این جو دیدی تدقیق ❊ تیری

بشنو بنفس صورت تحقیق ❊ هر ظاهر شستنی نشهادی صورتست ❊ بالنفس بقدر نفث حیث

حقیق رباعیه الخامسه شکل مجموعه هیئت ذاتی شیی ❊ اشکال اشیاست حیث در جایی شیی ❊

زینجا میدان کمال ونقص هر شکل ❊ من استلزام حول حالای شیی رباعیه

هر ظاهر شیی است صوری مشهود ❊ از امر و ز خلق حیث خلقت موجود ❊ هر درجه

بلا نازکتر حیث خلا ❊ از حیث خفی مطلق تقدیر وجود رباعیه جزوی که

ز قسمتش کسی نیست آگاه ❊ چندی شیت حد ونی است هوش نگاه ❊ وان هر شیت

بمنتهایی ادراک ❊ لا شیی الا ظهور تقدیر الله تم النوع الثانی من فصل الثالث

ممکنات را معلوم علمی و معدومات خوانند و گاهی معلومات گویند پس آن

حقایق را موجود علمی و اثبات جویند بر هر دو معنی محذوری واقع است

زیرا که اگر بدان مرتبه اقدس ازلی کیفیت همین کیفیات که بدان اعتبار تمامی خلق معبر

بعالم بمعنی ماسوای خالق است تعالی ثابت باشد هر چند که به تنزیه اقدس باشند

اما بر نفوس اشیا قدم لازم آید اگر بدان مرتبه که من حیث خفا نفی مطلق صرف است

اطلاق عدم کرده شود پس بمعلومات ازلی از حقایق ممکنات هیچ نباشند و آن

مستلزم نقص کمال علم واجبی بود تَعَالَی اللهُ عَنْ ذٰلِکَ عُلُوًّا کَبِیْرًا

و اگر گفته شود که بدان مرتبه موجودیه علمی نیز عجب تر باشد که این موجود خارجی

حدوثی مگر سوای آن موجود خارجی حدوثی مگر سوای آن موجود علمی قدیمی است

پس هر چند تعلق آن علم واجبی را بنفوس معلومات ازلیه ابدیه بنسبت ماضی و حال

و استقبال حکم آن واحد دارد و همه آن علم علم حضوریست نه حصولی لیکن با وجود

فهم همچنین خفیات نیز در فهم حقایق اشیا تعبیر صریحه من حیث محذورات مذکوره

باقی میماند پس تقاضای حسن ظن چنین است که آن عزیزان در آن زمان مغلوب الوقت

باشند بوجدان معرفت ظلی که اهل مرتبه ثانیه را اهل ولایة مطلق می باشد و آن مرتبه ثانیه

چیست یعنی مرتبه فوق مرتبه اولی عامه مسمی بمرتبه خاص است و ما بین است از مرتبه اخص

وخاص الخواص شرح تفصیل این معنی چنانچه بیش ازین بتحقیق تحریر یافته است عبارة

این چنین حقیقت باشد كَمَا نَحْنُ نَقُولُ فِي هَذِهِ النُّكْتَة نکته سُبْحَانَ

مَنْ وَاحِدُ الْاَشْيَا وَهُوَ لَا عَيْنُهَا ظهر شیوناته ای قابلیات صفاته بمراتب

المتنوعه الشهادة من مرتبه الواحدة المخفیه العلمیه و هو لا عینها والحمد من جعل مراتب

المتنوع الشهادة من ظهورات تلك الشئونات ای تقدیرات السرمدیة الازلیة

الابدیة بمقدورات الکونیة الامکانیه فی مراتب الاعتبار المحصولیة فی درجات الوجدان

بوجوه المصدریة الحدوثیه نکته ورد فی الحدیث القدسی كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاَحْبَبْتُ

اَنْ أَعْرَفْ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفْ بس باید دانست کان اللّٰہ ولم یَکُنْ

مَعَہٗ شَيْءٌ کما کان اعلم في تحقیق ہذہ المضمون انہ تعالی ہو ہو فہو من اللّٰہ تعالی ذاتاً

وصفاتاً فہو واحدٌ واحد تم شانہ سبحانہ ذاتاً صفاتاً ذاتٌ اقدسٌ وجودٌ بحتٌ نفسٌ

ساذج ہویّۃ مطلقٌ کاملٌ بکمالات الصفاۃ الذاتیہ مقتضی الظہور بالمرتبتین اما

بالمرتبۃ الاولی ای مرتبۃ النفسِ انہ مرتبۃ العینی المطلق ظاہرۃ بعلم الذاتي الوجوبي

الازلي السرمدي منزۃ التعطیل النقص والکمال ای کمال المشروط فقط بظہور مقتضیانہ

وہی مرتبۃ الظاہرۃ والباطنۃ القدسیۃ الذاتیۃ الصفاتیۃ المعظمۃ تعالی شانہ ذلک الظہور

القدسی الوجوبي القدیمي الوجودی الذاتی واقع بظہور الظاہر بحیث لایدرکہ الابصار

من حیث کمال الظہور الجلالت والعظمۃ التقدیس الاعلي وایضاً من حیث کمال الظہور

التقدیس الجلالت والعظمۃ تعالی ازلا وابداً سرمداً ابالمرتبۃ الاُخری ای المرتبۃ الاندماجی

انہ مرتبۃ الغیب الغیبی الکوني بظہور الحدوثي الموقوتی المقید بالتعطیل الظہور بای الشہود

والنقص والكمال المشروط مقتضياته وهي مرتبة المخفية العرفاني ظاهرة العلمي مقتضي الظهور

بظهور العرفاني الشهادي الامكاني المشهودة المقيدة المصدرية الاعتبارية وهي الظهور

العرفاني قد وقع ظهور الاظهر وهذا الوقوع الواقع من شهادة على شهادة في شهادة

بشهادة وتعريف الشهادة اي ظهور الشهودي العرفاني من مرتبة المخفية غيب الغيب

بظهور الشهودي هذه المرتبة المخفية مقتضي الظهور بهذا الشهود من نور الوجودي

المطلق من العلم في العلم بالعرفان على العرفان وتعريف العرفان اي ظهور مراتب العلمي

مقتضي الظهور بظهور الشهودي من صفت الذاتي النور الوجودي مطلق المنتهي الصفت النور

العلم الذاتي المطلق فاعلم قد وقع هذه الظهور الظهر من ذلك المرتبة الاخرى بتقاضاء

اي بمقتضيات المخفية الصفاتية الذاتية من تابع الوجود المطلق تقدس وتعالى على حسب

تقاضاء القدرت اي بشان القدرت بالقدر وشيون القدر بالتقديرات المتنوعة

من الوقت الموقت والتوقيت كما يعلمه الله تعالى بعلم القديمي واين مرتبة شيونيته

١٤٥

مقتضى الشهود حيث يعني كمالات صفات غير مشروطة ذاتيه حق سبحانه وتعالى وجودًا

وشهودًا اي خفاءً وشهادةً امّا وجودًا وخفاء المنطلق بظهور الوجودي العلمي وشهودًا

وشهادةً المنطلق بظهوري الشهودي الموجودي الخارجي الاعتباري بالاعتبارات الثانية

في كل الاعتبار بكل مرتبتها في جميع مراتبها موجودًا متغيرًا بعدم المقيد بلا استقرار في آن

واحد فقط معدوم المطلق وموجودًا بظهور الموجودية المصدرية الاعتبارية من اعتبارات

المتنوعة بظهور المرتبة من قابليات كل واحدٍ منها بكل واحدٍ منها بمشهودية المتصلة بلا تعطيل

فقط بتجدد الامثالية بشدة قوة الاتصالية التواتر الظهورات الشهودي من كمالات الشيونات

اي قابليات الصفات الذاتيه الوجوبية من مرتبة الواحدة غيب الغيب معلومة العلمي الوجوبي

المطلق مخفية العرفاني المقيد بهذا الوجود موجود الشهودي بمراتب المتكثرة والمشهودة الوفاقية

ووقع هذا الظهور الكوني الامكاني الحدوثي المشهودي مدرك الابصاري ابصار بكل مراتب

الادراك بعرفان التفصيلي لمشهوداته عجائبات متنوعات لطايف الخلاء والملاء من كمالاته

مراتب الصفاة الكاملة الذاتية الوجوبية تقدس وتعالى لاتنذاذ حسن المطلق العلمي

الجبلي وهي مراتبه المشروط بشهود مراتب اللذة من مراتب المحبت والمحبوبيت بمراتب

المشهودة المقيدة المحبت الموجودة الخارجي بحسن الشهادي اي خارجي الظهور بظهور الثانية

الشهودي العرفاني الشهادي من مرتبة ظهور الاول الوجودي العلمي غيب الغيبي وكما وقع بذه

الشهادة بشهود مراتب المحبت المحبوبيت بتشهيد مراتب المحبت بمشهوداة المتنوعات من لذات

المختلفة في مرات اشخاص المخصوصه بكذا واقع شهادة جميع مراتب الكوني من صفات الوجوبية

لشهود كمالات الحسن المطلق المندمج في انفسها بشهود مراتب المتنوعة من جميع ممكنات المختلفة

المشهوده باختلاف المجلية والمخفية في مرات الشهادة كل واحد منها بكل واحد منها ولهو سبب

تلك المرات واقع بنفس الامري كنفس لواحد ووقع وقوع اختلاف اوصاف الشهودية والمشهودية

لتلك النفوس من حيث بذا الشهادة المظهرية كل واحد منها بكل واحد منها كما قصد ذكرنا في نكتة دوم

نیک روشن است که علم عبارت از دانش است که حیثیت علمیه بدان بحیثیت اجمالیه علمی ظهور

خواه این عبارت لفظ امري وجودي مراد باشند خواه امري کونی شی تعلق داشته باشد

واین ظهور را ظهورات متنوعه غیر متعدده من حیث الخفا وجب اند علماً قطعی که از

نفس معروف و عرفان هم که مرتبه مقیدست مخفی واین معروف و عرفان چه بحیثیت اجمال

وچه بحیثیت تفصیل هرچند که علمیت بحسب کمال درکار بود و عرفان عبارت لغوی ازد انسبت نسبت

که علمیت بدان بحیثیت تفصیله ظهور آن شی تعلق داشته باشد واین ظهور را ظهورات متعدده

من حیث الجلا لازم اند عرفانا قطعی که از نفس معلوم و علم هم که مرتبه مطلق است بلا تقیید قط

واین ظهور جامعه با ظهورات متعدده چنانچه گفته شد حیث یعنی ظهور مجلیه مخفیه مشهودی شهادیی

موجودی مقیدی اعتباری عرفانی همان مراتب مخفیه وجودی غیبی الغیبی علمی را فلاجرم

ظهور عرفانی را لخلق خلق محجوب اند یعنی بیدائی کنز مخفی غیبی بوجه شهادی عرفانی

بخلاف ظهور علمی پس بدانند که تعلق علمی بحیثیت واحدیت و اطلاق بمعلومات وا قعست

هرچند وجود حیثیات تضمینه هر معلوم علم کامل باشد واین تعلق ازلاً باشند خواه حدوثاً

و تعلق عرفانی بحیثیت کثرت تقید بمعروفات معلومات واقع است هرچند که بنفس همان
حیثیت وحدانی هم مراد باشد وانکه بالاتمثیل اجمالیه و تفصیله گفته شده برای تفهیم طبع عامست
والا تمثیل علم واجبی از تناسب اینچنین همه تمثیلات منزه است از هرکه ظهور حیثیات اجمالی
بتفصیلی درین ظهور شهادی عرفانی واقع است از محض تقدیر بعلیت و ارادت غیبی که
مقتضی الظهور بظهورات المتنوعه شهادة واقع اند چنانچه حیثیات کلی و جزوی وانتشار تجلی
باید دریافت که ظهور مراتب مرتبه عرفانی هم که مستلزم شهادة است ظهور همان مرتبه تضمینیه
وجود مطلق از نور مطلق پس او علم مطلق است که مقتضی الظهور بظهور شهودی عرفانیست
زیرا که هر مرتبه خلق ظهوریست بمظهریتهم کمالات خالق تم تقدیره چنانچه بالا هم مذکور گشته است
پس هرچه که در خلق بخلق برای خلق مر خلق راست فی الحقیقه همه از خالق بخالق برای خالق
مر خالق راست کما قوله تعالی فی حدیث القدسی فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِاُعْرَفَ
هرکه دانست که از حیثیت ذرکیست ؛ زنده شد مرده وچو مرده بزیست ؛ وانکه بالا در شان مرتبه

عرفان گفته شد که از نور مطلق پس از علم مطلق است بنابرآنکه بتحقیق هرچه علم نمودند

که چنانچه بظهور وجودی غیبی علمی آثار مظهریه و مظهریه و مظهریه جمیع صفات را اثر

صفت النور بانفسها منبع است همچنین بدین ظهور موجود شهادی عرفانی نیز متبوع است

و در نیمرتبهٔ شهادت چه مرتبه علم و چه مرتبه عرفان که فی الحقیقه بانفسها نسبت بنفس علم

مطلق قدسی همه عرفا نسبت ظهوریست از قابلیات غیب الغیب علی الاطلاق یعنی گویا آثار ضمنیه مندمجه

نور و علم مطلق غیبی واجبی حضرت حق سبحانه زیرا که نفس تمام عالم ظهوریست شهادی عرفانیه

نفس کنز مخفی غیبی نکته ای برادر باید دانست چون از حقایق ممکنات بمعلومیت خداوند

سبحانه بحسب لاموجودی اشیا قدماً من حیث حدوث اینها رسولیه اقویه وارد منویه

که چیزی که اصلا بوجهی من الوجوه موجود نباشد علم عالم بروی بکدام معنی واقع بود

اگرچه آن علم حضوری باشد و بماضی و استقبال و حال حکم آن واحد داشته باشد و اطلاق

عدم علم بدان حضرت بر ماهیت نفیی جمیع ممکنات من حیث الازل الازال والعدم ناشایان

بود بلکه مستلزم جهل است و اگر حقایق اشیا را بحسب ماهیات نفس امری عدمات گویند

و با ثبات علم حق تعالی قایل باشند همان اعتراض مسطوره باقیست و اگر عدمات

بحسب موجودیه خارجی گویند و بموجودیه علمی اثبات دانند بس همین موجودیه خارجی

هرچونکه باشند بنفسه بنفس امری محدث است از معلومات ازلی نباشد و نیز آن وجود علمی

معلومات ازلی خدا وند سبحانه را بحقایق ممکنات بحسب موجودات خارجی که صریح محدث

الوجود ند وجود مثالی لازم اید من حیث تمثیل علم صانع بر ایجاد نفس مصنوع و حال آنکه نفس امری

نفس خبری که موصوف بوصف مثالیه باشد هرچند که بوجه الطف گفته شود بنفسه از مرتبه ممکنات

و تقیداته است نه از مرتبه وجوب و اطلاق شتان ما بینهما و تعلق آن علم ازلی بر محدثات

محض بهمین یکمرتبه بعد حدوث انبیا واقعه بود و بس و از لا موقوف بود و این بر

بعید است که نقص علم لازم می آید لا بل تحقیق این حقیقت چنین است که فی الحقیقه چنانچه همان

علم کامل واجبی بر محدثات بعد ظهور حدوث عرفانی بجمیع کمالات حدوثی تقیدی واقعه

دون

و وقوع المحصول بحضور علمی بلا حیثیات الحصول فی کل الازمان بلا حصول وقتی و زمانی بجمیع

حیثیات اوقات متنوعه و ازمان مختلفه من حیث اطلاق علم حضوری تعلق کامل دارد

همچنین همان علم کامل واجبی بتمامی عالم بر نقوش جمیع ممکنات بنفس امری بجمیع مراتب محصولیه

الظهور که پیش از ظهور عرفانی حدوثی شهادی مقید الحقیقة للحق بهمین موجودیه خارجی محدثه

عرفانی بظهور علمی مطلق قدماً بمحض کونیه مصدریه مخفیه ثابت است تعلق حضوری مطلق دارد

پس این اثبات بدین حقیقه بحسب تحقیق شافی در افهام عوام تغیر پذیر است حقیقت حقایق اشیا

از مذکور مصدوره که بظهور شهادی شیونات صفاتیه ای بشان القدرت بتقدیرات متنوعه

علی هذا القیاس بجمیع توابع وجود گفته شده است بحدت بصیرت نیک غور رسیده باید کرد

و باید دریافت که ظهور نفس تقدیرات بنا علیت تقدیر امری لازم است پس آن محض صفت

فاعلیت بمعنی کردن بوجه مصدریه باشد و پس چون ظهور همه شیونات صفات واجبه

بنفس امری یکدیگر بهمین وصف واقعه است فی الحقیقة فاعلیت هر مرتبه از جمیع صفات

واجبی بهر مرتبه ازان هر همه صفات قدسی مقتضی الظهور بظهور معقولیتی باشد

بس همین ظهور عبت باریه بدین اعتبارات مسطوره ظهور موجودیه مشهودی بوجود

خارجی حدوثی موجودیت مصدر به شهادی واقعه هست مر همان وجود علمی معلومات

ازلی راکه شیونات صفاتیه ذاتیه عینیه وجوبیه مخفیه غیب الغیب علی الاطلاق اند

بس بثبوت ازلی واجبی همین قابلیات شیونات الوجوبی کمالات متنوعه‌ای تقدیرات

متنوعه از شان تقدیر اندکه شان قدرة هست که مقتضی المشهودة المسطورة معبر بمقدورات

ازلی اند و به ثبوت علمی واجبی همین مراتب بنفس امری معبر بمعلومات ازلی اند اما چون

وقوع این حیثیت مشهوده مذکوره محدث واقعیت بنفس امری بنفس مرتبه شهادت

معبر بخلق هست و با وجود این همه توضیح صریحه غامضیت که این تحقیق از علوم ماهیتی

مدعاست زیراکه بنفس مدعا در کمال سر غامض الاغمض واقعه هست الکنون کلمه چند

واضحتر بگویم نکته اطلاق کونیه مخفیه بدانند حقایق اشیاکه به ثبوت اطلاق قیفیه

بغیب خفی غیب الغیب ازلی اند فی الحقیقه از لاکونی اند فی الواقعه واقعت یعنی چنانچه حیثیات
مصدریه که بکردنیهای متنوعه واقع اند و همان حیثیات کردنیها که بظهور نک و دیگر
حیثیات شدنیها باشند همه فی الحقیقه بمرتبهٔ مفعولیت از ظهورات صفات وجوبیه ازلا
واقعه باشند لیکن مبرا از حیثیت مفعولیتی عرفانی مثلاً حیثیات نعت وجود که غیر توابع
خود از صفات غیر مشروطه و مشروطه نیست اما مشروطه چنانچه نور و قدرت و غیرها
چون همه حیثیات غیب الغیب گویا حیثیات مندمجه ذاتیه که مقتضی الظهور بظهور شیونات و
امکانیه اعتباریه با عتبارات متکثره و عجیبه ظهور پذیر اند مراتب متنوعه اثبات
از وجود بود مطلق ای هست اصرف بظهور توابع خود یعنی بظهور مقتضیات کونی الظهور
از نعت نفس ذات مطلق خود وجودا از شیونات صفات توابع خود و از نور مطلق
ظهورا و از شیونات قدرة و ارادت مطلق و غیرها تقدیرا و ارادت علی هذا القیاس لیکن همه بظهور
عینیه علمی که معبر بصفات مخفیه است و از صفات مشروطه چنانچه فعل و خالقیت بفاعلیت و خلقت

واشال آن به یکدیگر مقتضی الظهورند واین همه مراتب اختیاریه انفعالیه مصدریه مقتضی الظهور

کونیه وجودیه بوجود عین الغیب بنفس موجودیت مشهودیه مکانیه مفعولیه بتقاضاء ظهورات

یکدیگر واقعی اند چنانچه بالا گذشت وبحسب حب عرفانی کما ورد فی الحدیث كُنْتُ كَنْزًا

مَخْفِيًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ بروقت موقوته ازلی که آن توقیت وقت ونفس وجود وقت

نیز از ظهورات مقتضی الظهور شهادی وجود وتوابع وجود از نور وبهشهود حیثیات

وقتی وتوقیتی قدرت وارادت بظهورات شهودی مشهودیه بتفضیه بهیئت نفعی وظهورات

اراده وقدر بحو استینهائی چنین وچنان تنوعات واقعی شهودی الظهور نفعی ازلا واقعه اند

وبنفس موجودیه مشهودی همه عالم شهادة که موجودات خارجی اند بعین شهود خفیه

کونیه بمجدثیت ومخلوقیت بموجودیه حیثیات مصدریه امکانیه اعتباریه بدان اعتبارات

مذکوره بوجود مطلق که بمعلومات ربانی بوقوع الظهور علمی معتبر واقعی اند وواقع اند پس

تحقیق حقیقی بوقت شهادة همان مراتب خفیه که فی الحقیقة کونیه اند بمشهودیه وموجودیه خارجی

امکاني بمخلوقيت وخلق پديدارند رباعيه هر مرتبه کون بازل الازال کو نيست

زهر نعت حدوث واحوال ✿ ني محدث ومحول بوجود غيبي ✿ موجودي اين شهود

مشهد هر حال ✿ بر اختصار رايم و در وضوح علم اين معرفت مثالي وتمثيلي واضح تر

که از حضرت رباني سبحاني و وجه حقاني بالهام رحماني درين باب تعليمًا برين فقير

اظهار نموده اند التماس نمايم بايد دريافت هر صورتي از صور متخيله که در خيال نابت مينمود

و نمودار پيدا ميکند هر چه دارد از خود هيچ ندارد بلکه هر همه از مبداء فيض خود دارد پس

هر آنچه ذاتًا وصفاتًا در وي از وجود و توابع وجود و جميع کمالات از وجوه و اعتبارات

ظاهر و ثابت و مشهود و پيداست ظهور کمالات صفات و ذات الشخص است که آن صورت

در آنمرتبه مشهود و مراد و معلوم و پيدايش بمرات خياليه وليست پس بتمامه ثبوت

و قيام آنصورت بکمالات الشخص است از کمالات ذاتي وصفاتي اند زيرا که وجود آنصورت

از ظهور کمالي از کمالات صفات از وجود و توابع وجود الشخص است بر ظهور شهودي مراتب

صورت از صور متخیله یعنی هر آن ظهور که در نیمر تبه متخیله مشهوداً واقع گشته چنانچه مراد

و معلوم و مقدور مقرر ارادت و علم و قدرت این شخص باشد واقع است اما چون

صفات شخص غیر یکدیگر هستند کمالات یعنی قابلیات صفاتیه هم که از شیونات ذاتیه وی اند

غیر یکدیگر نباشند لاجرم بظهور رکمال ظهور آن همه کمالات که مقتضی الظهور بدان کمال

مخصوصه ای صورت لطیفه یا کثیفه صغیره یا کبیره مخصوصه باشند واقع است لیکن بتفاوت

تفاوت و کثرت و نیز بتفاوت جلا و خفا حیثیت المتنوعه نسبت با غلب الظهور و مجلی الظهور بعضها

و بحیثیت التابعیت مغلوب الظهور و مخفی الظهور بعض واما این کمالات شهودی و آن شخص

که بمرتبه شهودی این صورت بجمیع مراتب شهودی حیثیات این صورت کمالاتی اند

که بنفسها مقتضی الظهور بظهور کونیه اند غیباً و شهادةً یعنی که ظهور هر همه کمالات الشخص بظهور

یک بدیگر بظهور حیثیات مراتب انوار خیالیه واقع است فلا جرم مثل ظهور نفوس آن کمالات

آن شخص من حیث غیب هویته انکمالات که بصفات ذاتیه فعلیه قدرتی و ارادتی الشخص

با نمد ماج نفسي واقعه اند پس باين تمثيل باين ظهور اولي غيبي مثالي است بر ظهور غيبي علمي

وجودي كائنات كه خالق ماهيات ممكنات ازان عبارت باشد من حيث ظهور آن ثاني

آن تشخص كه بظهور متخيلي واقع اند تمثيلي است بر ظهور شهودي عرفاني موجودي ممكنات

پس بحسب ثبوت هر دو ظهور كه اولي اعتبار ظهور اعتباري بظهور ديگر واقع نسبت

ماهيت حقيقه هر صورت من حيث التحقيق نفسي بنفس امري كونيه باشد و ماهيت نفس هر صورت

امكاني بود و على هذا القياس در جميع مراتب وجود شهود و همه كمالات آن صورت قياس بايد كرد

پس نفس ذات آن صورت من حيث وجود و توابع وجود با جميع كمالات خود ظهور كمالي

مقتضي الظهور بدان كمالات از نفس ذات وجود با كمالات توابع وجود از حيثيت تو ز خياليه

آن تشخص بود كه آن صورت سر بسر ظهور شهودات كمالات مخفيه وجود و توابع وجود او ست

و همان ظهور نمود خياليه آن ظهورات عين مظهر است مر آن كمالات اصل خود را كه عين مظهر اند

كه هر چه در آن صورت از وجوه و اعتبارات مفهوم كرده ظهور آن كمالات وجود و توابع وجود

آنشخص اند پس في الحقيقة آنشخص اقرب باشد مر آن صورت متخیله خود را نسبت بقرب

آنصور مر هر یکی را از یکدیگر خود بلکه از نسبت تقرب آنصور که نسبت بخود دارند نیز

قرب آنشخص که پیدا کننده آنصورت هست با قربیت باشند زیرا که آن کمالات وجود

و توابع وجود آن شخص نفس وجود و توابع وجود آنشخص بحقیقت نسبت اندماجیه واقع اند

پس نفس نفس آنکمالات وجود که مراتب مخفیه ضمني الوجود اي اندماجي الوجود آنشخص اند

بحسب این تحقیق غیر آن وجود نتوان گفت که من حیث الخفا والشهود وظهور و هم مخفی و

شهادی این صور از ظهور کمالات مقتضي الظهور علمي و عیني فاني آن وجود باشد و این اقرب

اینها بهر کیف که قریب تر دانند صوری هست و مقدوری و آن اقربیت او تحقیقی است و قدرتی

که بتقدیر و تخلیق جمیع مراتب ظاهر و باطن این بهر وجهی و اعتباری جلي و خفي بایجاد موجودیة

بهر درجه سرّي و علانیتي واقع هست اکنون بحسب دریافت حقایق این تمثیل تحقیق تحقق معنی

من عرف نفسه فقد عرف ربه و نیز تحقیق حقیقت معنی قیومیت و معیت و احاطه

خالق بمخلوقات هویدا گشت و مبرّا از جمیع شوایبات کمی وکیفی بر اذهان سلیم الفطانت

واضح آمد که قوله تعالی نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ وَهُوَ مَعَکُمْ وَاِنَّهُ عَلَی کُلِّ

شَیْءٍ مُحِیْطٌ واگر الضرور بجمیع مراتب مجلیه ومخفیه خود سوا ظهور کمالات و پیدا کننده

هیچ اثری از خود داشتندی گنجائش مظان کمی وکیفی در آن اقربیت وقومیت ومعیت

واحاطهٔ ذاتی وصفاتی جایز بودی وعقل عقیل وکشف خیالی وظنی ظلالی را ادراک

در معنی آن متشابهات بنابران مفقود است که اصلا وقطعًا در آن اطلاقات معنی

آیات متشابهات بوی کمی وکیفی گنجائش ندارد که بکشف ظلالی وتفکر وقیاس مدرک نشوند

الا بتعلیم غیبی لاریبی وعلم لدنی اصلی زیرا که حقیقت آن نسب محض بی کیف است واز

مدرکات عشره مبرا است وَلَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ ونفس مراتب علم لدنی ظلی ومدرکات

عشره از مخلوقات مراتب مخلوقه اند پس حقیقت نسبت اقربیت وقومیت ومعیت واحاطه

بی کم وکیف ذاتی صفاتی سبحانی را چه طور دریابند وچه دریابند مگر این علم را که حقیقت انسانی

که سر ربانی است بظهور و بوجه بیکیفی خالص بالبقاء فضل عظیم و نور ایقانی ایمانی

مخصوص است و حقیقت تخصیص وجه علم لدنی اصلی بیش ازین واضح شده است نکته

باید دانست که این شئونات کونیه ازلیه چیستند یعنی مراتب صفات وجوبی بغیب ازلی

مقتضی الظهور بنفسی خود بدین خلقت شهادی شهودی پس بنفسیت ازلی این شئونات

کونیه بنفوس خود هیچ نیستند الا وجود کونیه مخفیه مصدریه صفات مطلق چنانچه تقدیر قدرت

وارادت و فاعلیت و فعلیت حقیقی سبحانی و بدین ظهورات بظهور توسطی ثابت نیست

الا توسط ظهور حقیقت قبول نفسی اینها مر مظهریه صفت قدرة و ارادت فعل مطلق ذاتیه

علی الاطلاق وجوبیه ذات اقدس را تعالی شانه اکنون بجدت بصیرت باز غور رسی باید کرد

و استفسار باید نمود که فاعلیت آن مراتب وجود و توابع وجود مقتضی الظهور وجودی غیبی

علمی که آن معبر خفی معلومات ازلی باشند و اثبات شان بوجود غیبی ظاهر علمی قدیمی بوده و نیز

مقتضی الظهور موجودیه شهادی که این ظهور اظهر عرفانی حدوثی منجر بظهور باشند و اثبات

اینها بموجودیة شهادی ظاهری خارجی بود چنانکه بایکدیگر گفته شده و نیز من حیث نبوت

فاعلیت مسطوره که همان هر همه مراتب مثبته فاعلیت مذکوره را نسبت مراوات ومقدورات

ازلی بحسب مفعولیت مطلقه که بدان حیثیت مذکوره فاعلیتی بهکدیگر گفته فاعلیت ومعلولیت

هم بدان نفس مراتب عینیه واقعه است یا بسواء آن گویم که فاعلیت ومفعولیت عینیه

بدان حیثیات وجودی وتوابع وجودی بمراتب ظهور نور شهودی عرفانی که از آن تمثیل

مرآت ظهور نور خیالی بالا مثل زده ایم بحسب جعل شهودی واقعیت که آن هریکی بلا تمیز

تعدد وغیرتی وجود یکدیگر از لاً غیباً بمرتبه علمی هم بدان خفائی نفسی خود اگرچه کونی اند و

مبرا از موجودیت امکانیه واز جعل حدوثی اند اگر بانفسها حقیقت نفسی کجعل دارند

که جعل شهادی شهود همان حقیقت کجعل غیر مدرک است بموجودیة ظهور محدثی خود که بظهور

این مظهریة ومظهریة بتعدد موجودیة غیرتی حدوثی بمراتب عرفانی شهوداً مشهوداً

مستلزم استلزام هریک بدیگر واقعه اند و نیز باید دریافت که نفس صفت عرفان هم

آنمرتبه ایست از وجود مطلق اقدس وازان توابع آن وجود که معبّر بصفات النور مشهودی

والعلم مطلق باشند که بنفسه بموجودیة شهادتی متعلق بحقیقت موجودیة بنهادی

مخلوقاتست و بدانند که آنمرتبه اعلی هم که بعرفان مشهودست وهم خود بخود یعنی بمراتب

خود از مراتب خود بمراتب استعداد مظاهر خود بصفت واسم عرفان معروفست ونسبت به

بعلم غیبی از معلومات عینیه مخفیه واقعیت پس آن خفای آن نسبت که در حدیث قدسی

كُنتُ كَنزاً مَخفِيّاً مذکورست بحسب مراتب شهودی عرفانی باشد که به بیدایش

شهادی موجودیه مشهودی مخلوقات که بیدایش بدین ظهور محدثی است ازان حضرت

علام الغیوب سبحانه اشارة واقع بود و بعلم حضور حضرت اقدس تعالی غیباً بوجود غیبی

ازلی بحضوری علمی ذاتی سرمدی سبحانی ظاهر یعنی معلوم ثابت باشد والاجهل لازم آید

تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً ای برادر اگر حقیقت اشیا بماهیت نفسی بهویت

کونیت خفی من حیث اثبات بظهور شیونات ازلیه چنانچه بحسب آنمثال تمثیل بالامذکور گشت

آنچنان نباشد و نفس مرتبهٔ مراتب شهادة و خلقت را نفس شیونات وجود و

توابع وجود خالق تعالی گویند و بین انتساب نسبت حیثیات عجز و انکسار و تضرع

و افتقار و تمامی کسافت و لطافت و قبح و حسن مخلوقه که هر همه بانفسها مقید اند

بحضرت الوهیت قادر مطلق اقدس تعالی منطلق کردد و آن بتحقیق حقیقی نقلی و عقلی و کشیف

اصلی ممنوع است که غیر واقع است پس کنم خوذ ریرکان را این لبس است

آنکه بالا گفته شد که خلقت وحدوث و ظهور ثبوت عالمیان بتجدد امثال است کشف

اکثری از کمل کبرا عارفین ماضیه نیز چنانچه بعضی یاران این فقیر را ظلاً و بعضی نوادر را

اصالةً هم واقع شده ازین حقیقه خبر داده است چنانچه در نسخه لوایح و شرح لمعات از

بزرگان میگویند لیکن چون بعضی محذورات شرعی و عقلی چنان دارد میشوند که معبر الحاب اند

بالضرورت در تحقیق حقیقت تجدد امثال اهل کشوف کمالات مرتبه خاصه که مرتبه سیوم مست

از ولایه مطلق بعلم لدنی ظلی حاصل است مفصلا واضح سازیم تا همه محذورات نقلی و عقلی

مرتفع گردند مخفی نماند که هرگاه همه مراتب هر شیء از جمیع اشیا ظهور شهودی

آن مراتب صفات واجبی باشند پس بهر شیء که شیئیت آن شیء تا زمانی که ظهورات تقدیری

مقتضی الظهور آن شیء مراتب آن شیء باشند بحیثیات متنوعه ظهور کرده ولی اند بحیثیت واحده

که ظهور شهودی نفس آن شیء باشد در هر آنی و در هر زمانی که بود آن شیء باقی بود خواه الظهور

ابدی الظهور باشد خواه منقطع الظهور و چون نفس آن شیء بمراتب آن شیء و نفس نفوس آن مراتب

ظهورات بنفس امری نفس آن شیء قبول امتیاز بنفس الامر اصلا نمیدارند نفس شیء نگذاشتن همان

خود که عبارت از نفوس مراتب نفسی آن شیء است گذران باشند و نیز بحسب قوه تواتر

اتصالیه ظهورات مشهودیه یک بدیگر از تقدیرات ربانی که شیونات صفات سبحانیه اند

نفس همان مشهودیت نفسی همان نفس شیء و نفس همان نفسی آن شیء که قابلیتی است نورانی وجودیه

محض بدان مشهودیه نفسی مشهود و مانده بحسب تقاضای آن مرتبه که آن نورانیت مخفیه ضمنی

الوجود یعنی اندماجی الوجود مطلق است تعالی که آنرا نورانیت قابلیت وجودی آن مراتب

مخفیه وجودی که کمالات متنوعه وجود مطلق بظهور کمالات توابع وجود که تعینات
تعدیرات ومرادات وغیرها معبّراند بگوییم وبس واگرچه آن مرتبه اصل وجودی شیٔ کونیه
مخلوقیه حد وثیه است اما چون بکمال صرافت بجوهریت بسیطه واقع است گذشتن وی
محض بظهور مظهریت خود است وبس خود بنفسه مظهری محض صرف بسیطه بعدم ظهور حیثیت
تقیدی معنومه مکدر که است مرظهورات مقتضی الظهور قابلیت نفس وجودی خود را
بظهور موجودیّة الظهورات بمظهریه مُظهریّة نفسی خود بظهور موجودیة نفسی خود
بمُظهریه مُظهریّه بهمان ظهورات بحسب وجود مطلق واجبی است سبحانه که اصلاً ظاهر نیست
الا بتوابع نفسی خود وآن توابع نفسی نفس وجود بنفسه موجود نیستند الا بظهور آن
وجود چنانچه بالا دربیان حقیقت نسبت صفات حقانی بذات سبحانه واضح شده است
پس من حیث این حقائق وقوع جزای فعل مرتبت وقوعی واقعی حقیقی بر نفس فاعل باشد
ومحذور قیاسی برخیزد وبعضی افراد عام را چنانچه ارواح وغیر آن تعین کذرندگی

وگذشتنی بمعرض زوال اطلاق آبدیّته هم ثابت بود زیراکه ظهور هر پیدایش از ممکنات
موقوفه ازلی بحسب اراده وتقدیر مطلق ازلی لاریبی آن حکیم قادر مطلق مقتضی الظهور
بظهور انقطاعی یا بظهور ابدی واقع است ومعنی آیت کریمه کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
وَكُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ بوضوح این حقایق لی احتیاج توجیه قیاسی بعقل سدیده صحیحه وبنظر
بصیرت حدیده صریحه باثبات حقیق تبدا وثابت باشند نکته درسر معرفت ماهیت وجود
امکان نیک باید دریافت که من حیث همه حقایق مذکوره امری که بممکن وجود ممکن اطلاق کنند
جز امر موجودیة ممکن وتغیر از آن امر وجودی که معبر بنفس وجود ذات هر شیئی تعالیست
اصرف بجوهریّه بسیطه بالاگفته شد نباشد والا بتمامه بنفس بهر مرتبه امکانی بوجود توابع
وجود قایم وموجود بغیره است وچون غیر ممکن حضرت وجود واجب است تعالی چنانچه
غیر وجوب امکانی است پس بدین ظهور همه ظهور واجب تعالی ظاهر اظهر بود واما با وجود
آن بنفسه بهمان کمال اطلاق وتقدیس ازلی خود واین فقیر نیز همه مخلوقات مختلفه ظهورات

کمالات متنوعه حضرت اقدس میخواند و نیز برائی فهم عوام مثل دیگران تمثیل موج و آب

میگویند لیکن بقطع نظر به تبدیل عالی آب بظهور ظهورات موجیه آب زیراکه بنفس

آن موجودیه و ظهور امواج ظاهر و قایم و موجود باب است و آن حثیات موجیه

فی الحقیقه هیچ نیستند الا کمالات کونیه بوجوه مصدریه مقتضی الظهور بشیهو و هیات

وحدانیه که بحسب حقیقه از مراتب اندماجیه صفاتیه ذاتیه آب از مرتبه خفا داند ماجی

ظهور پذیرند امانفس آن هیت موج را بجمیع حثیات آن بهیچ وجهی عین آب ندانیم اگرچه

ظهورات هیات امواج را غیر از ظهورات شیونات صفاتیه ذاتیه آب هیچ ندانیم و آب را

بدین ظهور ظاهر اظهر دانیم چراکه نفس هیات امواج مختلفه و همه حثیات هیات

امواج من حیث تحقیق حقایق امواج بتحقیق حقیقی هم مرتبه این ظهور و هم بمرتبه اندماج

نفسی خود با آب مطلق بنفس امری کونیه ذاتی و صفاتی بوجود موجودیه بنفسه خود اند همچنین

تمامی مخلوقات را بهیچ وجهی من الوجوه صوری و معنوی حقیقی عین خالق نخوانیم تا وجود آنکه

تمامي ظهور مراتب جمع خلائق را سر بسر همه ظهورات آن شئونات خالق دانیم تعالی
و خالق را بهمان اطلاق نفسي ذاتي ازلي بدين ظهور شهادي نه بظهور ظاهر دانیم سبحانه
چنانچه بالا مفصلا تصریح نموده شده حرفي بس است مثل مشهور است در خانه اگر کس است
یکحرف بس است رباعیه الاولی بحر است جهان بوصل اجزاي روان * هر موج و کفش
بر و هم انسان گذران * این جمله شئون آب مطلق داني * بر حسب ظهور قابلیتش تن و جان *
رباعیه الثانیه این دایره کون بقانون حکیم * قد شهد من خفاکنز علمیه علیم *
تنویر تنوع شهود آن مطلق نور * تجدید مثالي است بتغیر و عدیم رباعیه الثالثه
هر دایره کون بقانون علیم * مشهود نفوس کثر تقدیر حکیم * از نقطه نور واحد
انواع نقاط * تجدید مثال است مرتب نه قدیم رباعیة الرابعه سبحان الله
باعتباري شهود * در مرتبه اعتبار موجود نمود * گذران بتجدد و مثالي دایم
با نیك و بد جمله چه عجب بنمود رباعیة الخامسه ترتیب عذابي و ثوابي بجهان *

هستکی

مشکل بعوام از مثالی کذران ؛ مشکل چه بود چو نفس مجری ابدیست ؛ کرچه بظهور شد
بابدی کذران رباعیة السادسه اصل همه مثبت به ثبوت قدرست ؛ بالنفس که مطلق زحدود شد
کذرست ؛ ذایق ذوق و مذوق ذایقه فعل وفعیل ؛ تشهید وجوهی و شهودی کذرست
رباعیة السابعه هرکیت ظاهر بآئینه آن هرکیت ؛ این قید زیکدکر نکرد و منفکت
من حیث خفائشهود این قید جلی ؛ مطلق دانی باصلها لا ینفکت رباعیة الثامنه
نادان حق حقیقت حالی را ؛ نادان حق تجدد امثالی را ؛ دانی که حرام است بکشفیه خیال
وهمی تحقیق سر متعالی را رباعیة التاسعه نادان تغیر و ثبوت بر شیی ؛ هرکز داند
تجدد امثالی وی ؛ دانی چو ظهورش و خفائش تحقیق ؛ دانی ز وجود و قدمش
حق معنی رباعیة العاشره عالم محدث و کل محدث تغیر ؛ چونست به اثبات نفی حقیق تغیر
بر نفس ظهور نیست است نی بخفائش ؛ هر آن حدوثی به ثبوتی تقدیر رباعیة الحادی عشره
تحقیق حقیق حقیقی عالم ؛ حیران کند از فهم عقول عالم ؛ ذو لکت فضل الله حیث شرائشان

يوتيه لمن يشاء من بني آدم ❁ قصيده متضمن القطعات في تحقيق حقيقت وجود مطلق
سبحانه وايضاً في تحقيق الوجود والموجوديه مراتب الكوني القديمي والامكاني
الحدوثي يعني مرتبه عالميان ونفس عالميان حقايق كه آن عبارت از آن ماسوايه
خالق است رب العالمين وتعالي وخارج يعني بيرون اي سوائي مراتب وجوبي است
ولي تحقيق حقيقت اطلاقات موجوديه ووجود خارجي كه بمرتبه وجوبي بحضرت خالق
عالم مطلق اند يعني كه او تعالي بيرون اي وراء الوراء از انتساب جميع حيثيات
عالم است بورائيت وتنزه از مدركات عشره تقدس شانه القطعه الاولي

مراد ذوق عرفان زما در ربوده است ❁ همان آيد از ما كه بر نموده است ❁ شهودي
بود حيث تحقيق عالم ❁ كه با خود بخود بر خود از خود شهوده است ❁ شهود از كمالات ذاتي
صفاتي ❁ كه آن كنج مخفي چنين بر نموده است ❁ بدرجات عشره بشرط اعتباري ❁
نمود شهودش بحكمت كشوده است ❁ ازين نكته داني بتحقيق عالم ❁ كه موجود خارج اضافي

الوجود است **قطعهٔ الثانیه** وجودی بود نقش آن ست مطلق * که ذاتا و صفاتا

بمطلق وجود است * وراء الورا از تعین مراتب * که موجودیش غیر نسبت قیود است

تقابل بمعدوم موجود باشد * که جمله نسب همچنان بر خلو است * چنان کان

همه نسبت انتزاعی * بمرآت ذهنی غباری زدود است * ازین نکته دانی به تحقیق خالق

که موجود خارج و خارج وجود است **قطعهٔ ثالثه** کمالات خالق به نسبت خلایق *

چو موجود اضافی بخارج وجود است * که آن بر همه قابلیت ز ذات است *

ظهورش همه بر صفاتش نمود است * ولی نفس امری کمالات خالق * بحیث الخفا

اندماجی وجود است * ز جمله تحقق اضافت و خارج * بحیث التحقق مراد وجود است *

ازین نکته دانی کمالات خالق * که موجود اضافی و خارج وجود است **قطعهٔ الرابعه**

عبارت ز خارج تقابل مراتب * تقاضا کند هر کجا وا نمود است * که خارج وجودی

بمعنی شرعی * بود کان بخود مستقبل الوجود است * بمعنی لغوی عبارت ز خارج

برونی مراتب تقابل نموده‌ست ❊ ورا او الوراوان مراتب وجودی ❊ زجمله مراتب که

کونی الوجود است ❊ همه ماسوا همچنین بر تقابل ❊ مقابل وجود از خفا وانموده‌ست ❊ قطعه

الخامسه چه خارج جلا یافت اسرار مخفی ❊ بحق وداوش که حق الوود است ❊ یقین دان

که این جمله از نور علمش ❊ ظهور رنگات از حقایق نموده‌ست ❊ که او خود بخود بهر خود از خودی خود

مرآتم با اسرار خود برزده است ❊ همو داند آن سر اسرار خود را ❊ کزین کشف غامض چه

خواهش نموده‌ست ❊ سکوت افضل است ار چه حیث المقرر ❊ تکلم بود افضلش کو ستوده است ❊

ولی از تحیر کمالات حسنش ❊ سکوت الزم جو عرفان فزوده است ❊ چنین عارفی الکملی اهل حیرت

بغیر از ضرورت زبان چون گشوده است ❊ بس انگوید این ضعف ابن آدم ❊ که حالا همه را

ستوده‌ست بسوی سجود است ❊ همیشه بجود داریم برا جابت ❊ بسرا علا کاین وداد ودود است ❊

تو کلنی بکلات ولیدی نفسهم ❊ بحق آن ولید که اعظم ولود است ❊ تو کا غفر لسر نفس همه امتش را

که او بهر آن در خضوع سجود است ❊ بروهم بآلش صلوة وسلام ❊ فزون باد انسان که ابلغ فزوده است

ای برادر اگر با وجود این همه وضوح اوضح که در بیان حقیقت حقیقی اشیا بظهورات

نفس مراتب ازلی حضرت علی الاطلاق زبان گفته شد و نیز ازین تحقیق عدم سلب صفات

ذاتیه که از تعینات میگویند و از مرتبه بحثیت صرف اصرف که از کنه ذات گویند سلب

می نمایند به بیان واقعی ظاهر نموده شد و بسلب تعینات صفاتی از مرتبه بحثیت باثبات

تمیز بالقوة اگر پیدا نبود محذور تمیز غیرتی و زیادتی که هم بالقوة واقع بود بتبیین ضمنی

عبارة واشارة از صدر رموده آمد و هم من حیث کنه ذات کنه صفات ذاتیه بما المعنی

بماهیت لنفسی نفس امری ذاته و صفاته مطلق واجبی حضرت اقدس الله تعالی را که بحقیقت ذاتیه

صرف بحثیتی مسمی بالاحدیت و من حیث تقاضا نفسی صفات ذاتیه ذات بحثیتی بنفس امری

خود بظهور صفاتی ذاتی مطلق مسمی بالالهیت حقیقی است بحثیت صرف و اقدسیت اصرف بمساوی حقیقی

بیان بتوالی کرده شد کنه مدعا از این فقیر تحقیقت حقیقی مفهوم بعضی نگردد و از بس علو شان

این حقایق عالیه دانند و بسیار بتعقل و تامل قیاسیه بتفکر تشویش نکشند که این اسرار

خارج از تفهم مفهومات مبحثه ارباب ظواهر اند ؎ ز مرآت خرش توصیف حسبتم

خرد کفتا که جای دم زدن نیست ❊ بلکه اکر همت بتحصیل این تحقیقات غالب آید از یارانی

که بتوسط این فقیر بعلم لدنی و جنانی باستفاده علم لدنی اصلی بفضل غیبی لاریبی تم احسانه

تحقیق این حقیقت کرده اند و مجاز زند استفسار باید نمود و امیدوار باید بود که شاید بر مرآت خانه

مستبشر هم بنور فضل لاریبی انکشافی واقع شود و بمنه وکرمه تعالی شانه عم احسانه و انکه بالا کفته شد

که مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله تعالی سره از تجدد امثال در مصنفات خود تصریح

باثبات مینماید بهتر ان بود که بجنسه از لوایح که تصنیف ایشان است نقل نموده آید و آن ایلینست

لایحه شیخ رضی الله تعالی عنه در فص شعیبی میفرماید که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین

واحد که حقیقه هستی است و آن متبدل و متجدد میکردد مع الانفاس و الانات و در هر آنی عالمی

بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند کما قال الله سبحانه

بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ و از ارباب نظر کسی بدین معنی مطلع نشده ، بست

مکر

مگر اشاعره در بعضی اجزاء عالم که اعراض است حیث قالوا الاعراض لا یبقی زمانین
و مگر حسبانیه که معروفند بسوفسطائیه در همه اجزاء عالم چه جواهر و چه اعراض و هر یک ازین
فریقین من وجهی خطا کرده اند اما اشاعره بسبب آنکه اثبات جواهر متعدده کرده اند
وراء حقیقة وجود و اعراض متبدله و متجدده را بآنها قایم داشته اند و ندانسته اندکه
عالم بجمیع اجزایه نیست مگر اعراض متجدده و متبدله مع الانفاس و الآنات که در عین
واحد جمع شده اند و در هر آنی ازین عین زایل میشوند و امثال آنها بوی متلبس میکردند
پس ناظر بواسطه تعاقب امثال در غلط می افتد و می پندارد که آن امری است واحد مستمر کما
تقول الاشاعرة فی تعاقب الامثال علی محل العرض من غیر خلو ان من تشخص من العرض
مماثل للتشخص الاول فیظن الناظر انها امر واحد مستمر رباعیه. بحریست نه کاهنده نه افزاینده
امواج برو رونده و آینده * عالم چو عبارت ازین امواج است * نبود دو زمان بلکه دو آن
پاینده * عالم بود از تنه ز غیرت خالی * نهری جاری بطورهای طاری * و اندر همه طورها

نهري جاري * سريست حقيقة الحقايق ساري * واما خطائی سوفسطائيه آنست که مع
قولهم بالتبدل في العلم العالم باسره متنبه نشده اند بانکه يک حقيقه ايست که متلبس ميشود
بصور واعراض عالم وموجودات متعينه متعدده مينمايد وظهور ميشيت اوراد درمراتب
گونه گونه جز باين صور واعراض چنانکه وجود نيست اينهارا در خارج بدون او رباعيه
سوفسطائي که از خود ولي خبر است * گويد عالم خيالي اندر گذر است * آري عالم همه خيال است
ولي * پيوسته درو حقيقتي جلوه گر است * واما ارباب کشف وشهود مي بينند که حضرت
حق سبحانه وتعالي در هر نفسي متجلي است بتجلي ديگر ودر تجلي او اصلا تکرار نيست يعني
در دو آن بيک تعين ويکشان متجلي نميگردد بلکه در هر نفسي بتعيني ديگر ظاهر ميشود
ودر هر آني بشاني ديگر تجلي ديگر ظاهر ميکند رباعيه هستي که عيان نيست دو آن در شاني *
در شان دگر جلوه کند هر آني * اين نکته بجو ز کل يوم في شان * گر بايدت از کلام حق برهاني
وسر درين آنست که حضرت حق سبحانه اسماء متقابله اند بعضي قهريه وهمه دائما در کار اند

ونعطل

۱۶۱

و تعطیل بر هیچ یک لازم جایز نی پس چون حقیقتی از حقایق امکانیه بواسطه حصول شرایط
و ارتفاع موانع مستعد وجود گردد رحمة رحمانیه او را دریابد و بروی افاضه وجود
کند و ظاهر وجود بواسطه تلبس باثار و احکام آن حقیقة متعین گردد و بتعینی خاص متجلی شود
بحسب آن تعین بعد از ان و بسبب قهر احدیة حقیقی که مقتضی اضمحلال تعینات اثار کثرة
صوری است از ان تعین منسلخ گردد و در همان ان انسلاخ بر مقتضاء رحمة رحمانیه بتعین
دیگر خاص که مماثل تعین سابق باشد متعین گردد و در آن ثانی بقهر احدیت مضمحل گردد
و تعین دیگر برحمة رحمانیه حاصل اید و هکذا الی ماشاء الله پس در هیچ دو آن یک تعین
تجلی واقع نشود و در هر آنی عالمی عدم میرود و دیگر مثل آن بوجود می آید اما محجوب بجهة
تعاقب و تماثل و تناسب احوال می پندارد که وجود عالم بر یک حال است و در از
منه متوالیه بر یک منوال رباعیه سبحان الله زهی خداوند ودود ✿ مستجمع فضل و کرم
و رحمة و جود ✿ در هر آنی بر و جهانی بعدم ✿ آرد دگری جو آن همانند بوجود ✿ انواع عطا کرده خدا

می بخشد

هر اسمی عطیه جدا می بخشد ❋ در هر آنی حقیقت عالم را ❋ یک اسم فنا یکی بقا می بخشد

و دلیل بر آنکه عالم مجموع اعراض مجتمعه است در عین واحد که حقیقة وجود است آنست که هر چند
حقایق موجودات را تحدید میکنند در حدود ایشان غیر از اعراض چیزی ظاهر نمیشود مثلا
وقتی که گویند انسان حیوان ناطق است و حیوان جسمی است نامی حساس متحرک بالاراده
و جسم جوهر است قابل مر ابعاد ثلثه را و جوهر موجودیست لا فی الموضوع و موجود ذاتیست
که مر او را التحقق و الحصول باشند درین حدود و هر چه مذکور میشود همه از قبیل اعراض است الا ان
ذات مبهم که درین مفهومات ملحوظ است زیرا که معنی ناطق ذات من له النطق است
و معنی نامی ذات من له النمو و هکذا فی البواقی و این ذات مبهم عین وجود حق و هویت
حقیقت است که قایم است بذات خود و مقوم است مر این اعراض را و آنکه ارباب نظر میگویند
که امثال این مفهومات فصول نیستند بلکه از لوازم فصول اند که بآن از فصول تعبیر میکنند بواسطه
عدم قدرت تعبیر از حقایق فصول بر وجهی که ممتاز شوند از ماعدای خود بغیر این لوازم یا لوازم

که ازینها

که ازینها اخفی باشد مقدمه بسیت ممنوع و کلامیت نامسموع در تقدیر تسلیم هرچه نظر

با جوهر ذاتی باشد قیاس آن عین واحد عرضی خواهد بود زیرا که اگرچه داخل است

در حقیقة جوهر خارج است از آن عین واحد و قایم است باو و دعوی آنکه اینجا امری هست

جوهری ورای عین واحد در غایة سقوط است بتخصیص وقتی که کشف ارباب حقیقت که مقتبس است

از مشکوة نبوة بخلاف آن گواهی دهد و مخالف عاجز باشد از اقامت دلیل والله یقول الحق

وهو یهدی السبیل قطعه تحقیق معانی از عبارات مجوی ای رفع وجود و قیود اعتبارات مجوی

خواهی یابی ز علت جهل شفا قانون نجات از اشارات مجوی کشتی بتوقف برموافق

قانع شد مقصد مقاصدت معضد مانع هرگز نشود تا نکنی کشف حجب انوار حقیقت

از مطالع طالع در رفع حجب کوش نه در جمع کتب کز جمع کتب نمیشود رفع حجب

در طی کتب کجا بود نشأ حب طی کن همه را و عد الی الله کتب ای برادر آنچه از ابتدا

این حقایق مذکوره که مولانای عبدالرحمن جامی علیه الرحمة در نسخه لوایح از بزرگان

بنقل صحیحه سند کرده است قدس الله تعالی سره هم بعضی محذورات صریحه چنانچه جزای فعل

بر نفس فاعل وغیر آن پیدا میشوند جواب آن محذورات من حیث تحقیق تحقیقی پیشتر از مذکور

این نقل در صدر رمز قوم مفصلا هم شده است چنانچه اجمالا در آن تحقیق این رباعی بابا نوشته شده

رباعیه ترتیب عذابی و تولی بجهان ٭ مشکل بعوام از مثال گذران ٭ مشکل چه بود چو تفس

مجری ابدیست ٭ گرچه بظهور شد بابدی گذران ٭ پس این تحقیق تفصیلی حقیقی را چنانچه

قبل ازین مسطور گشت باید دانست که آن مقتبس از نور مشکوة کمالات مرتبه خاص الخواص

ولایة مطلق است زیرا که این بیان نفس موجودات اشیا بتجدد امثالی بوجه تغیر مطلق است

بعدم مقید نه بعدم مطلق بجمیع مراتب ظاهری و باطنی صفاتی و ذاتی عالم زیرا که تمامی ممکنات

باین حیثیت بتجدد امثالی بتغیر مطلق بتجدد امثالیه نفیع بعدم میرود و بعد زین وقت قصیر یا طویل

بعدم رفتن از موجودیت تا معدوم شدن هرچه بر سر عالمیان از عالم بگذرد و تو عین واقع بود

چه از احوال و افعال اضطراری که مستوجب جزا اختیاری نبود و چه از احوال و افعال اختیاریه

۱۶۳

که مقتضی جزاء اختیاری بود سرّ این آیة کریمه را پاره اینجا باید دریافت قال تبارک

وتعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ تعالی الی العباد ما قال کل شیء یهلک او یهلک

او کل شیء هالک یهلک وهلکت اختصار الکلام بکلمة هالک ببلاغت المعنوی فعلم ببعض الکمل من

اهل علم الجنان تلک المعانی فی تحقیق احوال العالم من بقائه وفنائه عن ثبوت وتغیره

کما ذکرنا فی الصدر پس باید دریافت که چه تفاوت دارد از ان تحقیق که مقتبس از انوار

مشکوة کمالات مرتبه خاصه ولایه مطلق باشد که ان بیان حقیقت موجودیه ممکنات

بنجد وامثال بوجه عدم مطلق است که محذور عقلی نقلی در آن تحقیق باقی میماند بلکه هر چند

اهل صحو کامل غور رسی نماید آن محذورات مقوی تر نماید مگر از نظر اهل سکر مغلوب

الحالات یا از غیران باغماض عین از حقیقت سخن آن محذورات شرعی حقیقی صادقه حقه

مستتر مانند از ینجاست که میگویند که عالمیان بانفسها انا فانا بوجود وعدم بشدت القابلیه

بنجد وامثال مجض بود وهیولی بود نفس بنفس ذات وصفات هر شیء موجود ومعدوم میگردند

وقیام این نمود بلی بود بنفس موجود عین واحد اقدس مینماید چنانچه هر همه اهل علم آن

حالت وجدانیه که از اهل کمالات مرتبه خاصه ولایهٔ مطلق باشند برین اند بس بدین حیثیت

نفس هر فاعل مجزی نمیشود چه در حال وچه در استقبال واین بعید عقل ونقل ست اما حسن ظن

تقاضا آن میکند که شاید از بزرگان متقدمین اگر عزیزی بتجدد وامثال در حقیقت عالمیان

سخنی گفته شد مدعاش خیان چنانکه بالا در تحقیق ایمعنی مبرا از محذورات نقلی وعقلی

کلمهٔ چند مسطور گشته اند یا تبهر ازان باشند والله تعالی اعلم بحق الحق اگر گفته شود که این

تقریر بدان تقریر اشاعره میماند که از قول مولانای عبدالرحمن جامی علیه الرحمة رد آن

واقعه شده گویم نچنانست زیرا که اشاعره اعراض را اناً فاناً موجود ومعدوم میگویند

وچند جواهر بلا تغیر قیوم آن اعراض میدانند واین فقیر چه عرض وچه جوهر همه را موجود

متغیره میدانداناً فاناً ببقاء نفسی هر موجودی از موجودات را چه موجود عارضی وچه

جوهری واین بقاء بقاء آنی باشند خواه بقاء زمانی خواه بقای غیر معلوم عدمیت ابدی نما

وانکه این فقیر با وجود این تغیر سریعه صفاتی ذاتی نفوس عالمیان قابل باثبات ناهیات
تمامی نفوس عالمیانست حقیقتش انکه هر ظاهر هر آناتی را از مظهرات مظاهر مدرکات عشره
نمی میدانم هر چند شیئت اقل قلیله بود یعنی هر چند بظهور اقل قلیله باشد چه موجودیت ظهور
یک آن بلکه موجودیة اقل قلیله باشد بجز لا تجزی غیر مدرکه از یک آنی بود واین هر شیئت
یعنی این هر ظهور خواه از مراتب امثال عروض مختلفه خواه از مراتب امثال جواهر متنوعه
فهمیده شود و باید دانست که هر ظاهر ظهور تقدیرات تقدیری است که بنفسه باعتبار یک نسبتی
مظهر است و باعتبار دیگر مُظهَر چنانچه بالا در عتابات تحقیق آن با شارات دقیقه واضح
نموده شده است و روزی که این فقیر را بعد از مدت هفده سال این چنین تحقیق
متعالی از حقایق اشیا اوّل مرتبه نموده اند واین وقت سحر بود الهام صریح جلی فرمودند
الیوم اکملت لکم دینکم و بعد از نماز اشراق بحسب انعام ببعضی کمالات کامله الهام خبر دیگر کردند
و بوقت چاشت همان روز بحسب بعضی کمالات دیگر کلمه واتممت علیکم نعمتی

الهام اخفی کردند وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا پس بر ضمایر اولو الابصار مخفی نماند که تمامی

عالم یعنی هرچه موجودات امکانی ست بخلاف وجود وجوبی همه ظهور کمالات وجوبیه انفعالیه

مخفیه عینه صفات ذات قدس مراتب عرفانی بظهور رسانیدی هرکیت بدیگر است چه وهم وجه موهوم

وجه غیرآن چنانچه بالا برای طلاب صادق منصف الفطانه اهل فطرت سلیمه عرض نموده شد

مصرع پس کُنم خود زیرکانرا این بس است وَاللّٰهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَمِنْهُ الرَّشَادُ عَلَى

صِرَاطِ السَّدَادِ بحرمة حبیبه محمد و آله علیهم الصلوات اکملها والتسلیمات اتمها فصل چهارم

در بیان کلمات ملهمه از ملهمات مخصوصه ابن فقیر که جامع بمعانی کثیره باشند و در بیان بعض حقایق از

اسرار کلمهٔ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و در بیان بعض آیات و احادیث

و اقوال کریمه بوضوح حقایق اذقه و این فصل هم بر دو نوع است نوع اول در بعض کلمات

ملهمه ها تفی و قلبی و روحی و سری اما اول کلمه چند و روزی بر طلاب حق اهل خلوص

طویت منصف الفطانه عرض نمایم شاید باعث آگاهی و موجب انتباه از کمال حقیقت میشود بدانند

اطن

آنچه که از حقایق کمالات قطبیت و غوثیت و غیرها در فصل اول این رساله و جایی
دیگر مرقوم گشته است غرض ازین تسوید آنست که چون از حقایق همچنان کمالات آن
مراتب عالیه برین فقیر احقر مکشوف نموده‌اند و بعلوم بعضی خصایص آن مراتب ملهم فرموده‌اند
بفضل لاریبی خداوند سبحانه اتم احسانه همی تا وقت که سر همت فرود نیاید و بهیچ چیز نگرود
و دایما بعلم بالله که کما حقه باشد بجدت نظر یقینی با ایمان اطلاق اقدس حضرت الله تعالی
رب العالمین با انکسار نفسی با افتقار ذاتی بقدر علم خود بسعی در تخلیص سری بوصف انتظار
جنی قلبی منتظر میماند و وقوع این همت از آن بود که در هر حالتی علم ایمانی بوراء علم
وجدانی آنحالت نصیب این احقر العباد میگردد آنگاه تحقیق سری بجلو متخیله از دریافت
مواجید و معارف ظلالی بنصیب این بنده بظهور آمده ✿ غلام همت آن بنده‌ام
که غیر از شاه ✿ ز جمله صورت و معنی بکلی آزاد است ✿ پس علم اصلی از حقیقت اسما و صفات
واجبی حضرت اقدس مطلق جل و علی و از حقیقت اشیا چنانچه در فصل ثانی و ثالث

این نسخه بوجه غریبه غیر مکرره مرقوم گشته است بمکرمت نموده‌اند و عنایت فرمودند

و بیان اطلاق اصلی چنانچه بالا در فصل دوم تحریر یافته است و چون حدیث مصطفوی

آنست تَعَلَّمُوا مَا شِئْتُمْ فَلَنْ تُؤجَرُوا حَتَّی تَعْمَلُوا در این کاغذ سیاه کردن

و قلم تراشیدن بتکلیف حسن ظاهری و باطنی باختیار تقلید مکرم مهربانی صاحب حدیث

شفیعهم علیه و علی آله الصلوات والسلام والاجابت من الله سبحانه بمنه و فضله عم غفرانه

پس طالب حق را باید که سلامتی باطن را از سقم طبیعی نصبت هوا بهمت صادقه خواهان

و ساعی باشند و مجادله و مکابره و هیچ نوعی از انواع نفسانی نپردازد و پس بنفس خود را

دشمن پنداشته دایما سرکشی او را الکید گوئی طعن و تشنیع مستحق بیگانه و بیگانه دانسته ندامت

باطنی در پیش دارد و پس از هیچ فردی کلمه مند یعنی آزرده باطن نشود تا که بر هر بنده

خداوند قادر مطلق غفار و قهار و رحمن و رحیم بر حق محل احتمال گمان نیک باید به بدبینی

و بدشنوی و بددانی و بدگوئی بر پیشان نشود که لا شاید بدان سبب آخر پشیمان گردد

و هیچ بنده خدارا سبحانه بار تکاب رخص و مباحات و فضول بدان تا حد

مباحه اصلاً و قطعاً بنظر ظاهر و باطن تجوز نکرد و بجمل نیک نیک محمول دارد و در خوبی

و بزرگی او نقصان نه پندارد زیراکه بر نفس خود بسیار تجربه کرده ام که اگر گاهی بر

احدی چنان نظر ظاهری یا باطنی کرده شد بعد ازان بتعجیل یا بتاخیر وقت خود را

بظاهر یا باطن قصداً یا بلی قصد کم و بیش مرتکب بدان یافتم و از عمل عزیمت بان

افتاده دیدم اما الحمد لله که آن ارتکاب را بشامت آن نظر خود دریافته نادم و مستغفر

و تایب شدم سر این آیه باره ازینجا هم توان دریافت یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُم

بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ فهو الله

ولی الاجابت سبحانه و قوله علیه الصلوة و السلام بئس العبد عبد اهو الیصله و قوله علیه و

علی آله الصلوة و السلام اعمل للدنیا بقدر مقامک فیها و اعمل للآخرة بقدر مقامک

فيها واعمل للمولي بقدر حاجتك اليه وقال جبريل خطابا له عليهما الصلوة والسلام

اعمل للدنيا بقدر مقامك فيها واعمل للاخرة بقدر مقامك فيها واعمل

قال امير المومنين امام حسن رضي الله تعالي عنه عليكم بحفظ السراير فان الله مطلع علي الضماير

پس بايد که مصدعي آن باشد که در هر آني خود را مرده از مردکان پنداشته بهدايت

صراط مستقيم بذکر الله تعالي بوجه احسن حقيقي باشند مقرر اولياست رضي الله تعالي

عنهم اجمعين خود را نه پيش فرصت نه پس دم نقد را بس پس قوله عليه الصلوة والسلام و

قل آمنت بالله فاستقم چنانچه در جواب سايلي امر شده بود چون

درخواست کرد مرا نصيحتي کن که مختصر وکامل باشد بنصب عين في جميع الحالات معمول

دارد واين صفت واين عمل در هيچ بنده غير از نظر متابعت قولي وفعلي آن سرور

عالم اعلم عالميان شفيع المذنبين وسيلة المتحيرين ميسر نکردد نيست راه حق

بغير از تبع آن هادي بحق * تبع کان از تابعانش ميتوانند شد متفق * واکر چه حصول اين

متابعت

متابعت بس عالی مرتبه ایست که بکمال حدت بصرت و همت صادقه منوط است

لیکن هر قدر که بتواند تقصیر نکند لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا واین فقیر

را چون موهبت و فضل لاریبی دستگیر بود اگرچه ناخوانده بقوت مسکین اُمّی

نادان بودم امّا در هر باب که مشکلی پیش می‌آمد از ارتفاع جهل بعلم و نظر متابعت

آن اوضاع کریمه مصطفوی بالهام غیبی و قلبی و بکشف قلبی و روحی تلقی کشف

اسرار در آن اوضاع قولی و فعلی مجتبی بالقاء سرّی می‌شد و آخر چون برای

تحقیق زیرا که نفس کشفی والهامی یا غیر متصوفان هرچند که کُتی محفوظ صحیح باشد

همیشه ظنی است بر اهل علم ظاهری رجوع میکردم همچنین از کتاب میگفتند پس کار

بجائی رسید که بعضی کلمات واجب العقیده که تقریر سلف بوجه اجمالیه در کتب قوم آمده اند

بتفصیل حقایق بر آن کلمات بعلم جنانی تحقیق که علما بسند است اگرچه از ارباب ظواهر امثال این

هرگز نشنیده باشند مشرف ساختند بطفیل متابعت شریعت و طریقت بتوسط جلی و خفی

جبینة الکریم ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء بمنه وفضله والله ذو

همچو من نا قابلی را در پذیر و آن کریم ❊ زو نسازد ازین ظهور تام باشد از کرم ❊

چه معذرت کرمت از من خجل عاصی ❊ مگر همان کرم تام عذر خواه بود ❊ بحیلهای

چنین حال خود چه عرض کنم ❊ مگر ز شرم کرم خود عفو گناه بود ❊ چه سپاس مهرت آید

ز من خراب ناکس ❊ مگر این ادائی حالم بپاس در پذیری ❊ چه بعذر لطفت آید ز دل و زبان

ناقص ❊ مگر این نقوص نفسم حتو بعذر بر گذیری ❊ اهل مولی هر که او شد نور نور

بنده خالص خاص باشد در حضور ❊ کیست نور النور کو خاص الخواص ❊ عالم حق الیقین بر

بر اختصاص ❊ اهل عقبی کو براه آگاه شد ❊ اهل دنیا کو زره گمراه شد ❊ کیست آگه هر که او

عاقل بود ❊ کیست گمره هر که او غافل بود ❊ کیست غافل هر که لهو و لعب راست ❊ لهو و لعب

او راست کو اهل هوست ❊ و آن هوا گمراه کن ناسی حدست ❊ کیست انعام که او حیوان بود

کیست انسان کان سری رحمان بود ❊ ستر ظاهر در که کو بر حب حق ❊ حب حق در تابع محبوب حق

علیه و علی آله وصحبه وتبعه الصلوة والتسلیمات والتحیات والبرکات و اهل آگاهی را

باید که هرچه در کتاب خلاصة المعارف مخالف مذاق در مدعا چه در باب سلوک

طریقت وچه در باب کشوف حقیقت این رساله که مسمی بنکات الاسرار است معلوم نمایند

این را معتبر بر دارند که نسبت بدان تدقیقات تحقیقات این رساله صافی تراند و همه فرزندان

و برادران معنوی را باید که در عبادات و عادات عمل بعزیمت بحفظ متابعت طریقت

مصطفوی بتکمیل فقر ظاهر و باطن و به ترک هوا و ترک لذات و استراحات جسمانیه

و روحانی و به ترک حیلهای نفسانی بمیلان طبعی و با خفاء سلوک طریقت و با خفاء مواجید و معارف

خود بیشتر بیشتر میکوشیده باشند و بمتابعت مشایخ در عزایم دانند نه در رخص چنانچه

مقرر اولیاست علیهم الرحمة مگر آنکسی از شیخ کامل مکمل برخصتی مامور صریح کردند و از

مرسومات ارباب ظواهر محترز باشند و بلباس اهل طریقت در مجلس ارباب ظواهر خصوص

در مجالس اغنیا کمتر روند و از مجلس اغنیا متنبه و محترز باشند هرچند که از اغنیا بعضی کسان

اصلاح آثار نمایند و از مناجات اکثر اوقات مجتنب باشند مگر بضروری صحیحه تا مبتلا باشند
به بدعت و حرمت نشوند و بصحبت صادقه مستدعی بخلوص و صدق باطن بتخلیص سری
خصوصاً ان برادران را اخفاء مشرب بیشتر لازم است که با بدون همتی و یا بدیگر ضروریات
حقیقی یا بملهمات صحیحه صریحه مکرره بلباس اهل ظواهر یا بصحبت اهل ظواهر گرفتار باشند
باید دانست ظهور فقر بر چهار مرتبه است ظاهری و صوری و معنوی و حقیقی اما ظاهری و صوری
در مومن و غیر مومن مشترک الظهور است علی وجه النقص و الکمال و با لتعطیل و التبجیل لیکن بمقدار
تفاوتست که صوری در مومن غالب الظهور است من حیث کرامت ظاهری در غیر مومن که غالب
الظهور است من حیث ابتداجه و مرتبه معنوی در مومن و غیر مومن مشترک الوقوعست علی وجه
کمال المطلق بلا تعطیل قط و حقیقی خاصه مومنین است اما من حیث ظهورات درجات متفاوته
الظهور است علی درجاتهم بدانند ارباب دنیا و اصحاب اغنیا را لباس غنا من حیث جلال و قناعت
و اهل ارشاد را چه ارشاد علم جنانی و چه ارشاد علم لسانی لباس مشیخت بحد اعتدال کافیست

واهل فقر را لباس فقری شافی وکافی ووافیست وانکه روایت صحیح است نهی رسول الله

صلی الله علیه وسلم عن لباس الشهرتین یعنی لباس اعلی ومفخر از حیث شان خود ولباس

بس ادنی ومحتقر از حیث حال خود یعنی ارباب دنیا واصحاب اغنیا را لباس اهل فقر

پوشیدن واصحاب فقر وارباب فقیری را بلباس اهل غنا کوشیدن منع است واکر

بماسوی این طریق سدیده که بحسب حال هر یکی در بیان آمد خواهش تحمل نماید اغلب الوقوع

انست که بحیله تحمل مراد نفی رعونت باشد پس بخوف هوا ملاحظه افراط وتفریط ضروری

بود والله ولی التوفیق لنا ولکم ومنه الرشاد وعلی صراط

السداد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیات اعمالنا واستغفر ونتوب

الیه ونؤمن به ونتوکل علیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او

اخطانا واغفر لنا من کل ذنب اذنبته عمدا او خطا سرا او علانیة

وتب علینا انک انت التواب الرحیم سبحان الله والحمد لله

وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ۔

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

رَبِّ الْعٰلَمِينَ ۝ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۝ إِيَّاكَ نَعْبُدُ

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۝ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝ آمين آمين آمين

بمنّه وفضله بحرمت حبيبه محمّد وآله وصحبه وتبعه اجمعين اكرمين

برحمتك يا ارحم الراحمين ۝ اللّهمّ صلّ على محمّد وعلى آل محمّد

وعلى آله واصحابه واتباعه وسلّم بكمال حبّك واصابات بعدد كلّ معلوم

لك وارحم وبارك كذلك موصله بكمال انعامك واحسانك وفضلك

وعلى جميع الانبياء والمرسلين وملائكة المقربين وعباد الله الصالحين

على ذلك برحمتك يا ارحم الراحمين ويا اكرم الاكرمين اعلم ان هذه

نوع الاولی فی کلمات الملهمات اوّل این مصرع الهام شد بردکی برده
ظهور آمد ٭ و همدر آنوقت ظهور آنسر ورشد و حضرت علی کرم الله تعالی وجهه
این مصراع مذکوره را از طرف این فقیر بخدمت آنحضرت علیه و علی آله الصلوة والسلام
گذرانید قبول نمودند و این مصراع ثانی همدر آن حالت بین النوم والیقظه تلقی شد
که بافاقت آمدیم مصرع از بس نزدیکی دور آمده ٭ باز تجلی برقی و بحیر کردند در ازمان
متغایره و ملهم خفی مطلق میفرمودند که میکنیم لا اله الا الله پس ترقی بخشیدند که در گرد این
چنین نماندیم باز دو تجلی صوری یکزمان بتواتر بروی بعلت فرصت وقت بصورت
امیر المومنین امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما و ملهم خفی مطلق فرمودند که میگفتیم
لا اله الا الله پس ترقی بخشیدند که در گرد آن نماندیم باز وقتی الهام ما تعزی کردند
که به بین رب خود را و تجلی بصورت این فقیر اما ببیاری حسن نما ولی ریش نمودند
واز خودی خود بمفتونی آن مارا از ما می ربودند و همدران بفضل لاریبی ملهم شدیم که میگفتیم

لااله الا الله پس از کروآن رهائی بخشیدند و دیگر تجلیات و ملهمات متنوعه بسیار لذت اند

تاکجا شماریم باز بعد از مدت مدید از ان بعد از طی درجات کمالات عظیمه از مرتبهٔ خاصه و مرتبهٔ

اخص از ولایت مطلق در عین حین در آمد مسجد بنماز عصر الهام تاکید کردند به بین رب خود را

و وصول حقیقت ایمان و یقین بحضور حضرت اقدس تعالی همگی سرّی بی دریافت بیچ کم

و کیفی نصیب کردند الهام قلبی س در بحر محیط غوطه خوردم جز باد دگر بدر نکردم

باز الهام قلبی س الم چو شیر گرفتست بیشهٔ حیرت چو گنجه گنج بعشقت نشست جبر ائیل

ایضاً من ملهمات قلبی و روحی و سرّی کلم الله ایضاً سبحان الله من او جد الاشیاء

و هو لا اعینها ای سبحان من ظهور شیونات صفاته بظهور الشهادی العرفانی و هو لا اعینها

ایضاً اوست اوست همه از وست ایضاً همه ظهور اوست سبحانه چه غیب و چه شهاده

هرچه بر هر کسی مشهود ست همه شهاده ست از غیب بنفس غیب حق که علم بحت مطلق هم اریک نفس

هر شهادی و هرچه بروظاهر شود هر همه شهودی ست از غیب اری بعلم بنسبت غیب شهاده را

بغیب

بغیب شهودی است از غیب من حیث حقیقی که نفس غیب بدان سبب با جمیع کمالات
غیبه نفسی غیب که آنرا این فقیر غیب الغیب گفته است و در حدیث قدسی منطلق کنز مخفی آمد
یعنی که حقیقت خفائی نسبت مراتب مخفی که غیب و مراتب غیب الغیب اند بنفس مرتبه غیب
مطلق متقابل بظهور شهودی است که مقتضی الظهور بتخلیق خلق است که عبارت از بیدا نسبت است
وانکه بر مرآت بعضی از بیدانیش آن نسبت بغیبت ظهور کرد این ظهور هم شهادی است
اما چون مفهوم مراتب غیب الغیب که لزومات قابلیات عینه اند بتقیید و نفس مراتب
غیب با طلاق بر مرآت مایان مشهود میکردد پس از اطلاق غیبت اطلاق غیر بت
بر نسبت خلق بخالق هم من حیث حقیقة هم صحیح باشد چنانچه آن ارباب تحقیق که تا موافقت
اهل مرتبه خاصه از ولایت مطلق رسیده اند انحصار لیست غیریت اهل ظاهر شریعت
بدان نسبت متعالیه پس این تحقیق از اهل ظاهر شریعت باشند که بعلم اهل کمالات
مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلق تعلق دارد و حرفی بس است ای برادر این آن

بجا نیست که خارج صحبت است زیرا که حقیقه شریعت است ایضاً الله قل كل من
عند الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا وما اصابك من
حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك و توفیق درین که ملهم نموده
در خلاصة المعارف مرقوم شده است بنظر تحقیق حقیقت کلمه عند چند جا بخد درایته اولی
تعلیما بعلم و حکمت حقیقی بحقیقه واقعی واقعه است ایضاً نماز محمد نظر کن وازین باب
کشف الهام سری نموده تحقیق حقایق واکشوده هم با ولویت وقت نماز و هم بعد
وقت برای مشغله امور دیگر سوای نماز مثلا نماز ظهر دو قسمت اول و یک قسمت اخر و بابین
این اولویت وقت مثلا در عادات بنشن از ادای ظهر اندک تر بکار دیگر مشغله باید لیکن فوت
نسبت بعد نماز علی هذا القیاس در اوقات هر پنج وقت نماز نظر باطن بجدت بصیرت بدریا
الوهیت و رخصت و اوامر و نواهی و کراهیت دران اوقات من حیث نظر نماز محمد باید
داشت و در ادا قیام و قعود و رکوع و سجود با جسن ادا دست و با ماندن بجسن اداء

عبارت

وارسلناك للناس رسولا
وكفى بالله شهيدا

عبدیت و عبادة بدان نظر غور بسی کرده از متابعت العلم عالمیان باید اموخت

چنانچه پاره در خلاصة المعارف هم مفصلا مذکور شده است علیه و علی آله وصحبه

وتبعه الصلوة والسلام ایضا علم اللدنی بعلم اللدنی ایضا خارق العادات

بخارق العادات ایضا هر که تکلف کند برای خلق مردم او را تهمتی پیش اید و

هر که بی تکلف باشد برائی حق خالق او را در صدق افزاید ایضا مشهودیت حقیقت

بنظر صورة است بحسب تقاضای نفسی خود و موجودیت هر صورت بشهود حقیقت خودا ست

بتقاضا این شهود این حقیقة ایضا ظهور نفس صفت با وجود وقوع نفس وصف مربوطست

و وجود نفس وصفت با ظهور نفس صفت منوط است ایضا العلم علمان علم اللسان و علم

الجنان لآخر الحدیث و سر کمالات آنها ایضا یا ایها المزمل قم اللیل الی قوله تعالی جمیلا



و سر کمالات آن آیات من حیث علم الطریقة قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولو

و اسرار آن ایضا اسرار حدیث الاعمال بالنیات الی آخر الحدیث و سر آنکه با وجود این شرط

صحیحه علی العموم محیط جمیع الاعمال است و در بعضی امور نفس عمل بمنزله نفس نیت هم واقعست

لیکن فیضان نوری که موجود نیت موجود شود موقوف بر ظهور وجودیت است چنانچه

بارهٔ آن بتحقیق تمثیل پاکی ملائکه در خلاصة المعارف مرقوم گشته است ایضًا کشف علم

لدنی اصلی است و ظلی ایضًا کشف هر حقیقه اصلی است و ظلی چه از حقایق مراتب وجوبی

عینی چنانچه اسماء صفات واجبی و لوازم آن بغیب الغیب و چه از حقایق امکانی

چنانچه حقایق اشیاء حقیقة و قوع موجودیة شهودی اشیا بجلا و ملا بشهادة امکانی

از کونیت غیب بغیبی چون عارف بعرفان نفس خود بکماهی سر حقیقت انسانی عالم شود

بعلم لدنی بتوسط اصل ممکنات که نور محمدیست و بسیط اول است بحسب این لطیفه سری نفس

که این لطیفه جامعه بجمیع لطائف انسانی اند ماجی الوجود بوجود و آن نور بسیط است بنور نفسی

بحضور تفسیر عالم باشند این عالم العارفست که از اهل صحو کامل خواهد بود و این علم منوط ست

بوصول کمالات مرتبه خاص الخواص که از ولایه مطلق بولایة انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات

هم

مسمی است والا بخفا ظهور آن توسط اولی بوسایط مرآت نور مراتب خود که وهمی و خیالی

و قلبی و غیر آن بوده باشند بر مرآت مدرکه خود بوجه ظلال می باید هر عارفی که باشند

هر علمی و معرفتی را در حقیقت هر مرتبه که بوده باشد و آن کمی و نقص در وقوع ظهور نفس

علم لدنی و کشوف هر حقیقت از تخالف و نقص اینمظاهر می اید زیرا که نفس اینمظاهر

یعنی هر یکی ازین مظاهر مراتب سته را بهم مظهریه محل مخصوصه دربدن عارف واقعست پس :

این هر همه مراتب ای هر همه مراتب سته از مقتضیات هیجان انوار عنصری خواه ناخواه

قلة او کثرة منصبغ میشوند بخلاف نفس حقیقة انسانی که بوصف کلیت اصل جمیع مراتب

انسانیت بظهور شهودی در مرتبهٔ اول فی حیث الخلاصة است و اصل وصف کلیت جمیع

حیوانیت بظهور شهودی در مرتبه ثانی وثالث و غیر آن فی حیث الملا است و بدان اعتبار

الانسان سری و بدین اعتبار الانسان حیوان ناطق واقع است که جمع مراتب روحی

و بدنی همه موجود بوده و نیستند پس قوت نور آن حقیقت جامعه که آن نفس حقیقت انسانیه

کفته شد بر قوة انوار این جمیع مراتب غالب باشد زیرا که بعد از خلقت اول که اصل او

واصل جمیع ممکنات حقیقت انسانی الطف والنور و بمراتب بهتر تر وا وفق تر واقرب

تر هست فی الحقیقه نسبت بجمیع مراتب مدرکات عشره یعنی در مراتب شهود خلاصه مراتب شهود

درجات ملا را در هیچ مخلوق علم نفس غیب واقع نیست الا بظهور عرفانیه که غیر از ظهور

شهادی موجود نیست چه از صفات خالق تعالی که نفس غیب است وچه از ملزومات

صفات خالق سبحانه که نفس غیب الغیب است چنانچه از معنی حدیث قدسی صریح وهویدا هست

كُنتُ كَنزاً مَخفِياً فَأَحبَبتُ أَن أُعرَفَ فَخَلَقتُ الخَلقَ لِأُعرَف واکر آن سر انسانیه

یعنی حقیقت انسانی اکثر اوقات در اکثر افراد مظاهر خویش در ظهور خود مغلوب و مستتر وا ضعیف

مینماید و قوع این بوصف من حیث ظهور آن مراتب اعلی اولینه وی است بظهور ضمیر مراتب

ادنی و اسفلینه وی چنانچه مقتضیات عنصریات بوصف عرف معروف بشریتی کما شاء الله سبحانه

وآن انصباغ که بلطائف سته هم کفته شد یعنی ظهور نور نفس خصوصیت آن هریکی جهة او

کثرة بسبب آن بیحان رو پوش مینماید بس بدین حیثیت هر ظهوری که باصالت

مخصوص تبقاضاء مراتب آن خصوصیت یعنی آن نور ذاتی آن هر یکی مقتضی بظهور است

مینماید بس کما هو بظهور نمیکند بس ازین باب در مکتوباتی که بمراتب نور هر مرتبه

از لطائف سته چه خفی و چه اخفی ظاهر باشند غلطی واقعه میکردد والا آن لطائف

بانفسها آنچنان هستند که در نشان از انها وارد است و فی اخفی آن باز باید دریافت

تشخیص نفس خود را بنور وجود اصل خود که اصل جمیع عالم است موجود و ظاهر یابد و

بنور اصل خود خود را و اصل خود دانا بود یعنی دانائی وی بدین حیثیت ظاهر بود و همچنین

کس نور دل خود را بمنزله صفا و نور سر نفس خود را که حقیقت انسانیت بمنزله ضیا

و نور آن اصل اصول را لنفس نور انا نیها دی که ظهور اول شهادی همان نور غیب

قدسیت تعالی شانه خواهد دانست بدانش خاص عرفانی بس اینچنین کس از افراد انسان

هر چه از رب العالمین باید دریافت وی بیوسائط دیگر بتوسط آن اصل اصول

باشد فلاجرم یافت این سخن لطیف و صحیح بود زیرا که اصلی است و شخصی نفس خود را
موجود و ظاهر بواسطهٔ ظهور انوار مراتب خود نتواند دریافت پس اینچنین کسی هرچه
از رب العالمین بتوسط اصل نفس خود می‌آید چه از دانش مراتب قدسی و واجبی
و چه از دانش مراتب کونی امکانی بتوسط مراتب انوار مراتب خود می‌یابد و بنور آن مراتب
نفس خود همه مراتب نفس خود که اصل عالمیانست و رب العالمین او و دیگر هرچه از رب العالمین
باید بیابد نشناسد پس یافت این شخص مبرا از کسافت و تشعیم نباشد زیرا که ضلعی است بهر ضلعی که
بود و اگر گفته شود که اگر بقدرت الله سبحانه مبرا باشد چه مانع گویم که اگرچه بچنین حیثیت احتمال
امکانی واقع است لیکن احتمال وقوعی واقع نیست زیرا که سنت واجبی قدسی از لا چنین
آمده است و آن ولن تجد لسنة الله تبدیلا نص قاطع است ای برادر نیست
بیان کیفیت اطلاق اصلی و ضلعی که در تفاوت مراتب ظهور علم لدنی و حقایق دیگر در صدر منطلق شده
است ایضا وحده لا شریک له ایضا هو الواحد بلا عدد یعنی که واحد مطلق

بنفسه

بنفسه مطلق است و واحد مقید بنفسه پس هر چه که واحد مقید است بلا عدد نباشد و واحد

مطلق از تعدد مبرا باشد و واحد مطلق بهر حیثیتی که متعدد مینماید این ظهور شهادی

بقیدی آن واحد مطلق است در مرآت افهام تا مرات مرات تمامی محسوسات و از مراتب

خمسه وجه از مراتب عشره که بی تقابل تعدد وی فهم پذیری در ماهیت واحد متعسر مینماید

یعنی که در مرتبهٔ سهو و ظلالی خود ظهور واحد بتعین ثانی و ثالث الی غیر ذلک فی مظاهر

مفهومه واقعه نیست و این ظهور تکثفی است پس تعدد در مظاهر واحد آمده نه در نفس واحد

و این ظهور اعتباری واحد است که بر نفس واحد و بر مراتب مندمجه ذات الی نفس واحد

تعدد واقع مینماید والا فی الحقیقت واقع نیست زیرا که بظهور مراتب نفسی آیه مطلق

که بدان مظاهر واقعه باشند آنمظاهر متعدد میگردند و مراتب مطلق هم بانفسها همچنان

مطلق اند بحدی که از اطلاق نام مرتب نیز مطلق و جرا بر اطلاق نباشند که کمالات

ای قابلیات ذاتی نفسی مطلق اند سبحان الله الواحد الاحد نفس واحد چه که بدین حیثیت

مرقومه مراتب واحد نیز مراد از تعدادانذ که ظهور عبت باری تعدد و در مظاهر خود مینمایند

وخود همچنان بالنفسها براطلاق اصرف آمد یعنی که غیب الغیب مثلا نفس واحد غیب است :

ومراتب اندماجیه ای قابلیات نفسی ذات واحد غیب الغیب اندیعنی که بی نظر مظاهر

هیچ تعینی از تعینات نفس واحد مطلق چه تعینات دیگر که باسامی ثانی وثالث الی غیر ذلک

ظاهر ند وچه نفس تعین اول که باسم واحد ظاهر است معلوم ومعروف نیست چه بغیبت حیث

شهادت وچونکه واحد مطلق را بر مظهری از مظاهر هم اولا ظهور تعین اولیة خود که یکی

ویکتائی محض است از مرتبه واحدیت یعنی از مرتبه یکانکی صرف مندمج ذات خویش بظهور

واقعی فی الواقع واقع باشد نفس شریک او معدوم وحمل شرکت بر وا زشر علم مفقود

بود ای برادر همین حقیقت بتمادی ظهورات شهادی است از نفس مراتب غیب الغیب وجوب

از چندی مدت نظر بحال خود ونظر بحال بعض مردم حیران بودم که مبادا بوجهی ازین فقیر

بکسی آزرده خاطر کردد وخواهان هجرت بودم وبمراد الفیع خود حیران وبرین وبه شما

هم بودم که ملهم شدم وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و ملهم شدم بعزلت جمیل و ۱۷۹

اکنون در عزم سفر بطواف حرمین شریفین سرعت کردم و راهی گشتم که ملهم شدم

بمعنی این آیهٔ کریمه نسبت بخود و بحسب حال خود قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ

مِن رَّبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ

عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ بر ناظران این

رساله نکات الاسرار و واقفان نکات اسرار عالیمقدار مخفی نماند که دران ایام نیک فرجام

به صحبت بهجت آسائی خادمان این قطب الربانی و غوث الصمدانی صاحب ولایة الاصلیه

المقتبس من مشکات انوار النبوته مصدر علوم الغریبه و معارف العجیبه و اسرار اللطیفه

امام الدوران و خلیفه الزمان حضرت ایشان علیه الجنة والغفران رسیدم و استماع

حقایق و معارف و مکشوف و ملهمات ایشان نموده بشرف زیارت حرمین محرمین مشرف شدم

بشکر این نعمت عظمی بعضی از مکشوفات جدیده و ملهمات عدیده که آناً فآناً فایض بود

براي دوستان بعيده مسوده نموده بحضور موفور السرور آنحضرت صفائي
صحبت ميداوم روزي فرمودند اگراين مسودات کلمات ملهمات را جمع نموده
داخل فصل ملهمات نکات الاسرار لسازي مناسبست بعد از انجام ايام حيات
ايشان که مرخ تاريخ سال کمال وصال ايشان از مطلع کلمه قطب دوران رفت
ونيز از کلمه شيخ مکمل بود طلوع مينمايد حسب الامر آنحضرت لالي کلمات
ملهمات را از صدائف تسويدات درسلک تحرير آورده بدرر فرائد ملهمات
رساله شريفه بتوفيق الله سبحانه منظم ساختم والله الموفق والمعين بايد دانست
که شرح بعضي کلمات ملهمه ومحل وقوع آنها در رساله جديده مسمي بمناهج الطرائين
واضح شده است واکثري بواسطه وقت غموض معاني در بيان نيامده واين
ملهمات برچهار نوع اند نوع اول بعضي از ملهمات وطني وبري که بدستخط
شريف آنحضرت تسويد يافته بود بعينه نقل برداشتم کما حرره قدس سره اعلم

أن بعض هذه الملهمات ملهمة باللفظ والمعنى وبعضها ملهمة بالمعنى فقط ايضا

ذوي الانسان سري ايضا الانسان سري وانا سره ايضا إذا

تم الفقر هو الله ايضا إذا أحب الله عبدا لا يضره

ذنب ايضا من عرف ربه لا يضره ذنب ايضا إن الله خلق

آدم على صورته ايضا سر معنى آية كريمة هو بالافق الأعلى

فكان قاب قوسين أو أدنى ايضا الرحمن على العرش

استوى ايضا يد الله فوق أيديهم ايضا اذا الجمعة باشبهة

من وسوسة الشيطان ايضا الشبهة في وجوب الجمعة في هذه الازمان

من وسوسة الشيطان لأنه يكفي لوجوبها هذه الشرائط

موجودة ولو انعدم بعض شرائطة المستحبة والحمد لله كه روايت

ظاهر هم اخرا كتب فقهيه همچنين يافته شد كه گفته اند انهم يوم الجمعة

يقيمون التطوع بالجماعه ويتركون الجماعة في الفرض فهذه فاسد وانه من حبايل

الشيطان لافساد علم الاسلام وهي الجمعة وهذا مذهب الاعتزال فعلي السني ان يعرض

عنه وقد جاء الآثار في هذا ان صلوة الجمعة فرض قايم الي يوم القيمه سواي كان السلطان

عادلا او جابرًا واهل علم از مضمرات وتارتارخاني ونصاب وغير آن اين مقدمه را

مشروح نقل ميكنند ايضًا الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا ذكر الله تعالي ايضًا انسرور

عالم عالميان درشان اهل اين معاني ومعارف مسطوره كه خاصه اهل كمالات مرتبه

خاص الخواص از ولايه مطلق اند كه اين مرتبه معروف بولايه انبياست فرموده

صلي الله تعالي عليه وآله وسلم كه هركه از خلق ازين علم مطلع شود معني اشارت كانبياء

بني اسرائيل بداند عليه وآله وصحبه وتبعه الصلواة المنها والتسليمات اميمنها بعدد كل معلوم

له سبحانه موصله بكمال احسانه وفضله وعلي جميع الانبياء والملائكه كذلك واين

ملهمات ومثل اين ملهمات ديگر را پاره شرحي كه بالقاء سري معلوم نموده اند در كتاب

خلاصه

خلاصة المعارف مرقوم گشته است و سواء آن اگر باز مامور شدم می نویسم والّا

اگر کسی از فرزندان و برادران که ازین فقیر بصحت تقریر یافته باشند بنویسند که

رخصت است انشهي تحریر الشریف قدس سره العزیز بعضی از ملهمات طریق که در حیز

تحریر ان حضرت علیه الجنة والمغفرة نیامده است آنست که بجهة تنبیه خطره متوسلی نوده اند

طالب وجد و سماع بعد از نماز تهجد الهام واقعه شد بعضی از یاران متوسلان توازن

قبیل اند که اگر خواجه قطب الدین چشتی و شیخ نظام الدین دهلوی درین زمان بودی

صحبت ترا گذاشته پیش ایشان رفتی یعنی نمیدانند قدر صحبت ترا که درین زمانه بعلوم لدنیه

اصلیه و حقایق و معارف جدیده شرعیه یگانه عصری و با فاضه برکات و انعامات

و تربیت اولیئه طلاب کمالات نادر الدهری ع خورشید نه محرم اگر کسی بینا بنیت

نوع دوم بعضی از ملهمات بحری اگر بعضی ملهمات این نوع را آن حضرت علیه الجنة

والمغفرة بتحقیقات خود و تدقیقات او نه تحریر نموده و در اول فصل ثالث این رساله

داخل ساخته اندلیکن بکلمه چند ورین ویل نیز اشارت مینمایدچنانچه بزرگان فرموده اند

ایضًا اَلْهَمَنِي رَبِّي تَمَّ إِحْسَانَهُ وَانْكَشَفَنِي بِهٰذِهِ الْحَقِيقَةِ اي من يعرف

بِأَنَّ الْعَالَمَ مَوْهُومٌ فَقَدْ عَرَفَانَهُ وهمیانه الي آخر ایضًا قَدْ أَلْهَمَنِي رَبِّي

بِلَا تَرْجُمَانٍ وَانْكَشَفَنِي بِوُضُوحِ الْأَوْضَحِ فِي حَقِيقَةِ الْخَلْقِ إِنَّ فِي

هٰذَا الْوُقُوعِ وَقَعَ ظُهُورُ الشُّهَادِي بِقَابِلِيَاتِ الْخَفِيَّةِ الْمُقْتَضِيِّ الظُّهُورِ

الْكَوْنِيِّ الْإِمْكَانِيِّ بِشُهُودِ الْمَصْدَرِيَّةِ الْإِعْتِبَارِيَّةِ الْعِرْفَانِيِّ إِلَى آخر

أَلْهَمَنِي رَبِّي كَذَلِكَ مَنْ قَالَ مَاهِيَّتُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَجْعُولَةٍ فَهُوَ يُخْطِيءُ فِي

الْكَشْفِ وَالْقِيَاسِ إِلَى آخِرِ انتهي تحريره قدس سره ایضًا قبل ازنکشتن جهاز شد

بجهة اطمینان وامان بعدازظهورپیرورعالمیان صلی الله علیه وسلم القائی صریح واقع

لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ يَا وَلَدِي هٰذَا مِنْ وَارِدَاتِ الْمَشَايِخِ ایضًا درحلیه

بعدازتعجب حضرت ایشان علیه الجنة والغفران خلاصی هردمانرا ازان مهلکه وشکر

١٧٩

بر نجات ایشان نیز سبب الهام واقعه شد کیف یفلکون وانت فیهم واقعا

بحری باره در جلد ثانی رساله نتایج الحرمین بتفصیل مذکور گشته است نوع سیوم

ملهمات مکی اکثرش بدستخط شریف مسوده یافته بود منها بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ مٰالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

الٓمٓ . ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ اَلَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ

در اثبات حقیقة این ملهمات کلم الله منها فی التوحید والنعت ومدح اهل

الکمال حمد و صلوة لاقامت امینی که مستبد عاء صلوة هم سه رکعت صلوة او ست

منها در نعت النبی صلی الله علیه وسلم ظاهر الکمال باطن الجلال حقیقة الحال الملح اللسان

افصح البیان ابلغ الرحمان فی المناجات یارَبَّ الوَلِیْدَ وَلِیْدِ فی کُلِّ حَالٍ

وَالرَّجْمِ مِنْ اَبُوْ بِرٍّ فِی تَرْبِیَّتِ عَلٰی کُلِّ حَالٍ منها اَللّٰهُمَّ سوسو الصَّبِیُّ

اَلْعَبْدُ ... الصَّمَدُ ...

رضى وان تعطى له علم فليس فيه همت ان يعمل به حتى ترزقه التوفيق

الكامنة اياك نعبد واياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم صراط

الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين امين حق العبدية اطاعت المولى

وحق الطاعت عبديت المطيع منها تعملوا ما شئتم فلن توجروا حتى

تعلموا اجرا جزيلا وتجارة لن تبور على حسب نيته منها

هكذا فى قوله عليه السلام خير الناس من ينفع الناس منها حقيقة

الخلق عند حقيقة الخالق ليس تشى منها حقيقت الخالق تشى

لاكشى منها حقيقت المخلوق عند حقيقت الخالق شى ليس بشى

منها كف النفس عند قصد الشر من العزايم الا ابته اظهار اما جهاد كانت

مخصوصة به بعض الخواص منها ذكر الغيبة غيبة الا به نيت الصحة بوجه الاحسن

من لو قفها وهى مخصوصة لبعض الخواص منها در حالت انكسار نفس الهام واقعة واشد

١٣٨٢٥

هذا من کمال الادب کما یودی منک وادبه واجب علی کل مؤمن أفلا ینظرون الی ... قول ابی بکر کما قال یا لیتنی کنت شعره

منها در فرق میان ادب وحیا ملهم شده ند الادب امر فعلی والحیا امر حالی منها در نماز مبتدی را رکوع نافع است ومتوسط را قیام لائق ومنتهی را سجود سزاوار است منها چون همین قدر علم پیدا کرد که مومن باید بود دیگر عدم علم حجت نمیشود منها دنیا جیست انچه از خدا باز دارد باز دارنده باز دارنده است از سلامتی ایمان منها علی نور جبل فی تعریف اهل الکمال دانا ترین مردمان کیست انکه معیشت او با خلق برائی خدا باشد بعلم با لله با خلق من الله هو اعمل الناس وافضل منها علی هذا الجبل در قبولیت دعا در حق مخلصان اجیبت للمخلصین الصادقین منها در قبولیت دعا در غار جبل ثور وملتزم مکرم جیبت باجابت الواسعه

منها ماء الزمزم شفاء الصادقين منها العتاب في الحرمات كما الشيخ

في المسكرات منها برنا داني درنادانان كه بعد از جهل و بنجاه سالكي از

فرائض بفضائل بردارد ومن لم يستيقظ من نعاسه فهو الرحمن در معني خالصا

مخلصا في قول النبي صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا اي

بلا شرك وكفر دخل الجنة منها في جبل مولد امير المومنين عمر رضي الله تعالى عنه

قطع از مصافحه بو قطع از مصافحه مشيت منها في التذيب اهل هذا الامام

من الله تعالى ام من قبل رسوله صلى الله عليه وسلم قطع از مصافحه بو قطع

از مصافحه رسول منت منها بعد از طواف وداع درحين تشبث بملتزم

مكرم عفرت لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر نوع چهارم ملهات مدني ووقت

بر بستن از ذو الحليفه بسوي مسجد قبا هذا طوافك لدارنا منها در مسجد نبات بخار

بعد از تكبير تحريمه قل انا اول المؤمنين منها بعد از فراغ نماز انت اول

المؤمنين منها. درمسجد قبا هذا طوافك من بيتي تقدس و تعالی منها

درهمین مسجد هذا طوافك لبيتي عز و جل منها در مواجهه روضه سرور عالم

صلی الله علیه و سلم بنداء ملائکه همچنین برگزیدگان کم آمده اند منها

در تهجد کاه نبوي علیه و علی آله الصلوة والسلام یا ولدي انت جوارنا

منها في هذه المسجد المتهجد در رکعت ثاني طيبك الله لك من المعاصي

در اثناء نماز در محراب مخصوص امامت سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة

والتسلیمات و قریب ستون حرس امیر المؤمنین علي کرم الله تعالی وجهه واقعه شد

انتم في جوار ناجيتما كنتم منها وهمين جا در مرتبه علوشان حضرت

پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از جذر و زاز حضرت حق جل وعلا واقعه شد

یعرف شي قدره الا انا منها و نیز جانب راس شریف قریب ستون

حرس در جواب التماس استغفار حق بعضی عرفاء اهل توحید وحدت وجودی معلوم فرمود

صلی الله علیه و آله و سلم صاحب الحال مغرور و مقلد معذور منها و نیز
سن البر الاتفاق الله بعد العصر واقع شد که ولی کامل مکمل که بر خود یقین نهایت
کمالات اولیا داشته باشد تا با وجود صوری خویش بمدینهٔ طیبه نرسید این
یقین او ظن است و پندارست محض منها در اعتکاف رمضان واقع شد هر که
امروز از تلذذات دنیوی کوته دست کند به نعمات اخروی با ما ست منها
در حق میر منصور هو من اهل السعادت منها در محراب مسجد قبلتین این قطعه
زمین را تاثیر است هر که در اینجا نماز گذارد از برکات قبلتین بهره مند گردد منها
در مسجد روضة الجنة بدین مضمون الهام شد هر که توسل گیرد بتو یا ترغیب کند
بر توسل تو از آمرزندگان است یا او را بیامرزم باید دانست که بعضی ملهمات
در زیارت مزارات و سایر اوقات واقع میشدند بجهة موانع فی الحال
نمیشد لاجرم کلمه ملهمه بحضور صفا فراموش میگشت چون عبارت ملهمه بعینه

محفوظ

محفوظ بود وبنابران از انها مسطور نگشت ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انك على كل شيء قدير ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة

اللهم صل وسلم وبارك على سيدنا وشفيعنا محمد بقدر معلومك وبعدد
كل ذرة الف الف مرة على آله وصحبه وصل وسلم وبارك كذلك وصل على
جميع الانبياء والمرسلين وملائكة المقربين وعباد الله الصالحين في كل
آن وفي كل حين الى ابد الابدين امين يارب العالمين تمت بعونه
وحسن توفيقه تمت تمام شد کتاب نکات تصنیف حضرت پیر دستگیر
تاج المشایخ والاولیا مخدوم الاتقیا شیخ آدم قدس الله سره العزیز
بحسب الفرموده اقبال وسعادت پیوند بخت بلند مقبول اله برگزیده
محمد رسول الله ملک محمد خان تحریر یافت کاتبه احقر الناس سید دلدار
بتاریخ غره شهر شوال سنه ۱۰۹۸

بیست ورق کم

حکیم غلام محی الدین و احمد الدین پسران فیض بخش

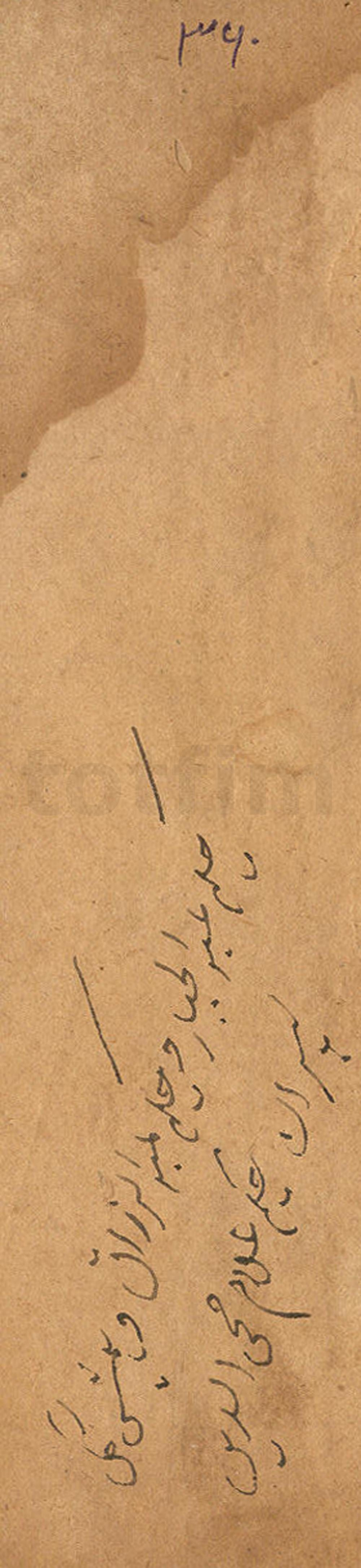
حکیم شیخ فیض بخش و حاجی کرم الهی پسران احمد علوی

حکیم عبد الجبار والد حکیم غلام محی الدین ابن حکیم شیخ فیض بخش

ابن حکیم احمد علوی چشتی ابن شیخ زین الدین ابن سید آدم پیر دستگیر

اسمعیل حاجی حاجی

المعروف به بنور حاجی



ترکیب سکندری در اگر تا دو ماه بخورد مرضی انقلیم بلغم باشد
رطوبت و [illegible] اگر ۳ ماه بخورد مرضی انقلیه بلغمیه باشد دفع بوله
واگر ششماه بخورد مرضی انقلیه باد باشد زایل کند واگر ۹ ماه
بخورد بار [illegible] اثر آن مبتلا نگردد واگر تا دو سال بخورد
ضعف پیری معلوم نکند مجرب است و پرهیزی لذ
مأکولات شرط نیست و اسم ترکیب [illegible] گویند [illegible]

لذ نباتات دارد

یعنی هلیله ۴ انک — کلان تبیخ ۳ انک — تبیخ آعبارت ۲ انک — اللذی خورد ۴ تنک — تبیخ ۴ تنک — بیت سالخ ۴ تنک

سوهه ۴ انک — زنگه ۴ انک — ناگکیسر انک — زنجبیل ۴ تنک — سورنج ۴ تنک — پیپل دراز ۴ تنک

پیلا موثل ۴ تنک — بسی لوچن ۴ تنک — سیاساره ۴ تنک — آلوکه کیند ۴ تنک — سیماب ۴ تنک — [illegible]

بعده اولسی رکعت غوید بیشو اروزک

بیند جز داودکی

دنیا دلسرخ

دغانید

حلوب بیسیرت

وسیفاب

دیر روزی

الله